

بسمه تعالی

آنچه در پیش رو دارید قسمتی از یاد داشته‌های بنده است در رابطه با کربلا و حضرت امام حسین علیه السلام. احساس شد خوب است آن یادداشت‌ها در عین پراکندگی که دارد در معرض نگاه رفقا قرار گیرد. امید است که موجب تذکر نسبت به نهضت عظیم کربلا باشد و افقی را بگشاید برای حضور هرچه بیشتر در خود و در آینده‌ای که در پیش است.

طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

1- شهادت هدفی بنیادین: شهادت از اهداف

بنیادینی است که امام «علیه السلام» پیش روی خود می‌نهند نه آن‌که مانعی برای حرکت به شمار آید.

مردم کوفه از امام «علیه السلام» تقاضایی کرده اند و به حکم وظیفه باید به تقاضای آن‌ها جواب دهد؛ همان‌طور که علی «علیه السلام» پس از قتل عثمان نتوانست تقاضای مردم را جهت حکومت بی جواب بگذارد.

عمده آن است که امام حسین «علیه السلام» در آن شرایط نتوانست ترور خود را تبدیل به شهادت کند، آن هم این‌چنین شهادتی که همه چیز را عوض کرد، او بر ترورکنندگان پیشدستی کرد و تا مرز شهادت جلو آمد و این کار از عجیب‌ترین کارهایی است که اسلام از خود نشان داد.

2- امام «علیه السلام» اسلام و مکه را خرج خود نکرد، خود را خرج اسلام کرد: حضرت در جواب ابن عباس فرمود: «اگر به فلان و بهمان مکان کشته

شوم، دوستتر دارم تا اینکه به واسطه من حرمت مکه را بشکنند.»

و «عبدالله زبیر» درست عکس آن عمل کرد و خواست به بهانه حرمت مکه خود را حفظ کند و به سپاه شام جسارتِ هتک حرمت و کوبیدن کعبه را داد.

3- قدرتهای الهی و شجاعت اصحاب حسین «علیه

السلام»: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می

گوید: « قیل لرجل شهد يوم الطف مع عمر بن سعد و یحك أقتلتم ذریة رسول الله ص فقال عضضت

بالجنل إنك لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصابة أیدیها فی مقابض سیوفها

كالأسود الضاریة تحطم الفرسان یمینا و شمالا و تلقي أنفسها علی الموت لا تقبل الأمان و لا ترغب

فی المال و لا یحول حائل بینها و بین الورد علی حیاض المنیة أو الاستیلاء علی الملك فلو

كفنا عنها رویدا لأتت علی نفوس العسکر

بحذافیرها فما كنا فاعلین لا أم لك»¹مردی را

که در طف با عمر سعد بود، گفتند: وای بر تو!

چگونه ذریه پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» را کشتید؟! گفت: سنگ زیر دندان تو باد! اگر تو

هم با ما بودی و آنچه دیدیم، می دیدی، همان کار که ما کردیم تو نیز می کردی، گروهی بر سر ما

ریختند، دست به دسته شمشیر؛ مانند شیر درنده، سواران را از چپ و راست به هم می مالیدند،

امان می دادیم، نمی پذیرفتند و به مال ما رغبت نداشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند

یا بر مرگ مستولی شوند و اگر ما دست از آن ها

امام حسین «علیه السلام»

برداشته بودیم، جان همه افراد سپاه را گرفته بودند؛ ای مادر مرده!

4- خوشترین مرگ: خوشترین مرگها آن مرگی است که وقتی انسان می‌رود، دل و قلب او همراه او برود، و بدترین مرگها آن مرگی است که دل و قلب او همراه او نیاید، و شهدای کربلا قلب و روح خود را به عالم بقاء فرستاده بودند و در تلاش بودند تا تن را هر چه زودتر بگذارند و به دنبال قلب و روح خود روانه شوند، چون به مرحله ایمان، به ایمانی بالفعل رسیده بودند.

5- سلاح در او کارگر نمی‌افتد: وقتی خبر خروج امام حسین «علیه السلام» را از مکه به عمرو بن عاص دادند، گفت: «بدانید سلاح در او کارگر نمی‌افتد»²

6- الف؛ زمینه‌های تصرف امام «علیه السلام» در قلب یاران در شب و روز عاشورا است که حادثه می‌آفریند.

نگو: اگر من در روز عاشورا بودم، نمی‌توانستم مثل اصحاب کربلا عمل کنم!! متوجه باش اگر با نیت یاری امام، امام «علیه السلام» را ترک نمی‌کردی، دیگر بقیه کارها را تصرف امام «علیه السلام» حل می‌کرد، عمده آن است که اصحاب کربلا با همراهی امام «علیه السلام»، خود را شایسته اعمال تصرف امام «علیه السلام» نمودند؛ پس عمده‌ی کار آن است که جان‌ها را آماده‌ی تصرفات امام

امام حسین «علیه السلام»

کنیم، تا آنچه نشدنی است، به دست شیعیان امام «علیه السلام» عملی شود.

6- ب: آن وقت مردم مدینه نعمت امیرالمؤمنین و امام حسن «علیهما السلام» را فهمیدند که «مسلم بن عقبه» آمد بالای سرشان، قتل‌عامشان کرد و زن هایشان را بی‌ناموس کرد و بعد گفت: همه‌تان باید اقرار کنید: «برده‌ی یزید هستید!»، هر کدام می‌آمدند و اقرار می‌کردند: ما غلام یزید هستیم، و هر کس کوتاهی کرد، گردنش را زد، آن وقت جایگاه احترام علی «علیه السلام» به آن‌ها، برایشان روشن شد.

7- حسین «علیه السلام» می‌تواند از هر حادثه‌ای بهترین نتیجه ممکنه را بگیرد.

درست است با دعوت «مسلم بن عقیل» به طرف کوفه آمد و بعد هم خبر شهادت مسلم را شنید ولی حضرت حساب کردند بهترین نتیجه را نیز در همین راه می‌توان گرفت و اگر برگشت می‌کردند معلوم نبود کار به این زیبایی تمام شود، چون امام حسین «علیه السلام» قواعد عالم را می‌شناسد. مسلم بن عقیل می‌پنداشت اساس حرکت امام حسین «علیه السلام» خبری است که او به حضرت داده، ولی ادامه راه حضرت نشان می‌دهد که امام حسین «علیه السلام» با وسعتی دیگر موضوع را دنبال می‌کنند.

8- رمز پایداری کربلا:

نقش سنن الهی در کربلا: این‌که حادثه‌های بزرگ و وسیع و با افراد کثیر در طول تاریخ پس از مدتی هیچ اثری در آینده خود ندارند، ولی کربلا حادثه‌ای کوچک و با افرادی قلیل و در مکانی محدود، چگونه هر روز وسعت می‌یابد و با تمام پایداری هر روز بیشتر از روز پیش با آینده‌تر

خواهد بود؟! به جهت آن است که بنیانگذار آن نهضت، بیش از آن که ابزارهای مادی را در خدمت گیرد، سنن الهی را به جنبش درآورد و از آن حقایق غیبی استفاده شایان نمود.

آیا جز این است که حادثه‌ی کربلا به مبدأ اعلی وصل است و حسین «علیه السلام» نهضت خود را به حقایق الهی متصل نمود؟ امام «علیه السلام» با ایمان به خداوند و سنن الهی، عامل پیدایی این نهضت شد، پس در نتیجه نه در آن میدانی که دور تا دورش را لشکر احاطه کرده بود، تنها بود و نه کارش بی‌آینده خواهد شد.

امام به کمک همان سنن الهی حرکت خود را معنی می‌کند و به پروردگار خود عرض می‌کند:

1- «لِنُرِدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ»؛ از میان بردن بدعتها و برگشت به روح اسلام.

2- «تُظْهِرُ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»؛ ظاهر کردن اصلاح در شهدها، اعم از اصلاح سیاسی یا اقتصادی و یا معنوی.

3- «يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»؛ کوتاه کردن دست ستمگران.

4- «تُقَامُ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»؛ اجرای مقررات تعطیل‌شده.

بنی‌امیه به نقشه‌ها و حيله‌ها و اسلحه‌های خود امید داشتند که مانع هدف حسین «علیه السلام» شوند و امام حسین «علیه السلام» به امید مدد‌های الهی از طریق جریان سنن الهی به تحقق آن‌ها امیدوار بود.

9- کربلا و ایمان خاص: نهضت کربلا در

دهم عاشورای سال 61، جنگ ایمانی است که حسین «علیه السلام» نمودار آن بود، با دینی که یزید و عمر سعد حاصل آن‌اند، مقابله «قالبی صرف»

با «قلبِ صرف» و سایر مسلمانان در بین این دو قطب از مسلمانی‌اند.

اهل‌البیت «علیهم السلام» هرچه از دین دارند، از قلب آشنا به خداوند دارند، و طرف مقابل هرچه از دین دارد، از قالبِ غافل از قلب دارد، یعنی نفاق فکری و عملی، همان کسانی که اسلام را زشت نمودند تا غیرمؤمن رغبتی به مسلمان شدن نداشته باشد و مؤمن به این اسلام، آن را چندان جذاب نبیند که از خود و خودیت خود برای آن بگذرد.

10- کوفه؛ صحنه‌ای از صحنه‌های همه تاریخ:

خطاب امام سجاد «علیه السلام» به همه کوفیان وقتی اسرای کربلا را شناختند و بنا به گریه گذاردند این بود: «برای ما گریه و شیون می کنید؟! پس چه کسی ما را کشته است?!»

خطاب حضرت زینب «علیها سلام»: «خاموش ای اهل کوفه! مردانتان ما را می‌کشند و زنانتان بر ما گریه می‌کنند؟! خدا میان ما و شما در روز جزا و فصلِ قضا حکم کند.

یعنی روحیه‌ای در نوع بنی‌بشر نهفته است که بعضاً با خود به تضاد می‌افتد و ولی‌الله قبل از اینکه انسان به چنین روزی گرفتار شود، می‌تواند او را نجات دهد، و این به شرطی است که دست از یاری او نکشند.

11- الف؛ عاشورا؛ نمودِ دین بی‌امام: امام حسین «علیه السلام» با آوردن «علی‌اصغر» در ظهر عاشورا، نشان دادند با چه عصبیتی روبه‌رو است؛ یعنی دین بی‌امام؛ یعنی سقیفه‌کارش به کجا کشید!! چون تشریح با تکوین هماهنگ نبود.

11- ب؛ مسلم بن عقیل: «مسلم بن عقیل» در جواب اینکه چرا از پرده بیرون نیامدی و عبیدالله را بکشی، گفت: «أَلَايْمَانُ قَيْدُ الْفِتْكَ»؛ ایمان اجازه

امام حسین «علیه السلام»

نمی‌دهد که مسلمان، ولو به آن کسی که از مرز دین او بیرون است، تجاوز کند و او را غافل گیرانه بکشد.

12- قَالَ الصَّادِقُ: «مَنْ أَرَادَ لِلَّهِ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبُّ الْحُسَيْنِ»؛ صلاحیت فکر کردن در مورد حسین «علیه السلام»، لطف خداست! پس آفتاب عاشورا هرگز غروب نمی‌کند!

13- ما همواره به حسین «علیه السلام» محتاجیم!

عاشورای تاریخی یک روز بود و گذشت، ولی عاشورای انسانی همواره زنده است، و باید همواره حسین ساختگی از حسین واقعی که نور است و هدایت، باز شناخته شود. یاد حسین «علیه السلام»، یاد ارزش‌های انسانی است و عامل جهت‌گیری صحیح.

14- راز ماندگاری و آگاهی از نتیجه کار: سر

ماندگاری کربلا در تاریخ را باید در کشش فطری انسان‌ها به مبدأ و کمال و جمال مطلق دانست و میزان تأثیر شخصیت ملکوتی حسین «علیه السلام» در اعماق جان و فطرت انسان‌ها، در واقع حسین «علیه السلام» جواب فطرت کمال‌طلب انسان‌ها است.

حسین «علیه السلام» مظهر صفات حق و سرچشمه‌ی نمایش کمال حق است، نمایش راه نجات انسان‌ها از همه‌ی اسارت‌ها، به سوی حق. نهضت حسین «علیه السلام»، راه آسان‌طی‌کردن سیر ملکوتی ما است.

تیرهای بنی‌امیه به جمال الهی، یعنی امامت نشانه رفته بود، آن‌ها امامت را که قلب‌طپنده اسلام و نمایش‌همة کمالاتی است که انسان نیاز دارد، نشانه رفتند.

مسئله اصلی دشمنان امام در کربلا، امامت است، و حسین «علیه السلام» بهانه، و این تیر در همه تاریخ به سوی امامت رها شده است. ولی گفته زینب «علیها سلام» به یزید هم حرفی است که گفت: «هر کوششی و فریبی که داری، به کار گیر! به خدا سوگند یاد ما را نمی‌توانی از خاطره‌ها محو و شریعت ما را بمیرانی و ننگ این جنایت هولناک همواره بر دامت خواهد ماند.» چون زینب «علیها سلام» راز ماندگاری را می‌شناخت. امام نتیجه کار را می‌دانست، فرمود: «إِنْ هَؤُلَاءِ أَخَافُونِي [ایجاد وحشت کردند] وَ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هُمْ قَاتِلِي، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَ لَمْ يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا أَنْتَهُكُوهُ [و فرو نگذارند حرامی را مگر این‌که انجام دهند] بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فَرَامِ الْمَرْأَةِ»؛

(کامل ابن‌اثیر، ج 2، حماسه حسینی، ص 180)

در روز عاشورا فرمود: «ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دُورَ الرَّحَى وَ تَقْلُقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهْدٌ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي - فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ³ - اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غَلَامَ ثَقِيفٍ فَيَسُومَهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً - فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَ إِلَيْكَ

الْمَصِيرُ.⁴ به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان يك سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدهی است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید. خداوندا باران آسمان را از اینان دریغ فرما، و به قحطی‌ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اینها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده بی‌ارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست».

- یا در روز عاشورا خطاب به اهل‌البیت خود فرمود: «إِسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَ مُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَ يُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ».

15- الف؛ به عمر سعد فرمود: به خدا مُلک ری نصیب تو نخواهد شد، می‌بینم که بچه‌های کوفه به سرت سنگ می‌پرانند، آن طور که به درخت میوه سنگ می‌زنند.

15- ب؛ انتخاب علی اصغر: علی‌اصغر؛ قهرمانی که قبل از خلقت چنین مقامی را انتخاب کرد و خواست تا جزء لشگریان امام حسین «علیه السلام» باشد و امام «علیه السلام» در واقع مجری طلب و خواهش علی‌اصغر است و خداوند به جهت این انتخاب بزرگ او را باب‌الحوائج قرار داد.

15- ج؛ رمز کمخواستن حسین «علیه السلام»: این یاری خواستن‌های امام حسین «علیه السلام» از امثال بصریان و زهیر بن قین و بنی‌اسد، انجام وظیفه است تا از آن اسبابی که باید استفاده کند، استفاده کند، نه این‌که می‌خواست سرنوشتی را که می‌دانست تغییر دهد، و در واقع می‌خواست آنچه وظیفه احساس می‌کند انجام داده باشد، تا خدا هم نهایت لطفی که ممکن است مرحمت کند.

16- جواب شهید مطهری «رحمة الله علیه» به شهید

جاوید: شهید مطهری «رحمة الله علیه» ابتدا عامل

نهضت امام را در سه حوزه بررسی می‌فرماید: 1- دعوت کوفیان 2- عدم بیعت 3- امر به معروف. 1- می‌فرماید: به موجب عامل دعوت کوفیان که احتمال موفقیت حداکثر موفقیت 50% است ارزش نهضت همین قدر است که امام با پیدایش يك فرصت احتمالی نمی‌نشیند و فرصت را از دست نمی‌دهد. 2- در مورد عامل بیعت که تا آن وقت حتی مردم کوفه اعلان نصرت کرده بودند، ارزش کار امام «علیه السلام» در این حدّ است که تقاضای يك حکومت نیرومند و خونخوار را برای بیعت نمی‌پذیرند و حاضر می‌شود خونش ریخته شود و بیعت نکند.

عامل امتناع از بیعت، ارزش بیشتری از عامل دعوت دارد، چراکه عامل امتناع از بیعت در روزهایی شروع شد که احتمال قریب به یقین کشته شدن بود، ولی در دعوت احتمال پیروزی بود.

3- عامل امر به معروف که خود امام هم زیاد به آن استناد می‌کند، از هر دو عامل ارزش بیشتری دارد، زیرا در این حال امام خود را با

حکومت وقت درگیر می‌کند و این درگیری از نوع هجوم بود و از طرف خود او شروع شده نه از ناحیه مردم و نه از ناحیه حکومت.

شهید مطهری «رحمة الله علیه» می‌فرماید: اگر هدف متزلزل کردن حکومت اموی و تفکیک آن‌ها از اسلام و احیاء سنت امر به معروف و نهی از منکر باشد، کشته شدن مساوی بی‌ثمر ماندن نیست، اگر چنین قیامی که پشت سرش قیام‌های دیگر صورت گرفت، نبود، اسلام و امویان آنچنان به هم آمیخته می‌شد که تفکیک آن‌ها ممکن نبود و با زوال امویان اسلام نیز از میان رفته بود.

یکی از سؤالات مهم در مورد نظر آقای صالحی این است که چرا امام «علیه السلام» پس از وصول خبر شهادت مسلم در کوفه و تسلط ابن‌زیاد، باز هم حرکت به طرف کوفه را ادامه داد و پس از استماع خبر شهادت مسلم این آیه را خواندند:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»⁵ اگر مسئله این بود که اگر تسلیم می‌شد و به دست عبیدالله کشته می‌شد، چرا امام «علیه السلام» حاضر شد یارانش کشته شوند؟! آیا همین که نمی‌خواستند حسین «علیه السلام» از چنگالشان فرار کند، دلیل بر این نیست که حسین «علیه السلام» برنامه دارد؟!!

17- امام سجاد «علیه السلام» در دربار یزید

1- در اولین برخورد حضرت سجاد «علیه

السلام» به یزید گفتند: «ای یزید! گمان می‌کنی که اگر رسول خدا ما را در این حال ببیند، چه

می‌کند؟! «یزید فرمان می‌دهد که بندها را از دست و پای اسراء باز کنند.

2- یکی از سران لشکر شروع می‌کند به

گزارش دادن که: «حسین با گروهی از یاران خویش آمده بود، به محض اینکه ما به آن‌ها حمله کردیم، برخی به برخی دیگر پناه می‌بردند و ساعتی نگذشت که ما همه آن‌ها را کشتیم.

زینب «علیها سلام» بلند می‌شود و فریاد می‌کشد:

«تَكَلَّتِ الثَّوَاكِلَ أَيُّهَا الْكُذَّابُ! إِنَّ سَيْفَ أَخِي الْحُسَيْنِ لَمْ يَتْرِكْ فِي الْكُوفَةِ بَيْتًا إِلَّا وَفِيهِ بَاكٌ وَبَاكِئَةٌ وَ نَائِحٌ وَ نَائِحَةٌ»⁶ مادرت به عزایت بنشیند ای دروغگو! شمشیر برادرم حسین، تکتک خانه‌های کوفه را عزادار کرد و هیچ خانه‌ای را در کوفه بدون عزادار نگذاشت.

یزید رو به امام سجاد «علیه السلام» کرد و گفت:

ای فرزند حسین! پدرت درباره سلطنت با من ستیز کرد و دیدی که خداوند بر سر او چه آورد!

امام «علیه السلام» می‌فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»⁷ یزید به پسرش خالد می‌گوید: جواب بده!

و او هیچ نمی‌گوید، یزید می‌گوید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»⁸ هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند. امام

⁶ - مقتل ابن‌عصفور، متوفی 666

⁷ - سوره حدید، آیات 22 و 23

⁸ - سوره شورا آیه 30

سجّاد «علیه السلام» می‌فرماید: ای پسر معاویه و ای زاده هند و صخر! قبل از آن‌که تو به دنیا بیایی، نبوّت و فرمانروایی همواره در اختیار پدران و اجداد من بوده است، در جنگ‌های بدر و احد و احزاب، جدّم علی بن ابی‌طالب، لوی پیامبر خدا را در دست دارد و پدر تو پرچم کفر را. وای بر تو ای یزید! اگر می‌دانستی که چه کار کرده‌ای... به کوه‌ها می‌گریختی... و فریادت به آسمان می‌رسید [عمق فاجعه را متذکر می‌شوند] یزید طبقی را که سر حسین «علیه السلام» بر آن نهاده شد را پیش می‌کشد و با چوب خیزران بر لب و دندان امام می‌کوبد و شعرهای مشهوری که نفی نبوّت را اعلام می‌دارد، می‌خواند.

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِأَمْلِكٍ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَ لَا

وَ حَيٌّ نَزَلَ

جَزَعٌ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا
الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

وَ لَقَالُوا

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا

يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

وَ أَقْمْنَا مِثْلَ

فَجَزَيْنَاهُ بِيَدْرِ مَثَلًا

بَدْرٍ فَاغْتَدَلَ

مِنْ بَنِي

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ

أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ⁹

قبیله هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد، ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند می‌دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه

(در جنگ احد)، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند ای یزید دستت شل مباد، جزایشان مانند «بدر» دادیم، این را بجای «بدر» کردیم و سربسر شد، من از دودمان خندق نیستم اگر کین احمد را از فرزندان او نجویم و زینب «علیها سلام» پس از گریه و شیون، خطبه مشهور خود را می‌خواند که گویا اصلاً زینب «علیها سلام» داغی ندیده، همه این برنامه برای شکستن روحیه‌ی اسراء بود و حالا کار برعکس شده.

- قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» يَا يَزِيدُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ قَتْلِي فَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ قَاتِلِي فَوَجِّهْ مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةَ مَنْ يُؤَدِّيهِنَّ إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ لَا يُؤَدِّيهِنَّ غَيْرُكَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ فَوَلَّى اللَّهُ مَا أَمَرْتُهُ بِقَتْلِ أَبِيكَ وَ لَوْ كُنْتُ مُتَوَلِّياً لِقِتَالِهِ مَا قَتَلْتُهُ ثُمَّ أَحْسَنَ جَائِزَتَهُ وَ حَمَلَهُ وَ النِّسَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ. آنگاه علی بن الحسین «علیه السلام» فرمود: ای یزید بمن رسید که تو اراده قتل من داری اگر لا بد قاتل من خواهی بود پس البته کسی را برگزین که این عورات و نسوان را بمدینه حرم نبی آخر الزمان رساند.

یزید گفت: یا علی آن عورات را بمدینه دار السلام بغیر از تو هیچ احدی بآن مقام نمی‌رساند لعنت خدای باین مرجانه باد من او را امر بقتل پدرت نفرمودم و اگر من اخیانا متولی قتال و جدال حسین بن علی «علیه السلام» می‌شدم هرگز قتل او نمی‌کردم
- زنی از بارگاه یزید، سر برهنه به میان مجلس می‌پرد و نوحه می‌خواند که: ای محبوب خاندان

رسول خدا! ای فرزند محمد! ای غمخوار یتیمان و بیوه زنان! ای کشته حرامزادگان!

- از آن طرف ابوبرزه اسلمی اعتراض می‌کند که من شاهد بودم این لبها را رسول الله می‌بوسید. از آن طرف یحیی بن حکم، برادر مروان اعتراض می‌کند که آن‌هایی که در کربلا کشته شدند، در خویشاوندی از ابن زیاد که به دروغ خود را جا زده، به ما نزدیکتر بودند. یزید به او اعتراض می‌کند، او مجلس را ترک می‌کند و می‌گوید: دیگر در هیچ کاری با تو همراهی نخواهم کرد.

- از آن طرف رأس‌الجالوت که دعوت شده بود، با حیرت می‌پرسد: آیا این سر، واقعاً سر فرزند پیامبر شماست و این کاروان، خاندان اویند؟! یزید می‌گوید: آری! می‌پرسد: به چه جرمی این‌ها کشته شدند؟ یزید می‌گوید: او در مقابل حکومت ما قد برافراشت. رأس‌الجالوت می‌گوید: فرزند پیامبر که به حکومت شایسته‌تر است، نسل من پس از هفتاد پشت به داوود می‌رسد، مردم به سبب این اتصال، خاک قدم‌های مرا بر چشم می‌کشند، و در هیچ کار مهمی بی‌دستور من عمل نمی‌کنند، چگونه است که شما فرزند پیامبرتان را به فاصله یک نسل می‌کشید و به آن افتخار می‌کنید؟ به خدا قسم شما بدترین امت‌اید. یزید به رأس‌الجالوت می‌گوید: اگر پیامبر نگفته بود که کسی که در پناه اسلام است نباید آزد، دستور قتلت را می‌دادم. رأس‌الجالوت گفت: این کلام حجّتی علیه توست، اگر پیامبر شما دشمن کسی خواهد بود که معاهد نامسلمان را بیازارد، با تو که اولاد او را کشته‌ای چه خواهد کرد! من به چنین پیامبری ایمان دارم و رو می‌کند به سر بریده و می‌گوید: در پیشگاه جدّ گواه باش که من به

رسالت او ایمان آوردم. و یزید هم دستور قتل او را صادر می‌کند.

18- کربلا؛ نمایش قداست حجاب، حجاب و این همه دوست داشتنی

پیش از رسیدن به شام، زینب «علیها سلام» خود را به شمر می‌رساند و می‌گوید: بیا و یک مردانگی در عمرت بکن! شمر می‌گوید: باشد، هر خواهشی که کنی برآورده است. زینب «علیها سلام» می‌گوید: نگاه نامحرمان، دختران و زنان آل‌الله را آزار می‌دهد، ما را از دروازه‌ای وارد شام کن که خلوت تر باشد و چشم‌های کم‌تری ناظر کاروان شود. راستی؛ چرا حجاب این‌همه برای این زنان بزرگ دوست داشتنی است؟!

شمر پوزخندی می‌زند و می‌گوید: عجب! نگاه‌ها آزارتان می‌دهد، پس از شلوغ‌ترین دروازه شهر وارد می‌شویم، از دروازه جبران، که فاصله‌اش تا دارالاماره از بقیه دروازه‌ها بیشتر است. «سهل‌بن‌سعد» از اصحاب پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» که پیدا است تازه وارد شام شده و مبهوت آن جشن بی‌سابقه است، به زحمت خود را به سکینه می‌رساند و می‌پرسد: تو کیستی؟ می‌گوید: من سکینه ام، دختر حسین. شتابان می‌گوید: من سهل‌بن‌سعد صاعدي‌ام، از اصحاب جدّ رسول‌الله، کاری می‌توانم برای‌تان بکنم؟ سکینه می‌گوید: خدا خیرت بدهد! به این نیزه‌داران بگو که سرها را از کاروان بیرون ببرند تا مردم با تماشای آن‌ها چشم از حرم پیامبر بردارند. سهل خود را به سردسته نیزه‌داران می‌رساند و می‌گوید: به چهارصد درهم خواهش مرا برآورده می‌کنی؟ نیزه‌دار خواهش او را می‌شنود و می‌پذیرد.

یعنی وقتی انسانی در قلّه ایمان رسید، می‌فهمد معنی دستورات خدا یعنی چه، و چه سخت است بر زنایی که معنی حجاب را فهمیده‌اند و با سرهای برهنه و لباس‌های غیرکامل در معرض چشم نامحرمان باشند.

19- خصوصیات قاتلان حسین «علیه السلام»: عموماً

جنگ‌ها، جنگ‌هایی است که دو طرف بر اساس عقیده شان می‌جنگند، حتی جنگ بدر و احد و مشرکین به استثنای سرانشان - بر اساس عقیده باطلشان می‌جنگند، ولی کوفیان به گفته عقاد: «يُحَارِبُ قَلْبَهُ لِأَجْلِ بَطْنِهِ أَوْ يُحَارِبُ رَبَّهُ لِأَجْلِ وَآلِيهِ [زمامدارانش]» و این معنی نهایی جنگ نور و ظلمت است که در کنار سرزمین فارسیان اتفاق افتاد که معتقد به جنگ اهریمن با اهورا مزدايند. مردی از اهل عراق، با حالت گریه زینت‌های فاطمه، دختر امام حسین را می‌گرفت. وی گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: دختر پیامبر خدا را غارت می‌کنم، گریه نکنم؟ گفت: پس واگذار. گفت: می‌ترسم دیگری آن را بردارد.¹⁰

20- زیبایی‌های نهضت حسین «علیه السلام»: در

مسئله سؤال ملائکه نسبت به خلیفه‌اللهی انسان، ملائکه جنبه تاریک فرزندان آدم را دیدند و خداوند آن‌ها را متوجه جنبه روشن آن نمود. کربلا از جهت جنبه‌ی روشن آن، یک داستان ملکوتی است، مظهر آدمیت و صفا و عظمت انسان است، یک قیام مقدس است با قهرمانانی ملکوتی مثل حسین «علیه السلام» و ابا الفضل و زینب و ام‌کلثوم

10 - طبقات، شرح حال امام حسین «علیه السلام» ص 78، نقل از مقتل امام حسین «علیه السلام»، ترجمه جواد محدثی، ص 206

و... و همین است علت حفظ خاطره آن، وگرنه جنایات در تاریخ زیاد بوده.

امام «علیه السلام» در هیچ زمانی خود را شکست خورده حس نمی‌کند، چون در شرایط معنوی مساعدی زیست می‌کند و در شب عاشورا در خطبه خود می‌گوید: «أَثْنِي عَلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَيَّ السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ، أَللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ»¹¹.

صفاتی که از اباعبدالله «علیه السلام» در روز عاشورا ظهور کرد، عبارت بود از:

- 1- شجاعت بدنی 2- قوت قلب و شجاعت روحی 3-
 - ایمان کامل به خدا و پیغمبر و اسلام 4- صبر و تحمل عجیب 5- رضا و تسلیم 6- حفظ تعادل، و هیجان بی‌جا از خود نشان ندادن و سخنی سبک نگفتن، نه خودش و نه اصحابش 7- کرم و بزرگواری و گذشت 8- فداکاری و فدا دادن.
- امام «علیه السلام» دستور دادند؛ کسی که بدهکار است، همراه من کشته نشود، چون از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» شنیدم که فرمود: هرکس بمیرد در حالی که بدهکار است، روز قیامت از حسنات او برمی‌دارند.¹²

امام سجاد «علیه السلام» فرمودند: چون کار بر حسین «علیه السلام» دشوار شد، حسین «علیه السلام» و برخی همراهانش رنگ چهره‌شان تابناکتر و اعضایشان آرام‌تر و دل‌هایشان استوارتر می‌شد.¹³

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» نَظَرَ

11 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص: 91

12 - احقاق الحق، ج 19، ص 429

13 - معانی الاخبار، ص 288

إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِإِنَّهُمْ كَلَّمَا
 أَشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ
 وَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ «علیه السلام» وَ بَعْضُ
 مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ
 جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
 انظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ «علیه
 السلام» صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ
 تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ
 الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ
 يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ . آن وقت که شدت نمود
 کار بر امام حسین علیه السلام اصحاب نظر بجانب
 آن جناب نمودند و حال آن امام همام را بخلاف
 احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر
 آنها سخت میشد رنگه‌اشان متغیر میگردد و
 پشتهاشان میدرفشید و دلهاشان هراسان میگردد
 و از پامی افتادند و آن امام علیه السلام با
 بعضی از خواص که در خدمت با سعادتش می بودند
 رنگه‌اشان میدرخشید و اعضائشان سبک و چابک
 میشد و دلهاشان آرام میگرفت، پس اصحاب
 بیکدیگر میگفتند به بینیدش که از مرگ باک
 ندارد آن جناب بایشان فرمود: صبری ای
 بزرگزادگان که نیست مرگ جز پلی که میگذرانند
 شما را از پریشانی و بدحالی بجنان وسیع و عیش
 جاوید پس کدام یک دلگرناید از اینکه انتقال
 یابید از زندان بقصر و ایوان؟
 راوی از امام صادق «علیه السلام» در باره‌ی شهادت
 طلبی یاران حسین «علیه السلام» پرسید؛ فرمودند:

پرده از دیدگانش کنار رفت، جایگاه خود را در بهشت دیدند.¹⁴

21- مرگان‌دیشان، زندگی‌ساز: امام حسین «علیه السلام» در واقع فرمود: ما به نفع مردم کاری می‌کنیم، ولی برای مردم نه، برای خدا و به نفع مردم، و در این راستا است که پشت‌کردن مردم کوفه او را باکی نیست، چراکه اگر برای مردم کار کند، بیشتر انتظار دارد مردم هم برای او کار کنند و عملاً کار را به آن‌جا می‌کشاند که مردم برای او کار کنند و مردم را برای خود اجیر می‌کند که در زندگی انقلابیونی که حاکم شدند، می‌بینند رضایت مردم مهم است ولی حقوق مردم مهم‌تر است.

22- کربلا می‌گوید: حق حاکمیت را از حقانیت نمی‌توان جدا کرد، یعنی نمی‌شود مشروعیت سیاسی را از مشروعیت دینی جدا کرد.

فلسفه سیاسی امام حسین «علیه السلام»: «مَجَارِي الْأُمُورِ بِيَدِ الْعُلَمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ آن‌هایی که برنامه الهی دارند، حق حاکمیت دارند.

23- عمر سعد گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ! إِرْكِيي، وَ بِإِلْجَنَّةِ أَبِي شَرِي».¹⁵

چنانچه حضرت امام سجاد «علیه السلام» در این رابطه می‌فرمایند: «لَا يَوْمَ كَيْوَمَ الْحُسَيْنِ» «علیه السلام» «إِذْ دَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ هُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِإِلَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَ

¹⁴ - علل الشرايع، ج 1، ص 229

¹⁵ - ترجمه ارشاد شيخ مفيد، ج 2، ص 131

ظُلماً وَ عُذْوَاناً»¹⁶ روزی چون روز تو نباشد ای حسین سی هزار مرد که گمان میکردند از این امتند دور او را گرفتند و هر کدام بکشتن او بخدا تقرب میجست و او خدا را بآنها یادآور میشد و پند نمیگرفتند تا او را بستم و ظلم و عدوان کشتند.

24- اربعین؛ گفتگوی «جابر بن عبدالله انصاری» با

امام حسین «علیه السلام»

عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ زَائِرِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاعْتَسَلَ ثُمَّ انْتَزَرَ بِإِزَارٍ وَ ارْتَدَى بِآخِرِ ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةً فِيهَا سَعْدٌ فَنَثَرَهَا عَلَى بَدَنِهِ ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهَ حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ الْمِسْنِيهِ فَأَلْمَسْتُهُ فَخَرَّ عَلَى الْقَبْرِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ فَأَفَاقَ ثُمَّ قَالَ يَا حُسَيْنُ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ حَيِّبٌ لَا يُجِيبُ حَيِّبُهُ ثُمَّ قَالَ وَ أَتَى لَكَ بِالْجَوَابِ وَ قَدْ شَحِطَتْ أَوْدَاجُكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ «2» وَ فُرِّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَ رَأْسِكَ فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ النَّبِيِّينَ وَ ابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَ سَلِيلُ الْهُدَى وَ خَامِسُ أَصْحَابِ النِّسَاءِ وَ مَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَ قَدْ عَدَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ رُبِّيَتْ فِي حَجْرِ الْمُتَّقِينَ وَ رَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ وَ فُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ فَطِبْتَ حَيًّا وَ طِبْتَ مَيِّتًا غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ وَ لَا شَاكَةَ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ فَعَلَيْكَ سَلَامٌ اللَّهُ وَ رِضْوَانُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ

عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بِنُ زَكَرِيَّا ثُمَّ جَالَ
 بِبَصْرِهِ حَوْلَ الْقَبْرِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا
 الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ
 أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ
 أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمُ
 الْمُلْجِدِينَ وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ وَالَّذِي
 بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيَمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ
 قَالَ عَطِيَّةُ فَقُلْتُ لِحَابِرٍ وَكَيْفَ وَ لَمْ نَهَيْطُ وَادِيًا وَ
 لَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ وَ الْقَوْمُ قَدْ فَرَّقَ
 بَيْنَ رُءُوسِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ وَ أُوْتِمَتْ أَوْلَادُهُمْ وَ أُرْمِلَتْ
 الْأَرْوَاحُ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص
 يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ
 أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا
 إِنْ نَيْتِي وَ نِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ
 وَ أَصْحَابُهُ خُدُوا بِي نَحْوَ أَبْيَاتِ كُوفَانَ فَلَمَّا صِرْنَا
 فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ هَلْ أَوْصِيكَ وَ مَا
 أَظُنُّ أَنَّي بَعْدَ هَذِهِ السَّفَرَةِ مُلَاقِيكَ أَحَبُّ مُجِبِّ آلِ
 مُحَمَّدٍ مَا أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغَضُ مُبْغَضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَبْغَضَهُمْ
 وَ إِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا وَ ارْفُقْ بِمُجِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ
 فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ لَهُمْ قَدَمٌ بِيَكْثَرَةٍ دُنُوبِهِمْ ثَبَّتَتْ لَهُمْ
 أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ
 مُبْغِضَهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ¹⁷

عطيه ميگويد: اول همين كه دستش را روي قبر
 حسين «عليه السلام» گذاشتم، بي هوش شد، آب آوردم
 به روي او پاشيدم تا به هوش آمد و سه بار
 گفت: «يا حسين!» و بعد گفت:

«چرا دوست جواب دوستش را نمي دهد؟!» سپس خودش
 جواب داد: «كجا مي تواني جواب دهی، در حالي كه

رگ‌های گردنت بریده شده و بین سر و بدنت جدایی افتاده!» سپس عرض کرد:

«من گواهی می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی، تو فرزند آن کسی هستی که با تقوا هم آغوش و هم‌پیمان بود و در طریق هدایت، ثبات و استقامت داشت. ای حسین! تو پنجمین از اصحاب کساء و فرزند سید نجباء و فاطمه زهرا «علیها سلام» می‌باشی، چرا چنین نباشی، در حالی که با دست پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» غذا خوردی و در دامن پاکان و پرهیزکاران تربیت شدی و از پستان ایمان نوشیدی و با اسلام و ایمان از شیر گرفته شدی، در مرگ و زندگی پاک و پاکیزه بودی و اینک دل‌های اهل ایمان از فراق تو در غم و اندوه است در حقانیت تو شک و تردید به خود راه نمی‌دهد. درود خدا بر تو و بر انسان‌های آزاده‌ای که جان خود را در راه تو فدا کردند.»

25- سرنوشت دشمنان حسین «علیه السلام» و نتیجه

کار حسین «علیه السلام»

چشم آخربین تواند دید راست
چشم آخِر
بین غرور است و خطا است

اگر سخنان ناصحانه‌ی حسین «علیه السلام» در لشکر کوفیان کارساز نبود، پس این‌همه پشیمانی و سر به دیوار کوبیدن کوفیان بعد از روز عاشورا ریشه در کجا دارد؟ اگر سخنان امام «علیه السلام» لشگر عمرسعد را به شکست بکشاند، مگر بعد از عاشورا این لشگر عمرسعد نیست که تماماً خود را شرمسار و شکست‌خورده می‌بینند؟ آیا ممکن است در جبهه حسین «علیه السلام» شکستی واقع شود؟ نه والله! جبهه حسین «علیه السلام» بی‌شکست است.

چون خولی سر مطهر حضرت را نزد ابن زیاد آورد، گفت: رکابم را پر از سیم و زر کن، منم که پادشاه با شوکتی را کشتم، کسی را کشتم که بهترین پدر و مادر و برترین نسب را داشت. ابن زیاد از حرف او خشمگین شد و گفت: اگر می دانستی او چنین است، چرا او را کشتی؟ به خدا از من خیری نخواهی یافت و تو را هم به او ملحق می‌کنم، او را پیش خواند و گردنش را زد.¹⁸

26- نتایج تکان‌دهنده نهضت حضرت حسین «علیه

السلام» بین امویان

عثمان برادر عبیدالله بن زیاد گفت: دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت ذلیل باشند و حسین بن علی کشته نشود.¹⁹

مرجانه، مادر ابن زیاد به پسرش گفت: «یا خَبِیْث! قَتَلْتُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا»؛²⁰ ای خبیث؛ فرزند رسول خدا را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت را نخواهی دید.

یحیی بن الحکم، برادر مروان، گفت: بین شما و پیامبر خدا در روز قیامت جدایی افتاد، من دیگر در هیچ کاری با شما شرکت نمی‌کنم.²¹

هند زن یزید وقتی خبر شهادت امام حسین «علیه السلام» را شنید، خود را در لباس مخصوص مستور کرد و از اندورن به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین فرزند فاطمه است؟! یزید به

18 - مقتل الحسین، ج 1، ص 39

19 - طبری، ج 4، ص 375 و حماسه حسینی، ج 3، ص 216

20 - تذکرة سبط، ص 259

21 - طبری، ج 5، ص 359 و حماسه حسینی، ج 4، ص 352

او گفت: تو برای او گریه و عزاداری کن، خدا بکشد ابن‌زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد.²² پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و بر معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین و علی «علیهما السلام» داد و از همه مهم‌تر؛ نتیجه کربلا این بود که پرده نفاق حاکمان دریده شد و حساب سلطنت از دین جدا گشت.

27- امام «علیه السلام» در روز عاشورا فرمود:

«إيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهَوَانِكُمْ ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ.»²³ بخدا قسم من امیدوارم که پروردگارم مرا بوسیله شهادت گرامی بدارد و انتقام مرا از شما از طریقی که ندانید بگیرد.

28- پس از شهادت امام حسین «علیه السلام»، تا دوازده سال - دیگر بنی‌امیه به جای حمله در حالت دفاع قرار گرفتند، و این اول سقوط یک حکومت است- نهضت‌ها و خونریزی‌ها ادامه یافت و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حسین «علیه السلام» کسی در آن را نمی‌زد، با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم «علیه السلام» به وجود آمد، مسلمانان از اطراف و اکناف مانند سیل به همان خانه رجوع کردند و پس از آن؛ روز به روز به آمار شیعیان اهل‌البیت «علیها سلام» افزوده و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه از جهان اسلام نمایان شد، حقانیتی توأم با مظلومیت، و این

²² - طبري، ج 3 ، ص 354

²³ - مقتل خوارزمي، ج 2 ، ص 32. بحار الأنوار ، ج 45، ص: 52

اصابت نظر امام حسین «علیه السلام» را روشن می کند.

29- پس از شهادت حسین «علیه السلام» ابن زیاد در مسجد کوفه منبر رفت و گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ أَظْهَرَ الْحَقِّ وَ أَهْلَهُ وَ نَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَ حِزْبَهُ، وَ قَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ وَ شِيعَتَهُ»؛ حمد خدا را که حق را و اهل حق را پشتیبانی کرد و امیرالمؤمنین یزید و گروه او را یاری رساند، و دروغگوی، پسر دروغگو یعنی حسین و یارانش را به قتل رساند. که در اینجا «عبدالله بن عقیف آزادی غامدی» با چشم های نابینا، به پا می خیزد و می گوید: «پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است.» ، عاقبت هم به دستور عبدالله کشته می شود ولی اجازه نداد عبیدالله جوّ جامعه را به نفع امویان تغییر دهد.

در نظام حق، باطل، پوچی و بی نتیجه بودنش آشکار است، ولی چشم حسّی اموی این را نمی فهمد، همچنان که علوم تجربی معنی حق بودن نظام هستی را در حیطة تحقیق خود ندارد، و چشم وحی برای دیدن این وجه عالم نیاز است.

30- کربلا در دو نگاه:

ابن سعد چون از کربلا برگشت، عبیدالله برای آن که سندی راجع به کشتن امام حسین «علیه السلام» در دست نداشته باشد، او را خواست و گفت: «نامه ای که راجع به کشتن حسین داری پس بده!» گفت: «نابود شده» گفت: «نه، باید پس بدهی!» عمر سعد گفت: «چه نیازی به آن نامه داری، مرا برای کاری فرستادی و من هم انجام دادم و برگشتم، اینک به نوشته ای که گم شده چه نیاز است؟» ابن زیاد گفت: «البته باید بدهی» عمر سعد بیچاره

شد، گفت: «نه به خدا آن دستخط را نگه داشته ام تا در مدینه به پیرزنان قریش نشان دهم تا عذر مرا بفهمند!»؛ یعنی هنوز چند روز از شهادت حسین «علیه السلام» نگذشته، اطراف خود را نگاه کردند، دیدند چقدر اشتباه ارزیابی می‌کردند، این‌ها بر جسد بی‌جان حسین «علیه السلام» نیز اسب دواندند تا همان‌طور که در زمین هیچ اثری از آن نماند، در تاریخ نیز او را محو کنند. حالا با حسین شهید شده روبه‌رو شده‌اند و نمی‌دانند چکار کنند.

عمر سعد برگشت و از جلسه بیرون آمد، عازم خانه بود و در راه به خود می‌گفت: «وه! چه سفر بسیار زشتی بود، زشت رفتم و زشت برگشتم، هرگز کسی چون من مباد! پیوند فرزند پیامبر را بریدم، پاس خویشاوندی او را نگاه نداشتم، بر خدا عاصی شدم و فرمان عبیدالله ستمگر پسر فاجر را اطاعت کردم».

تاریخ‌الکامل می‌نویسد: «ابن‌زیاد از عمرسعد آزرده گشت و اساساً نمی‌خواست به ایالت دادن به او سندی به دست مردم بدهد، به بهانه‌ها او را خانه‌نشین کرد.»

عمرسعد در زندگی اجتماعی هر وقت وارد محفلی می‌شد، مردم برمی‌خواستند و او را تنها می‌گذاشتند، از احساسات مردم تیر باران می‌شد. هر وقت در مسجدی می‌نشست، مردم از گرد او برمی‌خواستند، تنفر مردم آرام‌آرام کار خود را کرد و او انگشت‌نمای کودکان شد و سخن امام حسین «علیه السلام» که فرمودند: «می‌بینم که بچه‌های کوفه بر سرت سنگ می‌زنند، آن‌طور که به درخت میوه سنگ می‌زنند» محقق شد، تا کار به جایی رسید که خانه‌نشین شد و در را به روی خود

امام حسین «علیه السلام»

بست. اهل سنت روایت از او را متروک داشتند، با اینکه از تابعین بود.

در سال 66 که یزید مُرد، عبیدالله از یزید تبری می‌جوید تا بلکه مردم او را بپذیرند و یزید را سبّ کرد، و پنهانی از کوفه فرار کرد.

31- برکات قیام امام

نهضت امام حسین «علیه السلام» اولین قیام مسلحانه علیه دستگاه خلافت است تا حساب اسلام را از حساب متصدیان امر جدا کند و دیگر نقش خلفاء به عنوان حامیان اسلام باطل شد. (قیام علیه عثمان نیز نوعی تفکیک بین اسلام و خلافت بود ولی مسلحانه نبود).

31- وقتی در اوج قله عطش ایستاده باشی، همه چیز را در مقابل آب، پست و کوچک و بی‌مقدار می‌بینی، حال اصحاب کربلا در چنین شرایطی ایمان به خدا و حسین «علیه السلام» را در مقابل آب نگه می‌دارند.

عطش سخت‌ترین اراده‌ها را هم به سستی می‌کشد، ولی نه اراده اصحاب کربلا را که جنس ایمانشان از عطشی که بر جگرهم زده باشد، محکم‌تر است.

32- «ثارالله»؛ یعنی خونی که صاحبش خداست، شرایط طوری است که برای حیات مجددش، خون الهی نیاز دارد، و نه خون انسانی. حسین «علیه السلام» آن ثاراللهی است که یک قطره خونسش را خداوند نمی‌گذارد هدر رود، چون عشق الهی در سراسر وجود او جاری است.

33- کربلا؛ قرآن مجسم

همچنان‌که قرآن برای هدایت بشریت آمده و در هر سوره‌ای از آن رازی نهفته است برای هدایت انسان‌ها، کربلا هم قرآنی است که سوره‌های آن است. حسین «علیه السلام» قرآن مجسم است و مثل

امام حسین «علیه السلام»

قرآن، هم سوره‌های بزرگ دارد، مثل امام سجّاد «علیه السلام» و «و زینب «علیها سلام» و... و هم سوره‌های کوچک و متوسط و همه پرتو هدایت الهی هستند تا انسان‌ها از هیچ بعدی از ابعاد خود در ظلمت نمانند.

34- کربلا از چشم عشق:

- 1- آیا ما امام می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟
آیا باید نفس کل و انسانی باشد که نفس‌هایی که استعداد انسان‌شدن دارند، با نظر به او از انسانیت سیراب شوند یا نه؟
- 2- آیا خداوند چنین موجوداتی را به بشر داده؟
- 3- ارتباط با امام چگونه باید باشد تا بهره لازم را ببریم؟ مگر امام بر قلب‌ها تصرف نمی‌کند (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؟! عشق، عقل را رد نمی‌کند، ولی عقل، عشق را نمی‌فهمد، پس کربلا را اگر با چشم عشق ببینید، مبانی عقلی‌اش را هم دیده‌اید و برعکس آن نه.
- 4- بسیاری از حرکات در کربلا با چشم عشق معنی خود را می‌یابد: گریه کربلا، گریه عشق است نه گریه‌ی زبونی، و تا وارد معرکه عشق به امام نشده‌ای، گریه تو گریه عشق نشده و وسیله ارتباط با امام نیست.

35- زهیربن‌قین، سَرّی از اسرار کربلا

زهیر از چهره‌ها و اشراف کوفه است، در لشکر صفین در مقابل علی «علیه السلام» از خونخواهان عثمان بود و بعداً هم در کوفه از هواداران دستگاه حکومتی است.
مردی از بنی‌فزاره می‌گوید: ما با زهیربن‌قین از مکه برمی‌گشتیم و رهسپار عراق بودیم، اما هیچ نمی‌خواستیم که با حسین بن علی «علیه السلام» که او هم رو به عراق می‌رفت، روبه‌رو شویم، چنانکه هر

گاه امام حسین «علیه السلام» حرکت می‌کرد ما فرود می‌آمدیم و هر گاه او در منزلی فرود می‌آمد، ما حرکت می‌کردیم، اما در عین حال چنان پیش آمد که در یکی از منازل، ناچار شدیم با او هر دو در آنجا فرود آییم و لذا ما در کناری خیمه زدیم و او در کناری، ما غذا می‌خوردیم که ناگهان فرستاده امام رسید و سلام کرد و گفت: «ای زهیر بن‌قین! اباعبدالله الحسین بن‌علی تو را می‌خواهد!» شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه از دست فرو نهادیم و همگی در حیرت فرو رفتیم، اما همسر زهیر - یعنی دلهم دختر عمرو- به زهیر گفت: «فرزند رسول خدا کسی به دنیال تو می‌فرستد و تو را می‌طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می‌داری؟ سبحان‌الله چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و باز آیی!» زهیر رفت و اندکی بعد با چهره‌ای که آثار شادمانی و روشنی ضمیر از آن هویدا بود، بازگشت و دستور داد خیمه او را به خیمه گاه امام ملحق کنند. زهیر در روز عاشورا بعد از نماز ظهر امام، جنگ سختی کرد و رجز می‌خواند که: «من زهیر بن‌قین با شمشیر خودم دشمن را از امام خویش دور می‌کنم»، چون زهیر شهید شد، چندین قبیله از قبایل کوفه را داغدار نمود که بالنتیجه از همکاری با دستگاه حاکم خودداری خواهند کرد و همیشه منتظر فرصت انتقام خواهند بود.

وقتی از زهیر سؤال کردند؛ تو که چنین علاقه‌مند بودی، چرا زودتر به امام نپیوستی؟ گفت: من فکر می‌کردم حسین «علیه السلام» را برای امیری دعوت کرده‌اند، در دلم شک کردم و پنداشتم اگر با او همراه شوم، تمایل به مقام پیدا کنم،

اما از امام «عليه السلام» شنيدم كه اين قافله؛ قافله‌ی به سوی شهادت است، از اين رو عهد بستم كه با امام همراه و در ركاب او شهيد شوم. مديریت امام حسين «عليه السلام» طوري بود كه پس از شهادت در صحنه‌هاي آينده حاضر است و دقيقاً كساني را انتخاب فرموده كه به كمك شهادت آن ها، برنامه خود را عملي سازد.

36- دوشنبه: «بابي من عسكرة في يوم

الاثنين نهبا»، «بابي من اضحي عسكرة في يوم الاثنين نهبا». ²⁴

راوی می گوید: فو الله لا أنسى زينب بنت علي ع و هي تندب الحسين و تنادي بصوت حزين و قلب كئيب و ا محمداه صلی علیك ملیك السماء هذا حسين مرملة بالدماء مقطوع الأعضاء و بناتك سبايا إلى الله المشتكى و إلى محمد المصطفى و إلى علي المرتضى و إلى حمزة سيد الشهداء و ا محمداه هذا حسين بالعراء يسفي عليه الصبا قتيل أولاد البغايا يا حزناه يا كرباه اليوم مات جدي رسول الله يا أصحاب محمداه هؤلاء ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا. و في بعض الروايات يا محمداه بناتك سبايا و ذريتك مقتلة تسفي عليهم ریح الصبا و هذا حسين مجزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء بأبي من عسكرة في يوم الإثنين نهبا بأبي من فسطاطه مقطوع العرى بأبي من لا هو غائب فيرتجى و لا جريح فيداوى بأبي من نفسي له الفداء بأبي المهموم حتى قضى بأبي العطشان حتى مضى بأبي من شيبته تقطر بالدماء بأبي من جده رسول إله السماء بأبي من هو سبط

نبي الهدى بأبي محمد المصطفى بأبي خديجة الكبرى بأبي علي المرتضى بأبي فاطمة الزهراء سيدة النساء بأبي من ردت عليه الشمس حتى صلى. قال فأبكت و الله كل عدو و صديق ثم إن سكينه اعتنقت جسد الحسين ع فاجتمع عدة من الأعراب حتى جروها عنه²⁵ بخدا قسم زينب دختر علی علیه السلام را دیدم برای حسین ناله و ندبه میکرد و با صدائی حزین و قلبی اندوهناک فریاد میزد: ای جد بزرگوار صلوات پادشاه آسمان بر تو باد. این حسین تو میباشد که آغشته بخونها است. اعضایش قطعه قطعه شده است. و دختران تو اسیر شده اند، شکایت کردن بخدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء و وظیفه ما است. و احمده این حسین تو میباشد که عریان است و باد صبا بر جسدش میوزد و قتل زنازادگان شده است. آه از حزن و غم و اندوه من! امروز جدم پیغمبر خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمد! اینان فرزندان مصطفی هستند که نظیر اسیران رانده میشوند.

در بعضی از روایات مینگارند که آن بانو فرمود: یا محمد صلی الله علیه و آله دختران تو اسیر شده اند: فرزندان شهید گردیده اند. باد صبا بر اجسادشان میوزد، این حسین تو است که سرش از قفا جدا شده، عمامه و ردایش بغارت رفته است.

پدرم بفدای آن کسی که لشکرش در روز دو شنبه به تاراج رفت. پدرم بفدای آن شخصی که ریسمان خیمه‌اش پاره پاره شد. پدرم بفدای آن شخص غائبی که امید بازگشت او در کار نیست. آن مجروحی که زخم‌هایش مداوا نمیشود. پدرم بفدای آن کسی که جان من فدای او است. پدرم بفدای آن شهیدی که از محاسن شریفش خون می‌چکد. پدرم بفدای آن کسی که جد او رسول خدای آسمان است. پدرم بفدای آن شهیدی که سبط پیامبر هدایت است. پدرم بفدای محمد مرتضی باد، پدرم بفدای خدیجه کبرا باد. پدرم بفدای علی مرتضی باد. پدرم بفدای فاطمه زهرا باد که بزرگ کلیه زنان است. پدرم بفدای آن کسی باد که آفتاب از برایش بازگشت تا نماز خواند.

راوی میگوید: بخدا قسم که زینب کلیه دشمن و دوست را گریان نمود بعدا سکینه جسد امام حسین را در بر گرفت. سپس گروهی از اعراب اجتماع کردند و او را از جسد مقدس پدرش جدا نمودند. حضرت زینب «علیها السلام» در روز یازدهم محرم فرمودند: «بابي من اضحي عسكرة في يوم الاثنين». ²⁶

جاریه‌ای در همراه جنازه امام هادی «علیه السلام» می‌گفت: «ماذا لقینا یوم الاثنين قد یماد و حدیثا». ²⁷

37- حسین «علیه السلام» و عاشورا: امام حسین «علیه السلام» با همه‌ی اطلاع که به اسرار تکوینی شهادت خود داشت، تمام ظواهر را حفظ می

²⁶ - نفس‌المهموم، ترجمه مرحوم شعرانی، ص 202

²⁷ - منتهی‌الامال، ج 2، ص 260 - انقلاب تکاملی، ص 769

کند. در ظاهر نیرو جمع می‌کند و خوب می‌جنگد و این معنی شریعت است که در آن اعمالی ظاهری که باطن دارد در صحنه است.

باید حقایق تکوینی با لباس تشریح محقق شود. امام «علیه السلام» از شقاوت دشمن استفاده کرد و دشمن هم همین شقاوت را حیات خود می‌دانست. امام «علیه السلام» بالأخره با اصحاب شهید می‌شدند، ولی تشنه‌مردن، ضعف دشمن و مظلومیت حسین «علیه السلام» را می‌افزود.

- این‌که می‌پرسند چرا حسین «علیه السلام» از قدرت تکوینی و نیروی امامت استفاده نکرد؟ چون امام دوست دارد عبودیت را بنمایاند و آیا موفق بود یا نه؟ ابراهیم «علیه السلام» با سرد کردن آتش، دین را حفظ کرد و حسین با شهادت.

38- کربلا و عاشورا: کربلا يك حقيقت

تکوینی است که از قبل، پیامبر «صلی الله علیه و آله» خبر آن را داشت و حسین «علیه السلام» بنا بود این حقیقت تکوینی را با اختیار به بهترین وجه محقق کند.

39- نوشیدن آب به یاد حسین «علیه السلام»: شیخ

عباس قمی در ص 405 منتهی‌الآمال از مصباح کفعمی نقل می‌کند که سکینه گفت: چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم، حالت اغماء و بی‌هوشی برای من روی داد، در آن حال شنیدم پدرم می‌فرمود

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ

ای شیعیان من، هرگاه آب گوارایی نوشیدید، یاد من باشید، و یا هر وقت در مورد غریب و یا شهیدی خبر یافتید، برای من گریه کنید.

40- امام حسین «علیه السلام» سه خصوصیت در نهضت خود داشتند: 1- اخلاص، 2- اعتماد به خدا که خدا حتماً این صحنه کربلا را خاموش نمی‌کند، 3- موقعیت‌شناس که چه موقع کار خود را انجام دهد، با این‌که ده سال امام بودند، منتظر بهترین فرصت بودند.

در جایی که خطر رشد می‌کند، آنچه باعث نجات خواهد بود نیز رشد می‌کند.

41- تعصب کور.

نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» مِنْ يَوْمٍ أُحِدَ قِتْلَ فِيهِ عَمَّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُوتِهِ قِتْلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» أَرْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَعَطَّوْنَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَ ظُلْمًا وَ عُذْوَانًا ثُمَّ قَالَ عَ رَحِمُ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنزِلَةً يَغِيظُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ²⁸

امام چهارم «علیه السلام» به عبید الله بن عباس بن علی نگاه کرد و اشک چشمش را گرفت و فرمود روزی برسول خدا سخت‌تر از روز احد نگذشت که

عمویش حمزه در آن کشته شد و بعد از آن موته است که عموزاده اش جعفر بن ابی طالب کشته شد سپس فرمود روزی چون روز تو نباشد ای حسین سی هزار مرد که گمان میکردند از این امتند دور او را گرفتند و هر کدام بکشتن او بخدا تقرب میجست و او خدا را بآنها یادآور میشد و پند نمیگرفتند تا او را بستم و ظلم و عدوان کشتند.

سپس فرمود خدا عمویم عباس را رحمت کند که جانبازی کرد و خود را فدای برادر کرد تا دو دستش قطع شد و خدا در عوض باو دو بال داد که بدانها با فرشتگان در بهشت میپرد چنانچه بجعفر بن ابی طالب عطا کرد و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداء و اولین و آخرین بدان رشک برند

42- چه موقع عظمت حسین و اهل البیت «علیهم

السلام» ظاهر می شود

کربلا را همه از خود می دانند، از کودک چندساله تا پیرمرد کنهسال در آن شریک اند، خود حسین و ائمه «علیهم السلام» جهت را تعریف کرده اند و هر کس با اندک طاقت هم که شده، راه داده اند. هر چه بهتر مراسم عزاداری حسین «علیه السلام» را بر پا کنیم، بیشتر به مقصد حسین «علیه السلام» نزدیک می شویم و در این حالت است که عظمت حسین و اهل البیت «علیهم السلام» روشن می شود.

43- سکولاریسم، عامل قتل حسین «علیه السلام»، و

حسین «علیه السلام» عامل شکست سکولاریسم شد؛ مثل انقلاب اسلامی که موجب شکست سکولاریسم و اسلام ستیزی موجود جهان ریشه در شکستی است که سکولاریسم از انقلاب اسلامی خورد.

44- امام «علیه السلام» خیلی خوب متوجه شدند که زمان، زمان تغییر گفتمان است و مردم آماده شنیدن واژه های حسینی اند برای فروریختن بنایی که بنی امیه در متن اسلام بنا کرده اند و حضرت آن بنا را فرو ریختند، تا راه گشوده شود و از بن بست درآید.

45- تحریف ناموفق

سعی کردند از امام «علیه السلام» يك فرد ناقص و يك عاشوراي تحریف شده به ما برسد. خواستند از حسین «علیه السلام» به يك مسیح یا يك شخص سیاسي یا يك رستم شیعی بسازند. سعی شد حسین «علیه السلام» سانسور شود یا پارازیت روی سخن حسین «علیه السلام» بیندازند، ولي موفق نشدند، همین مقدار که از حسین «علیه السلام» به ما رسیده، برای جهت یابی تاریخی ما کافی است، تا بتوانیم به نور حسین «علیه السلام» عزم خود را برای احیاء اسلام ناب به کار گیریم. عده ای قشر تاریخ را می بینند چون حسینی بر تاریخ نمی نگرند.²⁹

46- «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»³⁰؛ نشان می دهد که اسلام «مُحَمَّدِيَّةُ الْوُجُودِ وَ حُسَيْنِيَّةُ الْبَقَاءِ» است.

47- «علي اكبر» صاحب کشف و واسطه بین دو عالم همین که حضرت علي اكبر «علیه السلام» پس از کار زاري سخت و پاره پاره شدن می رفت که شهید شود، صدا بلند کرد: «يَا أَبَتَاهُ! عَلِيكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ عَجَّلَ الْقُدُومَ

29 - به مقدمه ی کتاب «کربلا؛ مبارزه با پوچی ها» رجوع فرمایید.

30 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج2، ص: 127

إِلَيْنَا»³¹ و به روایت دیگر ندا کرد: «يَا أَبَتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبْتَهُ لِأَظْمَأَ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ هُوَ يَقُولُ الْعَجَلُ، الْعَجَلُ فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرِبَهَا السَّاعَةَ»³².

48- آن سبُعیت که بر حسین «علیه السلام» رفت و حسین «علیه السلام» آن را ظاهر کرد، با خون حسین «علیه السلام» از میان جهان اسلام رخت بر بست، چون روح جهان اسلام متأثر از حسین «علیه السلام» شد.

آنچه امروز طالبان نمایندگانه آن است، زمانی همه جهان اسلام به آن گرفتار بود، به جز اهل البیت «علیهم السلام».

49- صحبتها و نامه‌های امام حسین «علیه

السلام» به معاویه و نامه‌های معاویه به امام

در یک نامه به معاویه می‌نویسد: «من می‌ترسم در نزد خدا از اینکه علیه تو قیام نمی‌کنم، مسئول باشم.»

ظاهر بعضی از حرکات امام «علیه السلام» در زمان معاویه، حکایت از آن دارد که امام «علیه السلام» قصد شورش دارند و اینکه هست که به معاویه نوشتند: «لا أريد لك حرباً و لا عليك خلافاً»؛ نه قصد مبارزه با تو را دارم و نه این که بخواهم با تو مخالفت کنم. این مربوط به همان زمان بوده است.

مروان بن حکم به معاویه نوشت: «من از اینکه حسین برای فتنه خود را آماده سازد، آسوده‌خاطر

31 - بحار الأنوار ، ج 45، ص: 44

32 - همان ، ص، 45

نیستم و گمان دارم که روزی دراز با حسین پیش
رو خواهید داشت.³³

معاویه به حضرت نوشت: «گمان می‌کنم خیالی در
سر داری، دوست داشتم آن را می‌دانستم و آنگاه
بر تو می‌بخشودم»

و نیز به حضرت نوشت: «خبرهایی به من رسیده که
در حق تو نمی‌پسندم، و اگر راست باشد، با تو
بر سر آن آرام نگیرم، به جان خودم سوگند! هر
که با خداوند عهد و پیمان کند، می‌شاید که
بدان وفا نماید، اگر هم این خبرها دروغ باشد،
تو بدان سبب سعادت‌مندترین مردم خواهی بود، به
سود خود کار می‌کنی و به عهده‌ی که با خدا بسته
ای وفا می‌نمایی، پس مرا وادار مکن که پیوند
خود را از تو بگسلم و با تو بد کنم، چه هر
گاه من تو را منکر شوم، تو انکار می‌کنی و هر
گاه در حق من بدگالی کنی، بدسگال تو گردم.
خبر یافته‌ام که گروهی از اهل کوفه تو را به
مخالفت با من فرا خوانده‌اید، بپرهیز از این‌که
در این امت تفرقه بیفکنی و بر دست تو به فتنه
بازگرداند. اهل عراق کسانی‌اند که ایشان را
آزموده‌ای، کار پدر و برادرت را مشوش داشتند،
تو مردم را آزموده‌ای، پدرت از تو افضل بود و
کسانی که امروز به تو پناه آوردند، همه به او
معتقد بودند، گمان نمی‌کنم آنچه از ایشان به
زیان او شد، به سود تو گردد، از خدا پیروی کن
و میثاق را فرایاد دار و به جان و دین خود
بیندیش «و لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»؛ مبادا

آنان که بر یقین نیستند، تو را سبکساز سازند.»³⁴

جواب امام «علیه السلام» به معاویه: ای معاویه! ... این که گفתי نگران نفس خویش و دین خویش و امت محمد «صلی الله علیه و آله» باشم و ایشان را در فتنه نیفکنم و از تفرقه‌ی امت و پراکندگی جماعت پرهیزم؛ من هیچ فتنه‌ای را در این امت بزرگتر از خلافت و حکومت تو نمی‌دانم.

50- وصیت حضرت به محمد بن حنفیه

و در وقتی که آن حضرت می‌خواستند از مدینه منوره به مکه مکرمه حرکت کنند، وصیت‌نامه‌ای نوشته و آن را به خاتم خود مهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمد بن حنفیه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوم شعبان سنه‌ی شصت هجری با جمیع اهل بیت خود به سمت مکه رهسپار شدند. و آن وصیت چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصِي بِهِ الْحُسَيْنُ
بُنَّ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَىٰ أَخِيهِ مُحَمَّدِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ
الْحَنْفِيَّةِ :

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحَدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَأَنَّ الْجَنَّةَ
وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا. وَأَنَّ
اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا
وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَعْضَالِ فِي
أَمِّهِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ
بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي

وَسِيرَهُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَمَنْ
 قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَأَلَّهَ أَوْلَى بِالْحَقِّ ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ
 هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ ؛
 وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ . وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي ؛
 وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ .
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى . وَلَا حَوْلَ وَلَا
 قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .³⁵

بسم الله الرحمن الرحيم؛ این است آن وصیّتی که حسین
 بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد که معروف به
 ابن حنفیه است می‌نماید:

حقاً حسین بن علی گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز
 خداوند نیست؛ اوست یگانه که انباز و شریک
 ندارد. و به درستی که محمد «صلی الله علیه و آله»،
 بنده‌ی او و فرستاده اوست که به حق از جانب حق
 آمده است. و اینکه بهشت و جهنم حق است، و
 ساعت قیامت فرا می‌رسد و در آن شکی نیست. و
 اینکه خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند
 برمی‌انگیزاند.

من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه
 از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای
 فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و
 بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امت‌جم
 محمد «صلی الله علیه و آله» می‌باشد. من می‌خواهم
 امر به معروف نمایم، و نهی از منکر کنم؛ و به
 سیره و سنت‌جم، و آئین و روش پدرم علی بن ابی
 طالب «علیه السلام» رفتار کنم. پس هر که مرا
 بپذیرد و به قبول حق قبول کند، پس خداوند

35 - بحار الانوار، ج 44، ص 330- ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 602 -
 مقتل الحسين خوارزمي، ج 1، ص 188

سزاوارتر است به حق. و هر که مرا در این امر ردّ کند و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبائی پیشه می‌گیرم، تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت، حکم به حقّ فرماید؛ و اوست که از میان حکم‌کنندگان مورد اختیار است.

و این وصیّت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکل کردم، و به سوي او بازگشت می‌نمایم. و سلام بر تو و بر هر که از هدایت پیروی نماید. و هیچ جنبش و حرکتی نیست، و هیچ قوه و قدرتی نیست؛ مگر به خداوند بلندمرتبه و بزرگ.»

51- خطبه حضرت در مکه مکرمه در حین اراده

خروج به کربلا

وَ رُوِيَ أَنَّهُ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» لَمَّا عَزَمَ عَلَيَّ
 الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ،
 مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ. خُطَّ
 الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَّةِ.
 وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَّا أَسْلَافِي أَشْتِيَاقِي يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ.
 وَخَيْرَ لِي مَضْرَعُ أَنَا لِأَقِيهِ؛ كَأَنِّي بَأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا
 عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ³⁶ وَكَرْبَلَاءَ؛ فَيَمْلَأَنَّ
 مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَأَجْرِبَهُ سُعْبًا. لَا مَجِيصَ عَن
 يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ نَصِيرُ
 عَلَيَّ بَلَاءِهِ، وَيُوفِّيْنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَن
 رَسُولِ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لِحَمَّتْهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ
 لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيُنَجِّرُ لَهُمْ
 وَعَدَّهُ. مَنْ كَانَ فِيْنَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَمُوطِنًا عَلَيَّ

لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ، فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصِيحًا
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.³⁷

«و روایت شده است که چون حضرت سید

الشهداء «علیه السلام»، آهنگ خروج به سوی عراق
 را نمودند در مکه مکرمه برای ایراد خطبه
 ایستاده و چنین گفتند:

حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا
 بخواهد خواهد شد. و قوه و قدرتی نیست مگر به
 خدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.
 مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبندها بر
 گردن دختر جوان کشیده و بسته شده است. و چه
 بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان
 از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که
 یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جایی
 معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آن
 جا بیفتد، و من باید به آنجا برسم. گویا من
 می بینم که بندبند مرا گرگان بیابان بین
 نواویس و کربلا از هم جدا می سازند، و از من
 شکمبه های تهی خود را پر می کنند و انبان های
 گرسنه خود را سرشار می نمایند. فرارگاهی نیست
 از روزی که در قلم تقدیر گذشته است. رضای خدا
 رضای ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهای او
 شکیبائی می نمایم، و او اجر و مزد شکیبایان
 را به طور اتم و اکمل به ما عنایت خواهد
 نمود. از رسول خدا، قرابتش که به منزله ی پود
 جامه با اصل و ریشه ی آن حضرت بستگی دارد جدا
 نمی شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع می

شوند، و بدان‌ها چشم رسول خدا تر و تازه می‌گردد، و برای آن‌ها وعده رسول خدا تحقق می‌پذیرد. (و عده‌ای که خداوند به رسول خدا داده است برای اقبایش منجز و محقق می‌گردد).

پس کسی که در میان ماست، و حاضر است جان خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است؛ با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل هستم؛ *إن شاء الله تعالی*. امام می‌فرمایند: برای من جایگاه شهادتی برگزیده شده که آن را دیدار می‌کنم و حضرت در برابر مشیت خدا، مشیتی ندارند، هرچه خدا می‌خواهد. فرمود: هر آن‌کس که می‌خواهد با یک اراده دائمی فانی در ولایت شود و همواره بذل جان خود را در راه ما دارد با ما بیاید. راه حسین «علیه السلام» راه خون دل‌خوردن است در میادین گوناگون.

امام «علیه السلام» در جای دیگر می‌فرمایند: «*ایها الناس فمن كان منكم يصبر على حدّ السيف و طعن السنه فليقم معنا و الاّ فاینصرف عنا*»³⁸ هر کدام از شما که بر تیزی شمشیرها و ضربات نیزه‌ها صابر است. با ما قیام کند و گرنه از ما منصرف شود.

در راستای ذوب در امام «علیه السلام» داریم که حضرت به فرزندان مسلم فرمودند: «*يَا بَنِي عَقِيلِ حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ فَاذْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ فَمَا يَقُولُ النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ بَنِي*

38 - ينابيع المودة، ص 406، فرهنگ سخنان امام حسین «علیه السلام»،

عُمُومَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَزَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا لَا وَ اللَّهُ مَا تَفَعَّلَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ تَفْدِيكَ أَنْفُسَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا وَ نُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَقَبِّحُ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ» ای پسران عقیل شما را کشته شدن مسلم بس است پس شما بروید و من اجازه رفتن بشما دادم، گفتند: سبحان الله! مردم در باره ما چه گویند؟ گویند: ما بزرگ و آقا و عموزاده خود را که بهترین عموها بود و گذاریم و یک تیر نیز با ایشان نینداخته، و یک نیزه بکار نبرده، و یک شمشیر هم نزنده ایشان را و گذاردیم، و ندانیم چه بسرشان آمد؟! نه بخدا ما چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه ما جان و مال و زن و فرزند خود را در راه تو فدا سازیم، و در رکاب تو جنگ کنیم تا بهر جا در آمدی ما نیز بهمانجا در آئیم، خدا زشت گرداند زندگی پس از جناب تو را. همچنان که به «هلال» تازه داماد توصیه کردند...

امام دوست داشتند این یاران را با خود ببرند و به تصفیهی نهایی برسانند، میخواستند امتحانشان کنند تا جبهه، جبهه‌ی پاکی بماند. امام با تمام توان اصحاب را متوجه می‌کنند این مسیر، مسیر کشته‌شدن و باختن همه‌چیز در قمار عشق و عاشقی است. می‌فرمایند: «إِعلموا أنکم خرجتم معی لعلکم أنئی اقدم علی قوم بایعونی بألسنتهم و قلوبهم»³⁹ ای همراهان من بدانید

که شما با من از دیارتان بیرون آمدید در حالی که فکر می‌کردید من به سوی مردم رهسپارم که هم با زبان و هم با دل با من بیعت کرده‌اند. «و قد انعكس الأمر؛ «استحوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...»⁴⁰ و الآن ليس لهم مقصد

الاقْتلَى و قتل من يجاهد بين يدي و سبى حریمی»⁴¹ اما اکنون امر بر عکس شده، شیطان بر آنان چیره شد و یاد خدا را از یادشان برده، اکنون هدفی جز کشتن من و یارانی که با در تلاش اند و قصدی جز سبّ حرم مرا ندارند.

«و احشی ان یکون ما تعلمون و تستحون»⁴²

می‌ترسم شما این حقیقت را ندانید و یا حیا کنید، در نتیجه حیا کنید و کشته شوید.

«والخدع عندنا اهل البيت محرمٌ» خدعه نزد ما اهل بیت حرام است. «فمن كره منكم ذلك

فَلْيَنْصِرْ» هرکس مایل نیست بر گردد. «و سبیل غیر خطیر» راه خیلی خطیر نیست. «و الوقت ليس بهجير»؛ وقت هم تنگ نیست. «و من واسانا

بنفسه» هرکس مساوات با من برقرار کند، جانش عین جان ما باشد، بینش او عین بینش من می باشد. «كان معنا غدا في الجنان نجيا من غضب الرحمن. و قد قال جدی محمد ولی الحسین یقتل بأرض كربلا غریباً وحیداً عطشاناً فریداً».⁴³

40- سوره مجادله، آیه 19

41 - ناسخ التواریخ، ج 2، ص 257، فرهنگ سخنان امام حسین «علیه

السلام»، ص 45

42 - ناسخ التواریخ، ج 2، ص 257، فرهنگ سخنان امام حسین «علیه

السلام»، ص 45

43 - همان

«فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القيامة».⁴⁴

در راستای خوشحالی اصحاب امام حسین «علیه السلام» از این که در کنار امام شهید می‌شوند، جملات نافع بن هلال است که شب عاشورا حضرت به او گفتند: «آیا نمی‌خواهی در این شب تار، از بین این دو کوه بگذری و جان خود را نجات دهی؟» نافع خود را به روی قدم‌های امام انداخت، بوسه می‌زد و می‌گفت: «إِنَّ سَيْفِي بِالْفِ وَ فَرَسِي مِثْلَهُ، فَوَ اللَّهُ الَّذِي مَنْ بِيكَ عَلَيَّ لَا فَارَقْتُكَ حَتَّى يَكْلَأَ عَن فَرِي وَ جَرِي»⁴⁵ شمشیرم به هزار و اسبم نیز به همین مقدار ارزش دارد، به آن خدایی که بر من به حضور در رکاب شما منت نهاد سوگند؛ هرگز تا هنگامی که شمشیرم به کار آید از شما جدا نمی‌شوم.

سخن بُریر نیز در این راستا قابل توجه است.⁴⁶ گفت: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَيَقْطَعَ فِيكَ أَعْضَاؤَنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».⁴⁷ یا بن رسول الله! خدا این منت را به ما نهاده که در جلو تو در راه او جهاد کنیم، اعضاء ما برای تو قطع شوند و روز قیامت جدّ تو شفیع ما گردد.

خطبه حضرت در وقت ممانعت حرّ

و چون حرّ بن یزید ریاحی از حرکت آن حضرت به کوفه و یا مراجعت به مدینه به شدت منع کرد،

44 - همان

45 - مقتل الحسین «علیه السلام»، مقرر، ص 265

46 - به یاران شیدای حسین «علیه السلام»، ص 221 رجوع شود.

47 - اللهوف، ص 35

آن حضرت در ذی حَسَم به پا خاست، و طبق روایت طبري در «تاریخ» از عَقَبَة بن اَبی العِیزاز: فَحَمِدَ اللهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ؛ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حَدَاءً، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَهُ كَصُبَابِهِ الْأَنْبَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهِي عَنْهُ؟! لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُجَقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا.

پس حمد خداوند را به جای آورد و ثنای او بگفت، و سپس فرمود:

اما بعد، این شدت و بلائی که بر ما فرود آمده است، شما در مرأی و مسمع خود می بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار و ازگونه شده و چهره ی زشت و کریه خود را نشان داده است. نیکویی های دنیا همه پشت کرده اند، و دنیا بر همین روش شتابان می گذرد؛ و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند قطرات آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگی پست و ناچیزی که چون چراگاه درو شده، خراب و درهم باشد. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود؟! و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید؟! و در این صورت حتماً باید مؤمن حق جو، طالب دیدار خدا و لقای حق بوده باشد. من مرگ را جز سعادتی نمی بینم، و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت نمی نگرم.»

در کتاب «تحف العقول» پس از ذکر این جملات از خطبه، این جمله را نیز افزوده است که حضرت فرمودند: إِنَّ النَّاسَ عَيِّدُ الدُّنْيَا،

امام حسین «علیه السلام»

وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَيَّ أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُوتُونَهُ مَا دَرَّتْ
مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.⁴⁸

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهانی است که بر روی زبان‌های آنان جاری است، و تا جایی که معیشت‌های آنان فراوان است، متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلایا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک خواهند بود.»

وفاداری زهیر

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا -
هَذَاكَ اللَّهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ - مَقَالَتَكَ، وَ اللَّهُ لَوْ كَانَتْ
الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ، لَأَثَرْنَا
النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الإِقَامَةِ فِيهَا.

در این هنگام «زهیر بن‌قین» از جای برخاسته و گفت: ای پسر پیامبر! خداوند تو را راهبری نماید. فرمایشات تو را شنیدیم، به خدا قسم اگر دنیا باقی و زندگی ما در آن جاویدان باشم، و تنها جدایی از آن در یاری و همراهی شما باشد، باز ما در یاری و کمک به تو استقامت می‌ورزیم و آن بر زندگانی جاودان ترجیح می‌دهیم.⁴⁹

قال و وثب هلال بن نافع البجلي فقال و
الله ما كرهنا لقاء ربنا و إنا على نياتنا و
بصائرنا نوالي من والاك و نعادي من عاداك.
راوي گفت: «هلال بن‌نافع بجلی» برخاست و
گفت: به خدا سوگند، ما ملاقات و دیدار

48 - لهوف، ص 69 - نفس‌المهموم، ص 116 - تحف‌العقول، ص 245
49 - در مورد شخصیت زهیر به کتاب «یاران شیدای حسین بن‌علی» علیه السلام» از آقای مرتضی آفاتهرانی رجوع شود.

پروردگاران را امری ناخوش نمی‌دانیم و از آن کراهت نداریم و بر نیات و درک خویش استواریم. ما دوستیم با دوستان تو و دشمنیم با دشمنان تو!

خطبه حضرت در مکانی به نام "بی‌ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل کوفه

از طبری نقل است که أبو مخنف از عقبه بن ابی العیزاز روایت کرده است که حسین «علیه السلام» اصحاب خود و اصحاب حر را در بی‌ضه مخاطب قرار داده و بدین خطبه مشغول شد:

فَحَمِيدَ اللَّهِ وَأَثْنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ «صلى الله عليه و آله» قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ «صلى الله عليه و آله»؛ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِلَاءً، ثُمَّ وَالْعُدْوَانَ؛ فَلَمْ يُعَيِّرْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلِ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْقَسَادَ، وَعَطَلُوا الْحُدُودَ؛ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْقِيَاءِ؛ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ؛ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ مِنْ غَيْرٍ - مَنْ عَيَّرَ. وَقَدْ أَتَيْتُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ يَبِيعَتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذِلُونِي؛ فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ بَيْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُسُلَكُمْ.

فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ «صلى الله عليه و آله»؛ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ؛ فَلَكُمْ فِي أَسْوَاهُ. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَقَضَّيْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ؛ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ. فَالْمَعْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ. فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيبَكُمْ ضَيَّعْتُمْ؛ وَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ

عَلَى نَفْسِهِ . وَسَيُخَيِّئُ اللَّهُ عَنْكُمْ . وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ
اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.⁵⁰

پس حمد خداوند را به جای آورد و ثنا بر

او فرستاد، و سپس فرمود:

ای مردم! رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: هر
کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را
حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت
رسول خدا «صلی الله علیه و آله» رفتار کند، و در
میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛ و
آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، و نه از راه
کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و
در مقام انکار و عیبگوئی برنیاید؛ بر خداوند
واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن
سلطان جائر را می‌برد.

آگاه باشید که این طائفه ستمگر و حکام جائر
بنی‌امیه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت
او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند
رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر
نمودند، و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و
فئی را که متعلق به همه مسلمین است اختصاص
به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و
حلال خدا را حرام شمردند. و من از غیر خودم
سزاوارترم (به جلوگیری از این امور و نهی
کردن از آنها و زمام امور مسلمانان را به دست
گرفتن، تا به احکام قرآن و سنت رسول الله عمل
شود).

50 - نفس‌المهموم ص 115 - ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 609 - تاریخ
طبری، ج 4، ص 304، نقل از لمعات الحسین «علیه السلام» آیت‌الله حسینی
تهرانی.

اشک و تلاش برای زنده نگهداشتن عاشورا

توصیه به عزاداری که موجب ازدیاد معرفت و قرب به حق می‌گردد.

قال الصادق «علیه السلام»: «أَمَّا يَوْمُ

عَاشُورَاءَ - فَيَوْمُ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
السلام صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ - وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ صَرَعَى
عُرَاةً»⁵¹ اما روز عاشورا روزی است که حسین
«علیه السلام» در آن روز در میان یارانش کشته
بر زمین افتاد و یاران او نیز اطراف او بر
خاک افتاده و عریان بودند.

قال امام رضا «علیه السلام»: «مَنْ تَرَكَ

السعي في حوائجه يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ
جَعَلَ اللَّهُ «عَزْوَجَلَّ» يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ
سُرُورِهِ».⁵² هرکس کار برای رفع نیاز زندگی‌اش را
روز عاشورا به خاطر عزاداری ترک کند، خداوند
حوائج دنیا و آخرتش را برآورده سازد، و هرکس
عاشورا را روز مصیبت خویش قرار دهد، خداوند
«عَزْوَجَلَّ» روز قیامت را روز شادی او قرار می
دهد.

قال الصادق «علیه السلام»: «إِنَّ يَوْمَ

الْحُسَيْنِ اعْظَمَ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ»⁵³ روز
شهادت حسین «علیه السلام» از همه روزها مصیبتش
بزرگتر است.

امام باقر «علیه السلام» وصیت می‌کنند تا ده

سال در موسم حج در منی برای امام حسین «علیه
السلام» و یاران‌شان عزاداری کنند.

51 - اصول کافی، ج 4 ، ص 147

52 - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 298

53 - عیون اخبار الرضا، ج 1 ، ص 225

به ما فرموده اند: سوگواری برای امام حسین «علیه السلام»؛ 1- موجب مغفرت 2- موجب رأفت ملك الموت 3- نوشیدن آب کوثر 4- شفاعت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» 5- نورانی شدن قبر 6- همنشین با ابا عبدالله «علیه السلام» در عرش می شود.

حضرت سجاد «علیه السلام» بنیان گذار فرهنگ گریه برای شهدای کربلا می باشند. وقتی علت این همه گریه را می پرسیدند؛ می فرمود: مرا ملامت نکنید، به درستی، یعقوب «علیه السلام» پس از آن که يك فرزند خود را از دست داد آن قدر گریست تا از غصه چشم هایش سفید شد، در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت. ولي من به چشم خود دیدم در يك نصف روز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند.⁵⁴ می فرمود: هر مؤمنی بر شهادت حسین «علیه السلام» بگرید به طوری که اشک بر گونه هایش جاری شود، خداوند برای او غرفه هایی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد گزید.⁵⁵

قال الصادق «علیه السلام»: «كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ - سَوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ «علیه السلام»»⁵⁶ هر ناله و گریه ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین «علیه السلام». چرا که اگر گریه ها در عزاداری مظلوم کربلا، فریاد مداوم علیه ستمگران و ابلاغ پیام خود شهدا نبود، حادثه کربلا به عنوان يك راهبر

54 - امالی شیخ صدوق، ص 140

55 - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص 83

56 - بحار الانوار، ج 45، ص 313

و بن بست‌شکن، برای همه زمان‌ها از صحنه تاریخ
محو می‌شد و در این راه تمام اجزاء هستی
همراهی خواهند کرد.

لذا امام رضا «علیه السلام» می‌فرمایند:
آسمان‌های هفت‌گانه و زمین برای امام حسین «علیه
السلام» گریه کردند.⁵⁷

به گفته شهید مطهری «رحمة الله علیه»: ائمه
دین خواستند قیام امام حسین «علیه السلام» به
صورت يك مكتب و به صورت يك مشعل فروزان همیشه
باقی بماند. این يك چراغی است از حق، از
حقیقت دوستی و حقیقت خواهی، این يك ندایی است
از حق طلبی، از حریت و آزادی، این مكتب آزادی
و این مكتب مبارزه با ظلم را خواستند برای
همیشه باقی بماند.⁵⁸

حضرت سجاد «علیه السلام» به بشیر بن جذلم
فرمودند: برای آگاهی مردم مدینه از شهادت
حسین «علیه السلام» اشعاری بسرای و خبر ورود اهل
بیت را بده.

**خلاصه مطالب کتاب یاران شیدای حسین «علیه
السلام»**

در منزل عذیبُالهَجَانَات، چهار نفر از
اهالی کوفه که از جمله آن‌ها نافع بن هلال است با
راهنمایی طرم‌اح بن عدی طایی به امام حسین «علیه
السلام» ملحق شدند و ابیاتی در مدح امام
خواندند. امام فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ
يَكُونَ خَيْرًا، مَا أَرَادُ اللَّهُ بِنَا قَتْلَنَا أَمْ ظَفَرْنَا»؛⁵⁹
آری، به خدا سوگند من امیدوارم که آنچه

57 - بحار الانوار، ج 45، ص 284

58 - ده گفتار، ص 251

59 - یاران شیدای حسین «علیه السلام»، ص 69

خداوند بر ما مقرر فرموده خیر باشد، خواه کشته شدن، یا پیروزی. به امام خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی را دادند و حضرت تلاوت فرمودند: «... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»⁶⁰ سپس فرمودند: پروردگارا، برای ما و آن‌ها بهشت را قرار بده، و ما و آن‌ها را در محل استقرار لطف و رحمتت جمع فرما.⁶¹

طرماح امام را دعوت کرد تا به کوه‌های «إجا» پناهنده شوند تا مردان قبیله «طی» را برای کمک به امام آماده کند. امام برای او و قومش دعا کردند و فرمودند: «بین ما و آن قوم (اهل کوفه) پیمان و عهده است که ما قدرت انصراف از آن را نداریم تا این‌که کار ما و آن‌ها به پایان رسد.⁶²

امام در مسیر خود چند نفر را ملاقات کردند و آن‌ها را دعوت به یاری نمودند که نپذیرفتند. امام از سر خیرخواهی به آن‌ها توصیه کردند اگر بتوانید کاری کنید که فریاد ما را نشنوید و در این درگیری، شاهد نباشید، به خدا سوگند اگر کسی صدای کمک‌خواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدای تعالی او را هلاک خواهد کرد.⁶³

در روز اول محرم در منزل قُرَى الطَّف، امام ندایی شنید که عبارت «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ»

⁶⁰ - سوره احزاب، آیه 23

⁶¹ - تاریخ الامم، ج 5، ص 405، نقل از یاران شیدای حسین «علیه

السلام»، آفاتهرانی، ص 69

⁶² - تاریخ الامم والملوک، ج 5، ص 406

⁶³ - ارشاد، ج 2، ص 81 - بحار الانوار، ج 46، ص 379

راجعون، والحمد لله رب العالمين» را ترنم می‌کرد، امام آن ندا و استرجاع و حمد را همراهی کرد. علی اکبر «علیه السلام» علت را پرسید، امام خبر شهادت کاروان را داد. ⁶⁴ علی اکبر «علیه السلام» می‌گوید:

«يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سَوْءً (خدا شما را ناراحت نبیند) أَلَسْنَا عَلِيَّ الْحَقِّ؟ قَالَ: بَلِي وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ (آری! قسم به کسی که همه به سوی او بر می‌گردند، ما بر حقیق) فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا عَلِيَّ وَالِإِذِهِ (خداوند بهترین پاداشی را که از سوی پدری به پسرش عطا می‌کند، به تو عطا کند)». ⁶⁵

کاروان روز اول محرم به نینوی یا غاضریات می‌رسد و روز دوم محرم در کربلا فرود آمدند، آنجا نزدیک آب فرات بود و اسب امام نیز از حرکت باز ایستاد. ⁶⁶ امام نام آن محل را پرسید. زهیر گفت: «این زمین را طفّ گویند». امام فرمود: «نام دیگری بر آن نیست؟» زهیر گفت: «اینجا را به کرب و بلا می‌شناسند»، ناگاه اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و دستورداد در آنجا بار نهند. سید بن طاووس در اللهوف می‌گوید: چون نام کربلا را گفتند، امام فرمود: «أَنْزِلُوا، هَهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ «صلى الله عليه و آله»». ⁶⁷

64 - تاریخ الامم، ج 5، ص 447

65 - تاریخ الامم و الملوك ج 5 ص 407

66 - المنتخب ص 428

67 - اللهوف ص 35

هنگام ورود؛ امام همه فرزندان، برادران و اهل بیت خویش را گرد آورد و به آنها نظر فرمود و گریست و اینگونه لب به سخن باز کرد: پروردگارا! ما خاندان پیامبر تو محمد «صلی الله علیه و آله» هستیم، که اینگونه ما را از شهر جدمان رانده اند و بنی امیه به ما ستم و تجاوز روا داشته اند، پروردگارا حق ما را از آنها بگیر و ما را بر قوم ستمگر یاری فرما.⁶⁸ پس از آن به یاران خود رو کرده و فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ...».

امام در روز عاشورا

در صبح نماز را با یاران خواند و پس از حمد و ثنا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنَ فِي قَتْلِكَمَ وَ قَتْلِي فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَ الْقِتَالِ»⁶⁹ خداوند امروز کشته شدن شما و مرا اجازه داده است، پس بر شما باد صبر و مبارزه. وقتی به بُشْرِبْنِ عَمْرٍو خُضْرَمِي خبر رسید که پسرش در مرز ری اسیر شده، گفت: به حساب خدا می گذارم. امام فرمودند: از بیعت با من آزادی، برو در آزادی پسرت کوشش کن. گفت: ای اباعبدالله! درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از شما جدا شوم.

امام به عبدالله بن عمر فرمود: «أَخْرُجْ إِنَّ شِئْتَ». امام همچنان یاران را برای مبارزه و شهادت اذن می دادند. در جنگ تن به تن دشمن کشته های فراوانی داد، عمرو بن حجاج فرمانده طرف راست سپاه به

68 - بحار الانوار ج 44 ص 483

69 - مقتل الحسين «علیه السلام»، مقرر، ص 275

ستوه آمده به یاران خویش نهیب زد: «أَتَدْرُونَ مَنْ تُقَاتِلُونَ؟» آیا می‌دانید با چه کسانی مبارزه می‌کنید؟ پس خودش پاسخ خود را داد که «شما با شجاعان شهر، آن‌ها که اهل بصیرت‌اند در نبردید، آن‌ها گروهی اندک‌اند که مرگ را طلب کرده‌اند، کسی از شما به جنگ آن‌ها نرفته مگر این‌که او را کشته‌اند، به خدا قسم اگر آن‌ها را سنگ‌باران نکنید حتماً شما را خواهند کشت». ⁷⁰ عمر سعد فریاد زد: «سخن درستی است، من کسی را به سوی آن‌ها نفرستادم که آن را به مبارزه با او نشتابند...».

اگر قصد امام حسین صرفاً پیروزی ظاهری بود، باید حرّ را مانع آن پیروزی می‌دیدند و حداقل گله‌مندی کوچکی از او داشتند، در حالی‌که نه تنها امام از او استقبال کردند، بلکه در جواب سؤال او که گفت: «یا ابا عبدالله انی تائبٌ فهل من توبه؟» فرمودند: «نعم یَتُوبُ اللهُ علیک» آری! خداوند به تو روی خواهد کرد. ⁷¹ و در بالای تن نیمه جان او فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَعْتَكُ أُمَّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» ⁷² درظهر عاشورا پس از شهادت حبیب‌بن‌مظاهر و حرّ بالاخره نماز انجام شد. پس از نماز امام رو به یاران کرد و فرمود: «یا کرام! هَذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا (ونهرهایش امتداد یافته)... و هذا رسولُ اللهِ و الشُّهَدَاءِ لِذَیْنِ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ،

70 - تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 435، نقل از یاران شیدای

حسین «علیه السلام»، ص 149

71 - اللهوف، ص 45، امالی صدوق، مجلس 30، ص 141

72 - تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 437

يَتَّبِأَشْرُونَ بِكُمْ (بهشت را به شما بشارت می‌دهند)
 فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ نَبِيِّهِ (پس از دین خدا و
 دین پیامبر او حمایت کنید) وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ
 الرَّسُولِ (و دشمن را از حرم رسول خدا دور
 کنید). «پس اصحاب گفتند: «نُفُوسُنَا لِنَفْسِكَ
 الْفِدَاءُ وَ دِمَائُنَا لِدَمِكَ الْوَقَاءُ، فَوَاللَّهِ لَا يَصِلُ
 إِلَيْكَ وَ إِلَيَّ حَرَمِكَ سُوءٌ وَ فِينَا عِرْقٌ يَضْرِبُ (و خون
 های ما نگهدار خون شما. هرگز؛ تا رگ (خون) در
 بدن داریم مانع نظر سوء به حرم شما خواهیم
 شد).⁷³

هر کدام از اصحاب که برای نبرد می‌رفتند
 با امام این‌گونه وداع می‌کردند: «السلام عليك
 يا بن رسول الله» و آن حضرت چنین پاسخ می‌فرمود: «و
 عليك السلام و نحن خلفك، (فمنهم من قضي نحبه و
 منهم من ينتظر و ما بدّلوا تبديلا)». ⁷⁴
اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می‌گردم

امام «علیه السلام» در جواب فرستاده‌ی ابن
 سعد که گفته بود از او بپرس چه چیز باعث شده
 به اینجا بیاید؟ فرمود: «إِنَّ أَهْلَ مِصْرَ كَتَبُوا
 إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمْ نِيَّيَ إِِنْصَرَفْتُ
 عَنْكُمْ». ⁷⁵ مردم شهر شما به من نامه نوشتند که
 به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز
 می‌گردم.

«انتهای یادداشت‌های مربوط به کتاب یاران

شیدای حسین «علیه السلام»

**شرایط نهضت حسین «علیه السلام» و نمونه‌های
 موفقیت حضرت «علیه السلام» (آیت‌الله جوادی آملی)**

⁷³ - اسرار الشهادة، ج 1، ص 653

⁷⁴ - مقتل خوارزمی، ج 2، ص 25

⁷⁵ - تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 411- ارشاد، ج 2، ص 84

ابوالحسن عامری و ابوریحان بیرونی می نویسند: معاویه بتها را آماده کرد و از راه دریا با کشتی برای هند فرستاد و فروخت. حالا این خلیفه مسلمین شده است.

خون سرمایه ما است، وقتی باید بریزیم که جهانی را روشن کند، لذا علی «علیه السلام» در آن زمان صلاح ندیدند اهل بیت خود را به کشتن دهند، می فرماید: «فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ بِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضِنْتُ بِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ»⁷⁶

از یک طرف حکومت رسمی معاویه بابتفروشی دارد تغذیه می کند، از طرف دیگر سطح آگاهی مردم هم بسیار پایین بود. حسین «علیه

السلام» بیست سال صبر کرد - ده سال در زمان امام حسن «علیه السلام» و 10 سال تا مرگ معاویه - حالا دیدند فرصت فراهم است. این جاست که فرمود: اگر در تمام روی زمین جایی برای حسین نباشد من دست از مبارزه برنمی دارم. «لَوْ لَمْ يَكُنْ بِي فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى»، کل خاور میانه را روشن «صلی الله علیه و آله» کرد، از مدینه به مکه نامه نوشت، مصاحبه کرد، ملاقات نمود، مسلم را به کوفه فرستاد و آنجا را نیز روشن کرد. از مکه تا کربلا، 300 فرسنگ راه، مردم را روشن

نمود، با گفتگو و موعظه و نامه، علناً در روز ترویج سخنرانی کرد و از کربلا تا شام را هم که قافله حضرت آگاهی دادند. وقتی در شام از حضرت زین العابدین «علیه السلام» سؤال کردند در این نبرد چه گروهی پیروز شد؟ فرمود: ما. «إِذَا عَرَفْتَ أَنْ تَعْرِفَ مَنْ غَلَبَ وَ إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَ

أَذِّنْ وَ أَقِمْ» (اذان و اقامه بگو، ببین نام چه کسی را می‌بری؟)، رفتیم نام پیامبر «صلی الله علیه و آله» را زنده کردیم و آمدیم.

هیچ وقت جریان کربلا درست نمی‌شود مگر دستگاه اموی روشن شود، اموی بتفروش نقشه‌ها داشتند، حسینه و عزاداری که با مداحی اداره نمی‌شود، تحلیل می‌خواهد.

گریه برای خانواده ولایت، ما را به ولایت نزدیک می‌کند و به آنها علاقه‌مند می‌شویم و لذا سخنان آن‌ها را می‌پذیریم و عمل می‌کنیم.

چرا امت پیامبر «صلی الله علیه و آله» در محرم سال 61 تاب ابتلای الهی را نیاورد؟ (آیت‌الله مصباح)

شرایط ایمان واقعی آن است که مطلق باشد. اگر از همان اول از ابلیس که در حال آن عبادات آنچنانی بود می‌پرسیدند اگر خدا موجودی از خاک بیافریند، و دستور بدهد بر او سجده کن، تو بر او سجده می‌کنی؟ جواب او منفی بود. ابلیس از اول ایمان مطلق نداشت، ایمانش مشروط بود به این‌که این‌گونه دستورات در آن نباشد. همچنان‌که خداوند با گوساله سامری، بنی اسرائیل را امتحان فرمود تا مشخص شود ایمان آن‌ها چه اندازه عمق دارد و آیا خداپرستی آن‌ها مطلق است، یا مشروط به حضور حضرت موسی «علیه السلام».

اگر ایمان ضعیف و سطحی باشد با کمترین تردید از بین می‌رود. هرکس نزد خدا عزیزتر باشد امتحانش سخت‌تر است تا ترقی‌اش بیشتر باشد.

باید برای پیروزی در امتحان حکم خدا را بشناسیم و اراده عمل کردن به آن را داشته

باشیم (چیزی که در کربلا به صحنه آمد)، عدم علم و وجود هوس مانع انجام امتحان درست است. **انتوان باراً، اندیشمند مسیحی، مؤلف کتاب «الحسین في الفكر المسيحي»** (کیهان 4/11/85) ما مشاهده می‌کنیم پس از گذشت قرن‌ها و آمدن نسل‌ها پس از نسل‌ها، آرمان و راه او مورد تقدیس واقع می‌شود، آیا این‌همه، جز یک کار سحرانگیز الهی نیست؟

من حسین «علیه السلام» را این‌گونه توصیف کرده‌ام که او گوهر جاودانه و همیشگی ادیان است و او گوهر دین واحدی باشد. من در کتابم گفته‌ام: اسلام سرآغازش محمدی و استمرارش حسینی بود و قیام کربلا سرآغازش حسینی و تداومش زینبی بود. خداوند در هر برهه از زمان عده‌ای را برمی‌انگیزد تا دل‌ها را مجدداً احیاء کنند. حسین «علیه السلام» جزو آن احیاگرانی است که با حرکت خود بسیاری از مردگان را احیا کرد. جنبشی را که حسین «علیه السلام» به وجود آورد، جنبشی آشکار در تاریخ بود و تأثیر خود را در دل‌های مردم گذاشت. جرقه‌ای که در کربلا شعله‌ور شد به چراغی فروزان در طول تاریخ تبدیل گشت، و آن جلوة حباب‌گونه معاویه و یزید خاموش شد.

طبق آنچه ما مسیحی‌ها معتقدیم در تاریخ آمده، مسیح از کربلا دیدار کرد و به بنی اسرائیل فرمود: هرکس حسین «علیه السلام» را دریابد به یاری‌اش برخیزد.

آنچه مرا شیفته حسین «علیه السلام» کرده، روح انقلابی همراه با تواضع ایشان بود.

اوضاع فرهنگی زمان امام حسین «علیه

السلام»

1- گاهی آنچنان مسائل فرهنگی بحرانی و

از همدیگر گسسته می‌شود که فقط با عظیم‌ترین هزینه، یعنی با فداکردن جان، امکان برگشت به مسیر اصلی فراهم می‌شود.

2- یکی از مسائل فرهنگی زمان امام

حسین «علیه السلام»، گسستگی نسل جدید از سنت معنوی گذشته و نشناختن عوامل و افرادی که وارث و نگهدارنده آن‌ها هستند، و قتل فرزندان رسول خدا «صلی الله علیه و آله» خبر از این مسأله دردناک می‌دهد.

3- از زبان امام حسین «علیه السلام» اوضاع

فرهنگی را ببینیم:

فَقَامَ الْحُسَيْنُ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ
فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ
قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بَيْنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ
إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ
اسْتَمَرَّتْ حَذَاءَ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ
الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ.

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى
الْبَاطِلِ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ. لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ
رَبِّهِ مُجْتَبَأً [حقاً حقاً]

فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ
الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. (نفس‌گیر و موجب افسردگی
است)

1- تغییر ارزش‌هایی چون تقوی و جهاد و

سبقت به ایمان و جایگزینی ارزش‌های جاهلی.

2- سیره رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در

شرف نابودی است، در حدّ نَمّ ته ظرف از اسلام
مانده است.

فقال: «الناسُ عبيدُ الدنيا و الدينُ لعِقُّ علي
 ألسنتهم يحُوطونه ما دَرَّتْ معایشهم فإذا مُحْصُوا
 بالبلاءِ قَلَّ الديانونُ».⁷⁷

امام حسین «علیه السلام» متذکر برگشت به حق
 اند در مقابل ارزش‌های ساختگی: مثلاً؛ شمر برای
 حضرت ابوالفضل «علیه السلام» و برادرانش امان
 نامه می‌آورد و حضرت ابوالفضل «علیه السلام» آن
 را به چیزی نمی‌گیرند.

در رَجَزي که حضرت امام حسین «علیه
 السلام» می‌خوانند تغییر دادن افق ارزش‌ها به سوي
 حق نمایان است، «وَ إِنْ تَكُنْ الْإِبْدَانُ لَلْمَوْتِ انْشُتْ
 فقتل امرء بالسيف في الله افضل». یا همین‌که می
 فرمایند: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ» که
 همه نشان می‌دهد حضرت راه‌کار را برگشت به حق
 می‌دانند.

**4- تندخویی و خشونتی که بنی‌امیه در جامعه
 نهادینه کرده بودند و به کوچک‌ترین بهانه‌ای
 افراد را می‌کشتند، آن‌هم کشتن‌هایی بسیار
 دردناک و آن‌هم متقی‌ترین افراد را. یا به
 راحتی دستور قطع آب به روی کاروان حسین «علیه
 السلام» را صادر کردند. عبیدالله به عمر سعد نوشت:**
 «... اگر حسین و یارانش حکم مرا پذیرفتند،
 آنان را سالم به نزدم آور، و اگر امتناع
 کردند، به آنان حمله کن، آنان را بکش و قطعه
 قطعه کن که مستحق این کار هستند، اگر حسین
 کشته شد با اسب بر سینه و پشتش بتاز».

نفس حضور یزید بر صدر حکومت نشانه انحراف بزرگی است، اذا بلیت الاسلام براع مثل یزید، و علی الاسلام سلام.

شرایط سخت برای هر انسان متقی: خود امام حسین «علیه السلام» می‌فرمایند: بنی‌امیه مال مرا مرا گرفتند، صبر کردم و با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا درهم شکستند، باز هم شکیبایی کردم، ولی چون خواستند خون مرا بریزند از شهر خارج شدم.

روش امام حسین «علیه السلام»

1- خطبه حضرت در منی خبر از ایجاد زمینه فرهنگی بین نخبگان است.

2- برگشت به فرهنگ غنی اسلام و جوّشکنی فرهنگ جاهلیت و نفي عمل سلیقه‌اي

3- پدید آوردن جبهه شیعیان به شکل خاص که همواره مسؤولیت تذکر و توجه به اسلام ناب مدّ نظرشان باشد.

سخنان مسلم بن عقیل با ابن‌زیاد

ثم قال: ابن زیاد إیّه ابن عقیل أتیت الناس و هم جمع، فشتت بینهم و فرقت کلماتهم و حملت بعضهم علی بعض،

قال: کلا لست لذلک أتیت و لکن أهل المصر زعموا أن أباک قتل خیارهم و سفک دماءهم و عمل فیهم أعمال کسری و قیصر فأتیناهم لِنأمر بالعدل و ندعو إلى الکتاب (اشاره به نامه‌اي که بزرگان کوفه مثل سلیمان بن‌صرد و حبیب بن مظاهر نوشتند: حاکمان اموی «قتل خیارها و اشقبقي شرارها و جعل مال الله دُوله بین جبايرتها...»).

ابن‌زیاد گفت: تو را چه به این کارها؟ چرا آن‌گاه که در مدینه بودی و شراب می‌خوردی در

میان مردم به عدالت و حکم قرآن رفتار نمی کردی؟ مسلم گفت: به خدا سوگند دروغ می‌گویی و تو به می‌خوارگی سزاوارتر از من هستی، شایسته تر به این کار کسی است که زبان به خون مسلمانان تر کند و آن‌کس را که خداوند کشتنش را حرام کرده بکشد و خون مردم بی‌گناه را به ستم و از روی دشمنی و بدگمانی بریزد و با این همه سرگرم لهو و لعب باشد.

ابن‌زیاد گفت: نفس تو، تو را آرزومند به چیزی کرد که خدا از رسیدن آن جلوگیری کرد. مسلم فرمود: اگر ما شایسته آن نباشیم چه کسی شایسته آن است؟ ابن‌زیاد گفت: آیا می‌پنداری که تو در حکومت بهره داری؟ مسلم گفت: به خدا که گمان نیست، یقین است.⁷⁸

حسین «علیه السلام» تنها، ولی امیدوار

نمونه کامل چنین حالتی در اعمال حضرت حسین «علیه السلام» در روز عاشورا به قرار زیر نمایان است.

امام حسین «علیه السلام» پس از وداع از زن و فرزند سوار بر اسب به میدان آمد؛ پس مبارز طلبید، هر که در برابر حضرت قرار گرفت به خاک افکنده شد، عده زیاد در این جنگ تن به تن به خاک افتادند، دیگر کسی جرأت به میدان آمدن نداشت. خود حضرت گاهی به میمنه حمله کرد و گاهی به میسره حمله می‌نمود، و فرمود:

و الموتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ
الْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ
 أَلَيْسَتْ أَنْ لَا أَنْتُنِي
 أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي
 أَمْضِي عَلَي دِينَ النَّبِيِّ⁷⁹

راویان می‌گویند: به خدا قسم هرگز ندیدم مردی را که لشکرهای بسیار او را احاطه کرده باشند و همه یاران او را کشته باشند و اهل بیت او را محصور کرده، شجاع‌تر و قوی‌القلب‌تر از حسین «علیه السلام». چرا که تمام این مصائب به علاوه تشنگی و شدت گرما و بسیاری جراحات، گردی از اضطراب و اضطراب بر دامنش نشانده بود و هیچ‌گونه زلزله در او راه نداشت، با این حال می‌زد و می‌کشت و گاهی که ابطال بر او حمله می‌کردند چنان بر آنها می‌تاخت که چون گله گریز دیده می‌رمیدند، باز لشکر دشمن گرد هم می‌آمدند و حمله می‌کردند و باز حضرت به آنها حمله می‌کرد و آنها چون ملخ متفرق می‌شدند.

کلمه مبارک «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را قرائت می‌فرمود، ثابت قدم و استوار.

به دستور عمر سعد آن حضرت را تیر باران کردند با 4000 تیرانداز، مثل خاریشت بدن مبارکش پر از تیر شده، ولی هیچ آثاری از تسلیم در حضرت نیست، یک تیر بر دهانش و یکی بر گردنش نشست، تیرها را بیرون کشید، دستش پر

79 - ترجمه شعارهای حضرت این است که: مرگ در نزد من بهتر است از پذیرفتن ننگ، و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش. من حسین بن علی هستم. سوگند یاد کرده‌ام در مقابل دشمن سر فرود نیاورم، از اهل بیت پدرم حمایت می‌کنم و در راه آیین پیامبر «صلی الله علیه و آله» کشته می‌شود. (بقیه شعارها را در مقتل خوارزمی، ج 2، ص 33 دنبال کنید).

از خون شد، خون‌ها را می‌گرفت و به آسمان می‌افشاند، و يك قطره آن خون‌ها به زمین برنگشت. چون شیری ژیان به احدي نمی‌رسید، مگر این‌که او را می‌گشت.

ابوالخُتوف جُعفي تیري به پیشانی امام زد که خون بر صورتش جاری شد.

شمر در این حال به لشکر خود ندا داد برای چه ایستاده‌اید، چرا کار حسین را تمام نمی‌کنید؟ پس همگی به آن حضرت حمله کردند، مردی بار دیگر به پیشانی مبارکش سنگی زد، خون بر محاسنش جاری شد، پیراهن را بالا گرفت تا خون را پاک کند، دیگری با تیر سه‌شاخه به قلب حضرت زد، تیر از پشت او خارج شد و خون فواره کرد.

حسین بن‌تمیم، تیري بر دهان مبارکش زد. ابویوب‌غنوي، تیري بر حلقوم شریفش زد. زرعة بن شريك بر کف چپ حضرت ضربه زد و آن را قطع کرد. ظالمی دیگر بر دوش مبارك حضرت زخمی زد که آن حضرت به روی افتاد.

چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد برمی‌خاست، طاقت نمی‌آورد و دوباره بر روی می‌افتاد، تا این‌که سنان، نیزه‌ای بر گلوئی مبارکش فرو برد، پس بیرون آورد و آن را بر استخوان‌های سینه حضرت فرو کرد و بر این هم اکتفا نکرد، بلکه کمان بگرفت و تیري بر گلوئی آن حضرت زد که حضرت افتادند.

حضرت در این حال خون‌های خود را با دست خود می‌گرفت و بر سر خود می‌ریخت. عمرسعد به مردی که در طرف راست او بود گفت: از اسب پیاده شو و برو حسین را راحت کن. خولی بن‌یزید با شنیدن این حرف به طرف حضرت رفت، خواست سر

حضرت را جدا کند، لرزشی او را گرفت. شمر به او گفت: خدا بازویت را پاره پاره کند، چرا می لرزی؟ و خود شمر آن کار را کرد. چون شمر با حضرت روبه رو شد، حضرت می خندید. هلال بن نافع می گوید: به خدا سوگند کشته ای را ندیدم که در خون آغشته شود و از حسین «علیه السلام» زیباتر و نورانی تر باشد.

امام حسین «علیه السلام» به زیباترین شکل در قتلگاه اظهار داشت

«اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ التُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ...». ای خدای که مقامت بس بلند و غضبت بس شدید است، از همه خلائق غنی هستی، کبریائیات بسی گسترده، نسبت به آنچه اراده کنی قادر، رحمتت نزدیک، وعده ات صادق، نعمتت فراوان و امتحانت زیبا... «صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودًا غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَيَّ حُكْمِكَ... أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ». بر قضای تو شکیبا هستم، جز تو محبوب و معبودی نیست، ای پناه پناه جویان، جز تو پروردگاری ندارم و نه معبودی جز تو هست، بر حکم تو بردباری و شکیبایی می ورزم... بین من و این گروه حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی (تا از طریق حکم تو طریقه حق حاکم و طریقه باطل نابود گردد).

آنگاه صورت مبارک را به خاک گذاشت و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» به نام خدا و به مدد الهی و در راه خداوند و بر دین رسول خدا، به سوی تو می آیم.

و این چنین راه ارتباط بشریت با حقایق عالم هموار گشت، تا دیگر دین بازیچه حاکمان قرار نگیرد و به عنوان یک حقیقت جدی بشریت از آن بهره گیرند، و بنی‌امیه از هدف خود باز ماند و راه رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ادامه یافت.

حسین «علیه السلام» جامعه را متوجه کرد که در کجا هستند

لذا نشان داد که یزید می‌گوید: «لیت اشیای بیدر شهدا»؛ ای کاش بزرگان ما که در بدر کشته شدند شاهد این ماجرا بودند «صلی الله علیه و آله» که چگونه ما انتقام خون آن‌ها را از نواده پیامبر گرفتیم. (در این شعار دیگر جبهه حق و باطل مطرح نیست، بلکه جبهه بنی‌امیه و بنی‌هاشم مطرح است).

4- وقتی نامه عبیدالله بن زیاد به مروان در

مدینه رسید که در آن خبر شهادت حسین «علیه السلام» را داده بود، مروان همان بالای منبر نامه را به طرف قبر رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» پرت می‌کند و می‌گوید: «یا محمد! یوم بیدر» ای محمد! این روز به جای روز بدر. باز امام در وادی عقیق با بشر بن غالب برخورد کردند و از او در باره اهل کوفه پرسیدند، او نیز گفت: «القلوب معك و السیوف مع بني امیه» و آن حضرت فرمود: «صدقت یا آخا بني اسد». ⁸⁰ امام «علیه السلام» حرف بشر بن غالب را تصدیق می‌فرماید ولی باز راه خود را ادامه می‌دهند، چون هدف اصلی حضرت بازگرداندن جهت

اسلام به سیره پیامبر «صلی الله علیه و آله» و خنثی کردن تاثیر فرهنگ معاویه است، و نگاه و نظر امام به چیزی است که نه مژده مسلم بن عقیل از بیعت کوفیان و نه خبر شهادت مسلم در کوفه، تغییری در تحقق آن افق ایجاد نمی‌کند.

در منزل زُباله، امام «علیه السلام» خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظ را به کاروان رساندند و فرمودند: هر که قصد بازگشت دارد، بدون هیچ منعی باز گردد که بر گردن او هیچ نیست.⁸¹

در منزل القاع در بیست و چهارم ماه ذی الحجه پیرمردی از بنی عکرمه به نام «عروه بن لوزان» امام را از سفر بر حذر داشت. امام فرمودند: «بر من امر پوشیده نیست، به خدا قسم اینها مرا دعوت کرده اند تا این که قلبم را از سینه به در آورند، هنگامی که دست به چنین کاری زنند، خداوند کسانی را بر آنها مسلط کند که آنها را خوار سازد و ذلیلترین فرقه گردند».⁸²

در اوج سختی‌ها که دیگر علی اصغر هم شهید شد، عرضه داشت: «هَوْنٌ بِي، مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنِ اللّٰهِ»⁸³ برای من آسان است به جهت آن که همه این مصائب از چشم خدا پنهان نیست. سپس ادامه می‌دهد: «رَبُّ إِنْ حَيِسَتْ عَنَّا النُّصْرُ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا

81 - ارشاد، ج 2، ص 75

82 - بحار الانوار، ج 4، ص 375

83 - الملهوف علی قتلی الطفوف، ص 149، نقل از یاران شیدای

حسین «علیه السلام» ص 317

هُوَ خَيْرٌ لَنَا: وَ انْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ»⁸⁴
 پروردگارا! اگر یاریات از آسمان را نگه
 داشتی، پس آن را برای کسی که از ما بهتر است
 قرار ده و انتقام ما را از این ستمکاران
 بگیر. بادقت در این جمله امام حسین «علیه
 السلام» و متوجه می‌شویم امام «علیه السلام» نظر به
 آینده اسلام دارند و سعی می‌کنند در شرایط پیش
 آمده به بهترین نحو زمینه را برای آینده
 آماده نمایند تا آیندگان نیز به نور
 حسین «علیه السلام» متوجه وظیفه خود در زمان و
 مکان خاص خود باشند و نسبت به شرایطی که برای
 حفظ اسلام پیش می‌آید بی‌تفاوت نگذرند.
 قال الصادق «علیه السلام»: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ
 الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ «علیه السلام»: اگر
 خداوند برای کسی خیری را اراده کند، در قلب او
 محبت حسین «علیه السلام» را قرار می‌دهد.
 یزید؛ عمرو بن سعید بن عاص اموی را امیرالحاج
 قرار داد، با سی نفر از سبک مغزان بنی‌امیه سلاح
 زیر احرام بستند تا امام حسین «علیه السلام» را
 حتی اگر به پرده کعبه آویخته باشد، به قتل
 برسانند.⁸⁵ امام «علیه السلام» به عبدالله بن زبیر
 فرمودند: «به خدا سوگند، اگر یک وجب دورتر از
 مسجد الحرام کشته شوم نزد من محبوبتر است تا
 این که وجبی به کعبه نزدیکتر باشم، به خدا قسم
 می‌دانم که اگر در سوراخی نهان شوم این وحشی‌ها
 مرا بیرون می‌آورند تا به حاجت خود برسند، به

84 - مقتل خوارزمی، ج 2، ص 32 - تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 448،
 نقل از همان

85 - الامام الحسين و اصحابه، ج 1، ص 115، نقل از یاران شیدای
 حسین «علیه السلام»:

خدا سوگند اینها به من تعدی خواهند کرد، همچنان که یهود در روز شنبه [به حکم خداوند تجاوز کرد] ⁸⁶.

عبدالله بن زبیر درست برعکس امام «علیه السلام» عمل کرد، در سایه حرمت مکه، خواست خود را حفظ کند و لذا به سپاه شام جسارت هتک حرمت مکه و کوبیدن کعبه را داد، ولی امام حسین «علیه السلام» نه تنها مکه را خرج حفظ خود نکرد، بلکه خود را و خون خود را خرج اسلام و کعبه کرد و زمینه‌ای برای روگرداندن از فرهنگ سطحی و مادی امویان، فراهم نمود و در فهم حرکت امام حسین توجه به این نکته، توجه به یکی از بنیادی‌ترین گوهرهای نهضت کربلا است، و آن رعایت و احترام به تمام مقدسات دین است. «علیه السلام» به نمونه‌ای از محاوره بین دو نفر از آنان عنایت فرمایید: عابس به شوذب گفت: امروز چه در خاطر داری؟ شوذب گفت: می‌خواهی چه در خاطر داشته باشم، قصد کرده‌ام با تو در رکاب پسر پیامبر «صلی الله علیه و آله»: مبارزه کنم تا کشته شوم. عابس گفت: گمان من هم به تو همین است. اکنون به خدمت آن حضرت بشتاب تا تو را چون دیگر کسان در شمار شهداء به حساب گیرد و بدان که از پس امروز چنین روز به دست هیچ‌کس نشود، چنین امروزی است که مرد بتواند از تحت ثری قدم بر فرق ثریا زد و همین یکروز روز عمل و زحمت است و بعد از آن روز حساب و مزد و جنت. و اول شوذب و سپس عابس مقاتله کردند تا شهید شدند.

عابس خدمت حضرت آمد عرض کرد یا اباعبدالله! هیچ آفریده ای چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه در روی زمین به پای نبرد در کنار تو و برای تو محبوب نیست و اگر قدرت داشتم که دفع این ظلم و قتل از تو بنمایم به چیزی که از خون من و جان من عزیز بود، در آن سستی نمی کردم، آن گاه خداحافظی کرد و گفت: گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو می گذرم. پس دشمن فهمید او عابس بن ابی شیبب شیر جنگ و مبارزه است، او را سنگباران کردند، او هم زره از تن در آورد و حمله به لشکر کرد و پس از نبرد طولانی با سنگ و نیزه و شمشیر دسته جمعی او را کشتند.

آیا این خون پایمال می شود؟ هم امام حسین «علیه السلام» می دانند که خداوند این خون ها را پایمال نمی کند و هم خود شهیدان فهمیده بودند بهترین ثمردهی را از این طریق در زندگی خود ایجاد کرده اند.

حضرت زینب «علیها سلام» در روز عاشورا وقتی در کنار جسد برادرش قرار می گیرد می گوید: «بِأَبِي مَنْ عَسَكَرَهُ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ نَهْبًا»؛⁸⁷ پدرم فدای کسی که لشکرش را روز دوشنبه منهب و نابود کردند. روز دوشنبه 28 صفر روز وفات حضرت پیامبر «صلی الله علیه و آله» و روز سقیفه است، حضرت زینب «علیها سلام» در واقع دارد می گوید: ای سقیفه! تو کشنده این امام معصوم هستی، چون بین انسان قدسی که معرفت او با حضور قلب حاصل می شود و بقیه فرق گذاشتی

به خدا قسم خون ما از جوشش باز نمی‌ایستد

امام حسین «علیه السلام» به فرزندشان حضرت سجاد «علیه السلام» می‌فرماید: «سوگند به خدا که خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا اینکه خداوند مهدی «علیه السلام» را برانگیزد، آن حضرت به انتقام خون من از منافقان فاسق کافر، هفتاد هزار نفر را می‌کشد.⁸⁸

پیامبر «علیه السلام»: فرمودند: «الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ «علیه السلام» مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ»؛⁸⁹ امامان از نسل حسین «علیه السلام» هستند، کسی که آنان را فرمان برد، خدا را فرمان برده است و کسی که آنها را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است، آنان ریسمان مطمئن الهی و راه رسیدن به خدا هستند.

«إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ».⁹⁰
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «علیه السلام» قَالَ مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ «علیه السلام» وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ السُّوءَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ وَ بُغْضَ زِيَارَتِهِ⁹¹

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «علیه السلام» قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ- وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بَنُ عَلِيٍّ «علیهم السلام» اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَلْحَةَ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ- وَ قَالَ يَا عَلِيُّ بَنَ الْحُسَيْنِ مَنْ عَلَبَ- وَ هُوَ يُعْطَى رَأْسَهُ وَ هُوَ فِي الْمَحْمِلِ- قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ-

88 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 85 - بحار الانوار، ج 45، ص 299.

89 - تفسیر صافی، ذیل آیه 35 سوره مائده و بحار الانوار ج 36، ص

244

90 - خصائص الحسنيه، ص 47.

91 - کامل الزیارات، ص 142، الباب الخامس و الخمسون

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ
فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمِ⁹²

هنگامی امام حسین شهید شد و علی بن

الحسین «علیه السلام» آمد، ابراهیم بن طلحة - ابن عبید الله از آن بزرگوار استقبال کرد و بحضرت سجاد که در میان محمل بود گفت: یا علی بن الحسین! چه کسی غالب شد؟ امام سجاد به او فرمود: هر گاه خواستی بفهمی چه کسی غالب و فاتح شد در موقع نماز اذان و اقامه بگو.

خطبه امام حسین «علیه السلام» در منا و روشن نمودن انگیزه نهضت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و روي عن الإمام التقي السبط الشهيد أبي عبد الله الحسين بن علي «عليه السلام» في طوالم هذه المعاني من كلامه في الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و يروي عن أمير المؤمنين «عليه السلام»: «اغْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ قَالَ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى قَوْلِهِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَنَكَّرَ وَ الفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ - فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُتَنَكَّرِ فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُتَنَكَّرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا

أُدِّيَتْ وَ أُقِيْمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْنُهَا وَ
 صَعْبُهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ
 الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ
 مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَ الْعِنَائِمِ وَ أَخْذِ
 الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا ثُمَّ أَنْتُمْ
 أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ
 مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ
 النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَ
 يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ
 تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طَلَابِهَا وَ
 تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرَامَةِ الْأَكَابِرِ
 أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِتْمَانِ لُتْمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ
 الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ
 فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ فَأَمَّا حَقُّ الضَّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ
 وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِرِعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَ لَا
 نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِذِي خَلَقَهَا وَ لَا عَشِيرَةَ
 عَادَيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ أَنْتُمْ تَتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ
 مُجَاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ
 أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نَقِمَةٌ مِنْ
 نَقِمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنَزَلَةَ فَضَلْتُمْ
 بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي
 عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا
 تَفْرَعُونَ وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ
 رَسُولِ اللَّهِ ص مَحْقُورَةٌ وَ الْعُمِّيُّ وَ الْبُكْمُ وَ الزَّمْنِيُّ فِي
 الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَ لَا فِي مَنَزَلَتِكُمْ
 تَعْمَلُونَ وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ وَ بِالْإِذْهَانِ وَ
 الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمْرُكُمْ
 اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ وَ
 أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ
 مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي
 الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ

عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ
الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ
اِخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَ لَوْ
صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَثُونَ فِي ذَاتِ اللَّهِ
كَانَتْ أُمُورَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرُدُّ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّ وَ إِلَيْكُمْ
تَرْجِعُ وَ لَكُمْ مَكْنَتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَ
اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ
يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ
الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ
فَأَسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعِيدٍ
مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ
فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ
اِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَ جِرَاءً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ
مِنْهُمْ عَلَى مَنَبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْقَعُ فَاَلْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ
أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ - وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا
يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ فَمِنْ بَيْنِ جِبَّارٍ عَنِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ
عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ الْمُعِيدَ
فِيَا عَجَباً وَ مَا لِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ عَاشٍ غَشُومٍ
وَ مُتَّصِدِّ ظُلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ
رَحِيمٍ فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي
بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ
يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَسَّاسَ
مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِبُرِّي الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ
نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ
عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَإِنْ لَمْ
تَنْصُرُونَا وَ تُنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَ عَمِلُوا
فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا
وَ إِلَيْهِ أَنْبَأْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ⁹³

ای مردم! از آنچه خدا دوستدارانش را بدان
پند داده پند گیرید، همچون بدگویی او از
کاهنان یهود، آنجا که فرماید: لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ
الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ - چرا علمای
ربّانی و احبار آنان را از گفتار گناه آلودشان
نهی نمی‌کنند؟»

«1» و فرماید: لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ - الی قوله - لَيْئَسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ -
کافران بنی اسرائیل لعنت شدند - تا آنجا که
فرماید - چه قدر آنچه کردند بد و ناشایست
بود.»

«2» به راستی خداوند ایشان را نکوهش کرد
زیرا از ستمکارانی که میانشان بودند کار زشت
و فساد بسیار می‌دیدند ولی به طمع بهره‌ای که
از آن ستمگران می‌بردند و از بیم آنکه بی‌نصیب
بمانند، ایشان را باز نمی‌داشتند با اینکه خدا
می‌فرماید: فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ - و از مردم
نترسید و از من پروا کنید.»

«3» و فرموده: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ - مردان و زنان مؤمن دوستان یک دیگرند
که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.»

«4» خدا از آنجا که امر به معروف و نهی از
منکر به عنوان فریضه‌ای از سوی خود آغاز سخن
کرده که آگاه بوده است چون این فریضه ادا
گردد و برپا داشته شود تمام فرایض و واجبات
دیگر، از آسان و دشوار، برپا داشته شوند (1) و
این از آن روست که امر به معروف و نهی از
منکر دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و
مخالفت با ستمکار و تقسیم درآمد (بیت المال) و
و غنیمت‌های جنگی و گرفتن زکات (و صدقات) از

جای خود و صرف آن به جای خود. (2) سپس شما، ای گروه به هم پیوسته، گروهی هستید نامور به دانش و نامدار به نکویی، معروف به خیر خواهی، و به لطف خدا در دل مردم شکوهمند هستید. شرافتمند و دولتیار از شما پروا کند و ناتوان گرامیتان دارد و آن کس که بر او دست مزیتی ندارید شما را بر خویش رجحان دهد. هر گاه حاجتمندان از رسیدن به نیاز خود محروم مانند شما را واسطه آرند و شما به شکوهی «5» چون شوکت شهر یاران و بزرگواری بزرگان در راه گام بر می‌دارید. آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حقّ خدا قیام کنید؟ و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید حقّ امامان را خوار شمرده‌اید.

(3) اما (در خصوص) حقّ ناتوانان (باید گفت)

آن را تباه ساخته‌اید ولی آنچه را حقّ خود پندارید خواسته و بدان دست یافته‌اید، نه مالی پراکندید و نه جانی را در راه جان آفرین به خطر افکندید و نه برای خدا با گروهی در افتادید. شما از خدا آرزوی بهشت و همجواری پیامبران و امان از عذابش را دارید. ای کسانی که چنین آرزویی از خداوند دارید من بر شما از آن ترسم که انتقامی از انتقام‌های خدایی بر سرتان فرود آید، چه شما از کرامت الهی به پایگاهی رسیدید که بر دیگران برتری یافتید. آنان که به خداشناسی معروفند بسیارند اما (از مردم) بزرگداشتی نمی‌بینند ولی شما را به خاطر خدا در میان مردم ارجی است، و با آنکه برای شکسته شدن برخی از پیمانهای پدران خود به هراس می‌افتید و نگران می‌شوید، به چشم می‌بینید

که پیمانهای الهی شکسته شده ولی نمی‌هراسید، و در حالی که عهد (و ولایت) پیامبر «صلی الله علیه و آله» خوار شمرده شده است

«6» و کوران و لالان و زمینگیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده مانده‌اند و بر آنها ترحمی نمی‌شود، شما به اندازه شأن و پایگاهی که از آن برخوردارید کاری نمی‌کنید و نه بدان کس که (در این جهت) کار می‌کند مددی می‌رسانید

«7»، و با چرب‌زبانی و سازش‌پیش ستمکاران خود را آسوده می‌سازید، تمام اینها از آن چیزهاست که خداوند شما را مأمور به جلوگیری (فردی) و همیاری با دیگران در جلوگیری از آنها فرموده و شما (بکلی) از ادای (این فریضه) غافلید. مصیبت بر شما از همه مردم بزرگتر است که اگر (نیک می‌نگریستید) در می‌یافتید

«8» که در نگهداشت پایگاه علما کوتاهی کردید

«9» و در معرض بلا قرار گرفتید، و این از آن روست که گردش امور و اجرای احکام به دست عالمان به خداوند است که بر حلال و حرامش امینند

«10» و این پایگاه از شما گرفته شده است و این سلب منزلت (و خلع ید علمی از شما) انجام نیافته مگر به سبب پراکندگی و جدایی شما از حق و اختلافتان در سنت پیامبر بعد از دلیل روشن.

(11) اگر بر آزار شکیبا بودید و در راه خدا تحمل به خرج می‌دادید امور خدا با شما، به دست شما در می‌آمد و (احکام او) از (جانب) شما صادر می‌شد و مرجع همگان قرار می‌گرفتید، ولی

شما خود ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور (حکومت) خدایی را به دست (پلید) آنان سپردید تا به شبهه کارها کنند و به راه شهوتها روند. گریز شما از مرگ و خوش آمدنتان از زندگی، که به هر حال از شما جدا می‌شود، آنان را بر تسلط بر این مقام گستاخ کرد. شما ناتوانان را به چنگال آنها سپردید که برخی را بنده و مقهور کنند و پاره‌ای را درمانده از (تأمین حد اقل) زندگانی و مغلوب سازند. مملکت را سر خود

«12» (و به رأی و دلخواه خویش) زیر و زبر کنند و به پیروی از تبهکاران و جسارت بر خدای جبار، رسوایی هوسرانیهایشان را به دل خویش هموار دارند (و از آنها پروا نکنند). به هر شهری سخنرانی زبان باز (و نعره‌پرداز)

«13» بر منبر دارند و تمام سرزمین اسلام، بی‌دفاع زیر پایشان افتاده، و دستشان در آن همه جا باز است و مردم برده وار در اختیار آنانند، دست ظلمی را که بر سرشان خورد دور نتوانند کرد. برخی زورگوی سرسختند و بر ناتوان به سختی حمله برند، و پاره‌ای فرمانروایی هستند که مبدأ و معاد (و خدا و قیامتی) نمی‌شناسند.

(2) شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین از آن ستمگری دغل پیشه و باجگیری ظالم و حاکمی (شرور) است که بر مؤمنان رحم نیارد، پس خدا در کشاکشی که ما داریم، حاکم و به حکم خود در مشاجره‌ای که میان ماست داور باد.

(3) بار الها! تو خود می‌دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است بلکه از آن روست که پرچم

دین تو را افراشته بینیم و اصلاح را در کشورت آشکار کنیم و بندگان ستمدیده‌ات را امانی دهیم تا به فرایض و سنّت‌ها و احکامات عمل شود.

(4) پس اگر شما (مردم) ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید قدرت ستمگران همچنان بر سر شماست و

انا احقّ ممّن غیر

آنان به خاموش کردن نور پیامبرتان می‌پردازند. خداوند ما را بس که بدو توکل می‌کنیم و به او روی می‌آوریم و بازگشت هم به سوی اوست.

«ایّها النّاس انّ رسولَ الله قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناكثا عهده، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغيّر عليه بفعل و لا قول، كان حقا على الله ان يدخله مدخله، الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرّحمان و اظهروا الفساد و عطّوا الحدود و استأثروا بالفى و احلّوا حرام الله و حرّموا حلاله و انا احقّ ممّن غير...»

هان ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس زمامدار بیداد پیشه و قانون‌شکنی را نظاره کند که حرام خدا را حلال و روا می‌سازد، و عهد و پیمان او را می‌شکند و با سبک و روش عادلانه و بشر دوستانه پیامبر خدا مخالفت می‌ورزد؛ و با این وصف در برابر آن عنصر خودکامه و قانون‌گریز، با گفتار و عملکردش به مخالفت برنخیزد و در راه اصلاح جامعه و حکومت، خود را به هر آب و آتش نزند، بر خداست که او را از همان راهی که آن بیداد پیشه را به دوزخ در می‌آورد، به دوزخ در آورد.

هان ای مردم! آگاه باشید که رژیم حق ستیز اموی فرمانبرداری شیطان را برگزیده و از قانون خدا و فرمانبرداری او سر برتافته است. کارگردانان آن، تبهکاری و بیداد را همه جا آشکار ساخته و مرزهای قوانین و مقررات خدا را به تعطیل کشانده و ثروت ملی را به انحصار خویش در آورده اند. آنان با بهانه و توجیه و برخورد ابزاری با دین، حرام خدا را حلال می‌سازند و حلال او را حرام؛ و من زیبنده‌ترین مردم به تلاش و جهاد خستگی ناپذیر و شجاعانه در راه دگرگونی مطلوب و خدا پسندانه در این جامعه و در میان این امت هستم.

نامه آن حضرت علیه السلام (به کوفیان، آن‌گاه که به کوفه رفت و از آنان نسبت به خود بی‌باوری دید)

«1» (2) اما بعد:

ای گروه (کوفیان) نابودی و مرگتان باد! درین هنگام که ما را به فریادرسی خود خواندید شتابان به فریادتان رسیدیم. شمشیری را که از آن ماست هم به روی خود ما برکشیدید و آتشی را که ما بر دشمنان خود و شما گیرانده بودیم بر خود ما افروختید و به زیان اولیاء و دوستان خود یک دل و همدست شدید و دستیار دشمنانتان گشتید، بی‌آنکه عدالتی در میان شما برقرار کنند یا شما آرمانی بدانها داشته باشید و بی‌آنکه بدعتی از ما سر زده و به ناهنجار، رأی سست و خطایی از ما صادر شده باشد. (3) هان، چه نکبت‌ها که بر شما رسد! ما را وانهادید «2» در حالی که هنوز شمشیرها در نیام است و خاطرها آسوده است و رأی ما برنگشته، ولی شما چون همپروازی ملخها بر آن شتافتید و چون

پیایی در آمدن پروانگان (بر سر شمع) از پس یک دیگر فرو ریختید. نابودی و آوارگی از آن طاغوتها و گردنکشان امت و رانندگان احزاب و دور افکنان قرآن و وسوسه پذیران دم شیطان و تحریف‌کنندگان کلام حق و خاموش‌کنندگان مشعل سنتها و پیوند دهندگان زناکاران به دودمان «3» و مسخره‌کنندگانی که قرآن را پاره پاره کردند. «4» (4) به خدا سوگند که به راستی، این واگذشتن نامردانه در میان شما زبانزد همگان است و رگ و ریشه شما بر آن رسته و بیخهای وجودتان بر آن (نامرّوتی) استوار شده. پس شما برای باغبان «5» خود پلیدترین میوه گلوگیر خاردار و گواراترین میوه خوشگوار برای رباینده زور گوید. (5) هلا، نفرین خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمانها و سوگندها را پس از استواری آن و با آنکه خدا را بر آن ضامن و گواه گرفتند، بشکنند. (1) هلا، (به هوش باشید)، آن زنازاده پسر زنازاده «6» ما را بر سر دوراهه (انتخاب) شریعت، یا خواری «7» قرار داده و چه دور است پست منشی از ما، «8» خدا و پیامبر او و جمله مؤمنان و دامانهای پاکی (که ما را در خود پرورده) و طبعهای غیرتمند، و آزاده مردم سر بلند این را نپذیرند که ما (ذلت) فرمانبرداری از فرومایگان را بر (افتخار) جانبازی رادمردان ترجیح دهیم. «9» (2) و (اینک) من با این تنی چند افراد خاندان و عشیره ام به پیش می‌تازم، با آنکه دشمن سر سخت و پرشمار است و یاوران دست از یآوری کشیده‌اند، هلا! دیری نگذرد، مگر چندان که بر اسب سوار شوند، که آسیاب جنگ به گردش درآید

«10» و گردنها فرو آویزد. (3) این است عهدی که پدرم علیه السلام با من نهاده، پس شما کار خود را فراهم آرید و سپس دست بکار شوید و مهلت ندهید. من به خداوند که پروردگار من و شماست توکل کردم و هیچ جانداری نیست مگر آنکه زمام و سرنوشتش به دست اوست، به راستی پروردگارم بر راه راست باشد.

نامه امام به سلیمان بن صرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - إِلَى
 سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدَ وَ الْمُسَيْبِ بْنِ نَجَبَةَ - وَ رِفَاعَةَ بْنَ
 شَدَّادٍ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ وَالٍ وَ جَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ
 أَمَا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ
 وَ آلِهِ» قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ - مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا
 مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ - نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ
 اللَّهِ - يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ - ثُمَّ لَمْ
 يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ - كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ
 مَدْخَلَهُ - وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا
 طَاعَةَ الشَّيْطَانِ - وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ
 أَظْهَرُوا الْفَسَادَ - وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا
 بِالْفِيءِ - وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ - وَ إِنِّي
 أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ وَ
 عَلَيْهِ وَ آلِهِ» - وَ قَدْ أَتَيْتُنِي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ
 رُسُلَكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ - أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونَنِي وَ لَا تَخْدُلُونَنِي -
 فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِبَيْعَتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَ
 رُشْدَكُمْ - وَ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي - وَ وُلْدِي مَعَ
 أَهْلَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ فَلَكُمْ بِي أَسْوَةٌ - وَ إِنْ لَمْ
 تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عُهْدَكُمْ وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتَكُمْ -
 فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِبُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ
 أَخِي - وَ ابْنِ عَمِّي وَ الْمَعْرُورِ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ - فَحَظَّكُمْ

أَخْطَأْتُمْ وَ نَصِيْبَكُمْ ضِيَعْتُمْ - فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَى نَفْسِهِ - وَ سَيُغْنِي اللهُ عَنْكُمْ وَ السَّلَامُ.⁹⁴

زندگانی حضرت امام حسن مجتبی «علیه السلام» 438،
نامه امام به کوفیان پس از نزول در سرزمین
کربلا ... ص : 434

یعنی پروردگارا! من بتو پناه میبرم از
گرفتاری و بلاء. سپس امام «علیه السلام» در همین
موضع فعلی پیاده شد و حر بن یزید هم با هزار
سوار در مقابل آن حضرت پیاده شد. امام حسین
پس از نزول بکربلا دوات و کاغذ خواست و نامه ای
برای اشراف کوفه که گمان می کرد موافق با آن
حضرت هستند نوشت. مضمون آن نامه این
است: زندگانی حضرت امام حسن مجتبی «علیه
السلام»، ص: 434

**[نامه امام به کوفیان پس از نزول در سرزمین
کربلا]** بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی بسوی سلیمان بن سرد، مسیب بن
نجبه، رفاعه بن شداد عبدالله بن وائل و گروهی از
مؤمنین. اما بعد؛ شما می دانید که پیامبر
اسلام «صلی الله و علیه و آله» در زمان زندگی خود
فرمود: کسی که سلطان ستمکشی را که حرام خدا
را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند،
مخالف سنت رسول الله باشد، در میان مردم با گناه
و عدوان رفتار نماید، سپس قول و رفتار خود را
تغییر ندهد خدا حق دارد که وی را هم در
جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند. شما

میدانید این گروه اطاعت شیطان را لازم میدانند و از طاعت خدای رحمان روگردان شده‌اند، فتنه و فساد را ظاهر حدود و احکام خدا را تعطیل نموده‌اند، حق فقراء را می‌بلعند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند من از این جهت بمقام خلافت احق و اولی می‌باشم که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکترم.

نامه‌های شما بمن رسید، فرستادگان شما بیعت‌های شما را بمن رساندند که مرا تسلیم دشمن نکنید و رها ننمائید. اگر شما به بیعت خود وفا کنید بهره و هدایت خود را یافته‌اید. جان من با جان شما اهل و فرزندان من با اهل و فرزندان شما خواهد بود. شما بمن تاسی نمائید اگر شما این مطالب را گوش نکنید، عهد و پیمان خود را بشکنید، بیعت خود را خلع نمائید بجان خودم که این اعمال از شما استبعادی ندارد، زیرا شما این‌گونه بیوفائی‌ها را با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم کردید. کسی که بشما مغرور شود فریب خواهد خورد. شما راجع به حظ و بهره خود خطا کردید، و نصیب خویشتن را ضایع نمودید. کسی که پیمان‌شکنی کند بر علیه خود نموده.

بزودی خدا مرا

از شما بینياز خواهد کرد. و السلام. سپس آن نامه را در هم پیچید و مهر کرد و به قیس بن مسهر صیداوی داد.

راوی میگوید: مردی از یاران امام حسین که او را هلال بن نافع بجلی میگفتند برجست و بآن حضرت گفت: یا بن رسول الله! تو میدانی که جدت پیامبر خدا نتوانست محبت خود را در دل مردم جای دهد و نتوانست عموم مردم را به آنچه که دوست داشت باز گرداند. بعضی از آنان افراد

مناقصی بودند که ظاهراً آن حضرت را یاری ولی باطنا در حق او مکر و غدر مینمودند، بنحوی با رسول- خدا ملاقات میکردند که از عسل شیرینتر بود. ولی پشت سر با آن بزرگوار رفتارهایی انجام میدادند که از حنظل تلختر بود. تا اینکه خدا آن حضرت را قبض روح نمود.

پدرت حضرت امیر علیه السلام نیز همین طور مبتلی بود. زیرا گروهی برای یاری- کردن او قیام نمودند و در رکابش با ناکثین و قاسطین و مارقین کارزار نمودند، تا اینکه اجل آن بزرگوار فرا رسید و برحمت و رضوان خدا پیوست. تو امروز نزد ما دارای همان حالت میباشی. پس کسی که پیمان شکنی نماید و بیعت خود را خلع کند ضرری جز بر خود نمیزند، خدا از او بی نیاز است، تو ما را در حالی راهنمایی کن که هدایت و آزاد باشیم. اگر صلاح میدانی در مغرب بفرست. بخدا قسم که ما از قضا و قدر پروردگار خود باکی نداریم و از ملاقات خدای خود بیزار نیستیم. ما طبق نیت و بصیرت خود دوست تو را دوست و دشمن تو را دشمن میداریم.

سپس امام حسین از جای خود کوچ کرد و در روز چهارشنبه یا پنجشنبه وارد کربلا شد. این جریان در روز دوم محرم سنه -61 هجری بود.

امام علیه السلام متوجه اصحاب خود شد و فرمود: الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتم، یحوظونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون!! یعنی مردم بنده زر خرید دنیا میباشند. دین محل لیسیدن زبان ایشان است. مردم تا آن موقعی دیندار هستند که معیشت آنان تأمین شود، اما وقتی بوسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند دین داران قلیل و اندک خواهند

امام حسین «علیه السلام»

بود. سپس فرمود: آیا این سرزمین کربلا است؟
گفتند: آری یا بن رسول الله. فرمود: اینجا موضع
گرفتاری و بلاء میباشد.

ها هنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل
رجالنا و مسفک دمائنا. یعنی اینجا محل خوابیدن
شتران ما است، اینجا محل خیمه و اثاث ما است
اینجا محل شهید شدن مردان ما میباشد. اینجا
محل ریختن خون‌های ما است. سپس آن گروه پیاده
شدند و حربا تعداد هزار سوار وارد و در
مقابل امام حسین پیاده گردید. سپس برای ابن
زیاد نوشت: امام حسین در کربلا پیاده شده است.
ابن زیاد لعنة الله علیه برای امام حسین نوشت:
یا حسین! این طور به من رسیده که وارد کربلا
شده‌ای. یزید برای من نوشته:

ان لا اتوسد الاثیر! و لا اشبع من الخمیر، او
الحقك باللطيف الخبير، او ترجع الى حکمی و حکم
یزید بن معاویه - و السلام.

یعنی سر به بالش نگذارم و غذای سیر
نخورم تا این‌که تو را به خدای لطیف و خبیر
ملحق نمایم، یا اینکه بحکم من و حکم یزید بن
معاویه در آئی!! و السلام. (1) هنگامی که نامه
ابن زیاد به دست امام حسین «علیه السلام» رسید و
آن را مورد مطالعه قرار داد آن را از دست خود
انداخت و فرمود: رستگار نشود آن گروهی که
بوسیله رضایت مخلوق غضب خدا را خرید. فرستاده
ابن زیاد به امام حسین «علیه السلام» گفت: جواب
نامه را می‌خواهم؟ فرمود:

او جوابی نزد من ندارد، زیرا که وی
مستحق عذاب گردیده است، هنگامی که فرستاده
ابن زیاد نزد او بازگشت و جواب امام حسین را
برایش گفت ابن زیاد فوق العاده خشمگین گردید

و متوجه عمر بن سعد شد و او را برای قتال با امام حسین مأمور نمود. ابن زیاد عمر را قبل از این جریان والی شهر ری قرار داده بود. عمر بن سعد از جنگیدن با امام حسین استعفا کرد. ولی ابن زیاد به وی گفت: پس عهد نامه شهر ری را که بتو داده ایم بما باز گردان! عمر از ابن زیاد مهلت خواست و بعد از يك روز این مأموریت را برای اینکه مبادا از حکومت شهر ری برکنار شود پذیرفت. (2) شیخ مفید مینگارد: فردای آن روز ابن سعد از کوفه با چهار هزار نفر سوار آمد و در نینوا پیاده شد و عروۀ بن قیس احمسی را نزد امام حسین فرستاد و گفت: به امام حسین بگو: چه باعث شده که تو اینجا آمده ای و چه منظوری داری؟ ولی چون عروه از آن افرادی بود که برای امام حسین نامه نوشته بود لذا خجالت میکشید نزد آن حضرت برود.

عمر این فرمان را به کلیه آن رؤسائی که برای امام حسین «علیه السلام» نامه نوشته بودند عرضه کرد، ولی آنان عموماً نپذیرفتند!! پس از این جریان کثیر بن عبد الله شعبی که سواری شجاع بود و چیزی از او جلوگیری نمیکرد برجست و به عمر گفت: من نزد حسین میروم، بخدا قسم اگر بخواهی او را غفلتا می کشم! عمر بن سعد گفت: منظور من این نیست که او را غفلتا شهید کنی، فقط نزد حسین برو و بگو: چه باعث شده که به این سرزمین آمده.

وقتی کثیر متوجه امام حسین «علیه السلام» شد و ابو ثمامه صیداوی او را دید به امام حسین «علیه السلام» گفت: یا ابا عبد الله! خدا امور تو را اصلاح کند! مردی که خطرناکترین اهل زمین و پر جرات ترین و خونریز و پر خدعه ترین مردم

است نزد تو می‌آید!! سپس ابو ثمامه در مقابل
 کثیر قیام کرد و به او فرمود: شمشیر خود را
 رها کن! کثیر گفت: نه بخدا! من این عمل را
 انجام نمیدهم. من بیشتر از یک فرستاده نیستم،
 اگر گوش بمن میدهد پیغامی را که برای شما
 آورده‌ام می‌گویم و اگر نمی‌پذیرید باز می‌گردم.
 (1) ابو ثمامه گفت: پس من قائمه شمشیر تو را
 می‌گیرم تا سخن خود را بگوئی گفت: نه به خدا
 دست تو نباید به شمشیر من برسد، ابو ثمامه
 گفت: پس پیغامی که داری برای من بگو، تا من
 آن را به عرض امام حسین برسانم، ولی من اجازه
 نمی‌دهم تو به آن حضرت نزدیک شوی! زیرا تو
 شخصی فاجر و تبه‌کار می‌باشی. سپس ایشان به یک
 دیگر دشنام دادند و کثیر بسوی ابن سعد مراجعت
 نمود و جریان را برایش شرح داد.

وَ فِي حَدِيثِ مُقَاتِلٍ عَنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنِ
 أَبِيهِ أَنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَيْرَتْ - وَ أَرَادَتْ
 أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ - فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى
 بْنَ زَكَرِيَّا - فَنَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ - فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ - وَ
 زَيْنَتْ بِنْتَهَا وَ بَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ - فَذَهَبَتْ وَ لَعِيَتْ
 بَيْنَ يَدَيْهِ - فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ مَا حَاجْتُكِ - قَالَتْ رَأْسُ
 يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا - فَقَالَ الْمَلِكُ يَا بِنْتَهُ حَاجَةٌ غَيْرُ
 هَذَا قَالَتْ مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ - وَ كَانَ الْمَلِكُ إِذَا كَذَبَ
 فِيهِمْ عَزَلَ عَنِ مُلْكِهِ - فَخَيَّرَ بَيْنَ مُلْكِهِ وَ بَيْنَ قَتْلِ
 يَحْيَى فَقَتَلَهُ - ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَسْتٍ مِنْ
 ذَهَبٍ - فَأَمَرَتْ الْأَرْضَ فَأَخَذَتْهَا - وَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 بُخْتَنْصَرَ - فَجَعَلَ يَرْمِي عَلَيْهِمَ بِالْمَنَاجِيقِ وَ لَا تَعْمَلُ
 شَيْئًا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ أَيُّهَا
 الْمَلِكُ - إِنَّ هَذِهِ مَدِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَا تَنْفَتِحُ إِلَّا بِمَا
 أَدُلُّكَ عَلَيْهِ - قَالَ لَكَ مَا سَأَلْتَ قَالَتْ أَرْمَهَا بِالْخَبَثِ
 وَ الْعَذْرَةَ - فَفَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدَخَلَهَا فَقَالَ عَلِيٌّ

بِالْعَجُوزِ - فَقَالَ لَهَا مَا حَاجْتُكَ قَالَتْ فِي الْمَدِينَةِ
 دَمٌ يَغْلِي - فَاقْتُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْكُنَ - فَقَتَلَ عَلَيْهِ
 سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى سَكَنَ يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَ اللَّهُ لَا
 يَسْكُنُ دَمِي - حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي -
 مِنَ الْمُتَأَفِّقِينَ الْكُفْرَةَ الْفَسَقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا ⁹⁵

نیز شبیه به روایات قبل و بعد را نقل می‌نمایند. در کتاب: مناقب از ابن عباس روایت میکند که گفت: خدا بحضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد: من برای خون حضرت یحیی تعداد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم. ولی برای تقاص خون پسر دختر تو دو برابر آن تعداد را خواهم کشت و ... (4) حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرماید: ما با امام حسین خارج شدیم و آن حضرت وارد هیچ منزلی نمیشد و از هیچ منزلی حرکت نمی‌کرد مگر اینکه حضرت یحیی بن زکریا را یاد میکرد. تا اینکه یک روز فرمود: یکی از بی‌ارزشی‌های دنیا نزد خدا این است که سر مبارک حضرت یحیی بن زکریا برای یکی از زنان زناکار بنی اسرائیل بعنوان هدیه برده شد. (1) نیز حضرت سجاد از پدر بزرگوارش روایت میکند که فرمود: چون زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود لذا در نظر گرفت دختر خود را (که از شوهر قبلی خود داشت) برای پادشاه تزویج نماید. پادشاه راجع به این موضوع با حضرت یحیی بن زکریا مشورت کرد. حضرت یحیی فرمود: این ازدواج مشروع نیست هنگامی که زن پادشان این موضوع را شنید دختر خود را آرایش کرد و نزد پادشاه فرستاد آن دختر در مقابل پادشاه

شروع بازی نمود. پادشاه به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: سر بریده حضرت یحیی بن زکریا را میخواهم پادشاه گفت: ای دخترک من! حاجت دیگری را انتخاب کن. وی گفت: غیر از این حاجت حاجتی ندارم.

در آن زمان رسم این بود که اگر خلیفه دروغ بگوید او را از سلطنت معزول میکردند. پادشاه در باره از دست دادن مقام سلطنت و کشتن حضرت یحیی بر سر دو راهی ماند. آخر الامر کشتن حضرت یحیی را مقدم داشت و آن پیغمبر بی‌گناه را کشت. سپس سر مبارک او را در میان طشت طلا نهاد و برای آن زن فرستاد. بعد از زمین از طرف خدا مأموریت پیدا کرد و آن زن نابکار را بلعید. پس از این جنایت بود که خدا بخت النصر را بر بنی اسرائیل مسلط کرد. بخت النصر آن ملت را بوسیله منجنیق سنگباران مینمود، ولی کارگر نمیشد. تا اینکه پیرزنی از آن شهر خارج شد و به بخت النصر گفت: این شهر پیامبران است. این شهر فتح نمیشود مگر بوسیله این راهنمایی که من میکنم. بخت النصر گفت: اگر مرا راهنمایی کنی هر حاجتی که داشته باشی روا میکنم. آن عجز گفت: اشیاء خبیث و عذره را در این شهر بریز تا فتح شود. وقتی بخت النصر طبق گفته آن عجز عمل کرد دیوارهای آن شهر خراب شد و بخت النصر بر آن دست یافت و پس از ورود گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: در این شهر یک خونی است که دائما میجوشد. حاجت من این است که آنقدر از مردم این شهر بکشی که آن خون از جوشیدن بیفتد. بخت النصر تعداد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشت تا آن خون از جوشیدن افتاد.

ای پسر عزیزم علی! بخدا قسم خون من از جوشیدن نخواهد افتاد تا خدای توانا حضرت مهدی را بفرستد و او تعداد هفتاد هزار نفر از منافقین و کافرین و فاسقین را بجرم خون من بقتل برساند.

قَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ حَقِيقَتِي آسْمَانِي نَازِلٌ
شده

عمرسَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى إِنَّا قَدْ
أَجَلْنَا حُسَيْنًا وَ أَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ فَشَقَّ ذَلِكَ
عَلَى الْحُسَيْنِ «علیه السلام» وَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَامَ
الْحُسَيْنُ «علیه السلام» فِي أَصْحَابِهِ خَطِيبًا فَقَالَ
اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ لَا أَرْكَبُ وَ لَا
أَطْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ
أَصْحَابِي وَ قَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلِّ
مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَ لَا لِي
عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا
وَ تَقَرَّفُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي وَ
لَوْ ظَفِرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي فَقَامَ إِلَيْهِ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا
ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ
خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ ابْنَ سَيِّدِ
الْأَعْمَامِ وَ ابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ
بِسَيْفٍ وَ لَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ لَا وَ اللَّهُ أَوْ نَرِدْ مَوْرِدَكَ
وَ نَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ وَ دِمَاءَنَا دُونَ دَمِكَ
فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا وَ
خَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ
بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّي
قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ
نُشِرْتُ فِيكَ وَ فِي الَّذِينَ مَعَكَ مِائَةَ قَتْلَةٍ وَ إِنْ اللَّهُ
دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ
جُزَيْتُمْ خَيْرًا ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ «علیه السلام» أَمَرَ

بِحَفِيرَةٍ فَحْفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ أَمَرَ
 فَحْشِيَّتَ حَطْبًا وَ أَرْسَلَ عَلِيًّا ابْنَهُ «علیه السلام»
 فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَ عِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ.⁹⁶
 عبید الله بن زیاد در نخیله قشون خود را سان
 دید و مردی بنام عمر بن سعد را با چهار هزار
 سوار برابر حسین «علیه السلام» فرستاد و عبد
 الله بن حصین تمیمی هم با هزار سوار دنبال او
 آمد و شیت ربعی با هزار سوار و محمد بن اشعث
 بن قیس کندی با هزار سوار و فرمان روای عمر
 سعد بود و بهمه دستور اطاعت او رسید بعبد
 الله خبر دادند که عمر سعد شبها با حسین هم صحبت
 می‌شود و از نبرد او خودداری می‌کند شمر بن ذی
 الجوشن را با چهارهزار دنبال او فرستاد و به
 عمر سعد نوشت این نامه من که به تو رسید حسین
 بن علی را مهلت مده و گلوی او را بگیر و آب
 را بر او ببند چنانچه در یوم الدار بر عثمان
 بستند این نامه که به عمر سعد رسید جارچیش
 فریاد کشید ما حسین و یارانش را یک شبانه روز
 مهلت دادیم (1) این جار بر حسین و یارانش
 ناگوار شد، حسین به‌پا خاست، خطبه خواند و
 فرمود:

من خاندانی خوش رفتارتر و پاک‌تر از
 خاندان خودم نمی‌شناسم و یارانی بهتر از
 یارانم، مینگرید که بر سر من چه آمده است؟
 شما را از بیعت خود آزاد کردم شما را بیعتی
 بعهدہ نیست و بر شما از من ذمه‌ای نباشد شب

شما را فرا گرفته آن را مرکب خود سازید و در اطراف پراکنده شوید زیرا این قوم همانا مرا تعقیب کنند و اگر مرا یافتند به دنبال دیگری نروند عبد الله بن مسلم بن عقیل به پا خاست و گفت یا ابن رسول الله مردم چه گویند که ما شیخ و بزرگ و آقا و آقازاده خود را و زاده پیغمبری که سید انبیاء است واگذاریم و شمشیری برایش نزنیم و نیزه ای بکار نبریم نه بخدا تا در سرانجام تو درآئیم و جان و خون خود را قربانت کنیم چون چنین کنیم آنچه بر ما است ادا کرده باشیم و از عهده ای که داریم برآئیم، مردی هم بنام زهیر بن قین بجلی برخاست و گفت یا ابن رسول الله دوست دارم برای یاری تو و همراهانت صد بار کشته شوم و زنده شوم و خدا بوسیله من از شما خاندان دفاع کند باو و یارانش گفت جزای خیر بینید سپس حسین دستور داد شبه خندقی گرد یارانش کردند و از هیزم پر کردند و پسرش علی «علیه السلام» را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد آب آوردند و آنها ترسان بودند و خود این شعر میسرود:

اف به تو ای روزگار یار ستمگر

چند به صبح و پسین چه گرگ تناور

بر کنی از یار خویش افسر و هم سر

نیست قناعت و را بدیگر و کمتر

کار هماناست سوی حضرت داور هر که

بود زنده راه من رود آخر

سپس یارانش فرمود برخیزید و آب نوشید که

توشه آخرین شما است وضوء سازید و غسل کنید و

جامه بشوئید برای کفن سپس نماز بامداد را با

آنها خواند و آنها را برای جنگ به صف کرد و

دستور داد هیزم خندق را آتش زدند تا با لشکر

دشمن از یکسو نبرد کند، ابن ابی جویریہ از لشکر عمر سعد آمد و بآتش سوزان نگاه کرد و گفت ای حسین و ای یاران حسین مژده آتش گیرید که در دنیا بدان شتافتید حسین «علیه السلام» فرمود کیست این مرد؟ گفتند این جویریہ، گفت خدایا بچشان او را عذاب آتش در دنیا، اسبش رم برداشت و او را در همان آتش انداخت و سوخت مرد دیگری به نام تمیم بن حصین فزاری از عسکر عمر بن سعد بیرون آمد و جار کشید ای حسین و یاران حسین آب فرات را ببینید که چون شکم ماهی موج زند بخدا قطره ای از آن نچشید تا از بیتابی جان دهید، حسین فرمود این مرد کیست؟ گفتند تمیم بن حصین است فرمود او و پدرش از اهل دوزخ باشند خدایا امروز او را از تشنگی بکش تشنگی او را گلوگیر کرد تا از اسبش بزمین افتاد و زیر سم اسبها خرد شد و مرد دیگری از قشون عمر بن سعد بنام محمد بن اشعث کندی پیش آمد و گفت ای حسین بن فاطمه تو از طرف رسول خدا چه حرمتی داری که دیگران ندارند؟ فرمود از این آیه (آل عمران 23) خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان نژادهائی که از یک دیگرند. (1) سپس فرمود به خدا محمد از خاندان ابراهیم است و عترت رهبر از خاندان محمدند- فرمود این مرد کیست؟ گفتند محمد بن اشعث بن قیس کندی است حسین سر به آسمان برداشت و گفت خدایا به محمد بن اشعث یک خواری بده که هرگز عزیزش نگردانی بر او عارضه ای رخ داد و از لشکر به کناری رفت تا خود را وارسد و خدا کژدمی بر او مسلط کرد و او را گزید و مکشوف العوره جان داد.

خطبه امام در مقابل لشکر عمر سعد

و في المناقب روى بإسناده عن عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن عن أبيه عن جده عن عبد الله قال لما عبأ عمر بن سعد أصحابه للمحاربة الحسين بن علي «عليه السلام» و رتبهم مراتبهم و أقام الرايات في مواضعها و عبأ أصحاب الميمنة و الميسرة فقال لأصحاب القلب اثبتوا. و أحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة فخرج «عليه السلام» حتى أتى الناس فاستنصتهم فأبوا أن ينصتوا حتى قال لهم: وَيَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ بِطُؤُنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِيعَ عَلَيَّ قُلُوبِكُمْ وَيَلِكُمْ أَلَّا تُنْصِتُونَ أَلَّا تَسْمَعُونَ فَتَلَاوَمَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا أَنْصِتُوا لَهُ.

فَقَامَ الْحُسَيْنُ «عليه السلام» ثُمَّ قَالَ تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ أَ فَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ لِهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَخْتُكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ خَبَّأَهَا عَدُوُّكُمْ وَ عَدُونَا فَأَصْبَحْتُمْ أَلْبَاءَ عَلَيَّ أَوْلِيَائِكُمْ وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ بَعِيرٍ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ إِلَّا الْحَرَامُ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حَدِّثِ كَانَ مِنَّا لَا رَأْيَ تَفِيلَ لَنَا فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتِ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا تَجَهَّرْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يُشْهَرَ وَ الْجَاشُ طَامِنٌ وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ وَ تَدَاعَيْتُمْ كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ فَقُبْحًا لَكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَتِ الْأُمَّةِ وَ شَذَاذِ الْأَحْزَابِ وَ نَبْدَةَ الْكِتَابِ وَ نَفْثَةَ الشَّيْطَانِ وَ عُصْبَةَ الْأَثَامِ وَ مُحَرَّفِي الْكِتَابِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ وَ

قَتَلَهُ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُيِيرِي عَثْرَةَ الْأَوْصِيَاءِ وَ
 مُلْحَقِي الْعُجَّارِ بِالنَّسَبِ وَ مُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ وَ صُرَّاحِ
 أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ. وَ
 أَنْتُمْ - ابْنِ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَ إِيَّانَا
 تُحَاذِلُونَ أَجَلَ وَ اللَّهِ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ وَ شَجَّتْ عَلَيْهِ
 عُرُوقُكُمْ وَ تَوَارَثْتُهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ وَ ثَبَّتَتْ
 عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَيْءٍ
 سِنَخًا لِلنَّاصِبِ وَ أَكْلَةً لِلْغَاصِبِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ
 قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ .
 أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ
 القِلةِ «1» [السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مَا آخِذُ
 الدَّنيَّةِ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ جُدُودٌ طَابَتْ وَ حُجُورٌ
 طَهَّرَتْ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَ نَفُوسٌ أَيْبَةٌ لَا تُؤْثِرُ مَصَارِعَ
 اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ
 أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعِتَادِ وَ
 خُذْلَةِ الْأَصْحَابِ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ
 فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا
 وَ إِنْ نُهَزِمَ

فَعَيْرٌ مُهْزَمِينَا

وَ مَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَ لَكِنْ

مَنَايَانَا

وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا «2»

أَلَا ثُمَّ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْتَ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ
 حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ الرَّحَى عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي
 فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونَ جَمِيعًا فَلَا
 تُنْظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ
 دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ أَحْيِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ
 عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلْطَ عَلَيْهِمْ غَلَامَ ثَقِيفٍ
 يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً وَ لَا يَدَعُ فِيهِمْ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ
 قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ يَنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي
 وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ عَرُونَا وَ

كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَ
إِلَيْكَ أَنْبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ. ثُمَّ قَالَ أَيْنَ عُمَرُ بْنُ
سَعْدٍ إِذْ عُوا لِي عُمَرَ فَدَعَيْ لَهُ وَ كَانَ كَارِهًا لَا يُحِبُّ
أَنْ يَأْتِيَهُ فَقَالَ يَا عُمَرَ أَنْتَ تَقْتُلُنِي تَزْعُمُ أَنْ
يُؤَلِّيكَ الدَّعِي ابْنُ الدَّعِي بِلَادَ الرِّيِّ وَ جُرْجَانَ وَ اللَّهُ
لَا تَتَهَنَّأُ بِذَلِكَ أَبَدًا عَهْدًا مَعْهُودًا فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ
صَانِعٌ فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَ لَا آخِرَةٍ وَ
لَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ يَتَرَامَاهُ
الصَّبِيَّانُ وَ يَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ .

فاغتاظ عمر من كلامه ثم صرف بوجهه عنه و نادى
بأصحابه ما تنتظرون به احملوا بأجمعكم إنما
هي أكلة واحدة ثم إن الحسين دعا بفرس رسول الله
المرتجز فركبه و عبأ أصحابه.⁹⁷

حرّ بن يزيد

ثم قال المفيد رحمه الله فلما رأى الحر بن
يزيد أن القوم قد صمموا على قتال الحسين
«عليه السلام» قال لعمر بن سعد أي عمر أ مقاتل
أنت هذا الرجل قال إي و الله قتالا شديدا أيسره
أن تسقط الرؤوس و تطيح الأيدي قال أ فما لكم
فيما عرضه عليكم رضى قال عمر أما لو كان الأمر
إلي لفعلت و لكن أميرك قد أبى فأقبل الحر حتى
وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومه يقال
له قرّة بن قيس فقال له يا قرّة هل سقيت فرسك
اليوم قال لا قال فما تريد أن تسقيه قال قرّة
فظننت و الله أنه يريد أن يتنحى و لا يشهد القتال
فكره أن أراه حين يصنع ذلك فقلت له لم أسقه و

أنا منطلق فأسقيه فاعتزل ذلك المكان الذي كان فيه فو الله لو أنه اطلعني على الذي يريد لخرجت معه إلى الحسين «1». فأخذ يدنو من الحسين قليلا قليلا فقال له مهاجر بن أوس ما تريد يا ابن يزيد أ تريد أن تحمل فلم يجبه فأخذه مثل الأفكل و هي الرعدة فقال له المهاجر إن أمرك لمريب و الله ما رأيت منك في موقف قط مثل هذا و لو قيل لي من أشجع أهل الكوفة لما عدوتك فما هذا الذي أرى منك فقال له الحر إنني و الله أخير نفسي بين الجنة و النار فو الله لا أختار على الجنة شيئا و لو قطعت و أحرقت.

ثم ضرب فرسه فلحق الحسين «عليه السلام» فقال له جعلت فداك يا ابن رسول الله أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع و سايرتك في الطريق و جعجت بك في هذا المكان و ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضته عليهم و لا يبلغون منك هذه المنزلة و الله لو علمت أنهم ينتهون بك إلى ما ركبت مثل الذي ركبت و أنا تائب إلى الله مما صنعت فترى لي من ذلك توبة فقال له الحسين «عليه السلام» نعم يتوب الله عليك فانزل فقال أنا لك فارسا خير مني راجلا أقاتلهم على فرسي ساعة و إلى النزول ما يصير آخر أمري فقال له الحسين ع فاصنع يرحمك الله ما بدا لك.

فاستقدم أمام الحسين «عليه السلام» فقال يا أهل الكوفة لأمكم الهبل و العبر «2» أ دعوتم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه و زعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه ثم عدوتم عليه لتقتلوه أمسكتم بنفسه و أخذتم بكلكته و أحطتم به من كل جانب لتمنعوه التوجه إلى بلاد الله العريضة فصار كأسير في أيديكم لا يملك لنفسه نفعا و لا يدفع عنها ضرا و حلاّتموه و نساءه و

صبیته و أهله عن ماء الفرات الجاری تشریه
الیهود و النصراری و المجوس و تمرغ فیه خنازیر
السواد و کلابهم و ها هم قد صرعهم العطش بئسما
خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم الله یوم الظمأ.

زندگانی حضرت امام حسین «علیه السلام»

کتاب: مناقب می‌نگارد؛ هنگامی که ابن سعد
اصحاب خود را برای کارزار با امام حسین آماده
و هر کدام را به جای خود مرتب و منظم کرد و
پرچم‌ها را در موضع خود جایگزین نمود و گروه
میمنه و میسره لشکر را برقرار کرد به افرادی
که در قلب لشکر بودند گفت: شما در جای خود
ثابت باشید. سپس آن مردم از خدا بی‌خبر از هر
طرفی امام حسین را احاطه کردند و نظیر حلقه
در اطراف آن حضرت گرد آمدند. امام حسین علیه
السلام خارج شد و نزد آن گروه خونخوار آمد و
از آنان خواست تا ساکت شوند، ولی ایشان ساکت
نشدند کار بجائی رسید که امام به آنان فرمود:
وای بر شما! چه مانعی دارد که ساکت شوید و
سخن مرا گوش کنید؟

جز این نیست که من شما را براه هدایت دعوت
میکنم، کسی که از من اطاعت کند هدایت می‌شود و
کسی که نافرمانی نماید هلاک و کافر خواهد شد.
شما عموماً امر مرا اطاعت نمی‌کنید، گوش بسخن
من نمیدهید. زیرا شکم‌های شما از حرام پر شده
و بقلب‌های شما مهر (قساوت) زده شده است: وای
بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟! آیا نمی‌شنوید؟
لشکر ابن سعد یک دیگر را ملامت کردند و گفتند
بسخن حسین توجه کنید.

سپس امام حسین علیه السلام برخاست، و فرمود:
ای گروه ستمکیشان: هلاک و نابود شوید، آیا جا
دارد: شما در حالی که متحیر و سرگردان بودید

ما را بفریادرسی خود دعوت کنید و ما مستعد و آماده شویم و اکنون شمشیر برای گردنهای ما بکشید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و دشمنان شما بر افروختند بر ما بیفروزید؟ شما متحدان دشمن دوستان خود شدید و دستی بر علیه ایشان و بر له دشمنان از آستین در آوردید، بدون عدالتی که آنان بین شما رواج دهند و بدون آرزویی که بوسیله آنان برای شما برآورده شود مگر آن مال حرامی دنیوی که بشما رساندند و زندگی پستی که شما در آن طمع کرده‌اید، بدون اینکه از ما بدعتی سر زده باشد، یا سستی رأی از ما دیده شده باشد. پس چرا وای بر شما نباشد که ما را نپسندید و ما را تنها نهادید، و برای هلاکت مجهز شدید در صورتی که کسی بجهت ما برخ شما شمشیر نکشیده است و در جهاد با دشمنان خائف نشده بودید و هنوز امر خلافت دشمنان مستحکم نشده بود. (1) ولی شما نظیر مگس‌های پرنده بر ما سرعت و هجوم کردید و نظیر پشه‌ها یکباره بر ما ریختید. روی شما زشت باد، جز این نیست که شما از سرکشان و قلدران این امت، احزابی نانجیب، آب دهان شیطان، گروهی گنه‌کار، تغییر دهنده قرآن، تعطیل‌کننده سنت‌های پیامبر، قاتلین فرزندان پیامبران، نابودکننده عترت اوصیاء، ملحق‌کننده زنازادگان بحسب و نسب، اذیت‌کننده مؤمنین، تبلیغ‌کننده پیشوایان مسخره‌کنند، همان افرادی که قرآن را سحر و جادو معرفی کردند، فرزندان و تابعین عمدی جنگ و فتنه و رهاکننده ما (فرزندان پیامبر خدا) هستید.

آری بخدا، بی‌وفائی در میان شما معروف است، رگ و ریشه شما به بی‌وفائی سرشته شده است، اصل و

فرع یعنی پدران و فرزندان شما بی وفائی را به ارث نهاده و به ارث برده اند، قلبهای شما بر آن راسخ و ثابت شده است، سینه و قلب شما پوشیده شده، شما از لحاظ داغ بودن نظیر خبیثترین آشامیدنی هستید برای شخص مسافر و خبیثترین لقمه ای هستید برای کسی که آن را غصب کرده باشد! آگاه باشید که لعنت خدا بر آن افرادی است که پیمان شکن باشند. همان اشخاصی که قسم های خود را بعد از اینکه تأکید نمودند شکستند، شما خدا را برای خود وکیل و کفیل قرار دادید بخدا قسم که شما همان افراد هستید.

آگاه باشید که ابن زیاد زنا زاده که پسر شخص زنا زاده هم هست ما را بین قلت عدد نفرات و پذیرفتن ذلت مخیر کرده است، هیئات که من این دنیای دنی را انتخاب نمایم، زیرا خدا و رسول دنیا را انتخاب نکرده اند. آباء و اجدادی که طیب و طاهر باشند، خاندانی که پاکیزه باشند، و بینی هائی که حمیت داشته باشند و نفوسی که زیر بار ذلت نمیروند هرگز کشته شدن در راه افراد لئیم و ناکس را بر شهید شدن در راه بزرگواران انتخاب نخواهند کرد. (1) آگاه باشید که من عذر خود را شرح دادم و شما را هم از عذاب خدا بیم دادم آگاه باشید من با این قلت یاران و با اینکه اصحاب مرا تنها نهادند دارم به دشمنان دین هجوم مینمایم. سپس این اشعار را خواند:

1- فان نهزم فهزامون قدما
و ان نهزم فغیر مهز مینا

2- و ما ان طبنا جین و لکن
منایانا و دولة آخرینا

1- یعنی اگر ما شما را شکست دهیم از قدیم
 الایام این طور بوده ایم و اگر شکست بخوریم
 فرار نخواهیم کرد 2- هیچ وقت ترس و بیم عادت
 ما نبوده. ولی مرگ ما باعث دولت دیگران
 گردیده است.

آگاه باشید! شما بعد از شهادت ما چندان مکثی
 نخواهید کرد مگر بقدر یک سوار شدن اسب، سپس
 این سنگ آسیا بر شما دور خواهد زد. این
 موضوعی است که پدرم از جدم بمن خبر داده است،
 اکنون شما با شرکاء خود آماده شوید و عموما
 در باره من توطئه بچینید و مراعات مرا نکنید!
 زیرا من به پروردگار خود و پروردگار شما توکل
 کرده ام. هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه خدا بر
 او مسلط است. خدای من بر صراط مستقیم است. پس
 از این اتمام حجت بر آنان نفرین کرد و فرمود:

اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث عليهم
 سنين كسني يوسف، و سلط عليهم غلام ثقيف يسقيهم
 كأسا مصيرة، و لا يدع فيهم احدا الا قتله، قتلة
 بقتلة و ضربة بضربة ينتقم لي و لاوليائي و اهل
 بيتي و اشياعي منهم! یعنی پروردگارا! باران
 آسمان را بروی این مردم ببند! قحطی نظیر قحطی
 زمان حضرت یوسف دچار ایشان بفرما! غلام ثقیف
 را- یعنی حجاج بن یوسف ثقفی ملعون- را بر این
 مردم بنحوی مسلط کن که جام مرگ را که از صبر
 (بفتح صاد و کسر باء گیاهی است فوق العاده
 تلخ) تلختر است به ایشان بچشانند و احدی از
 اینان را باقی نگذارد، هر کشتنی بکشتنی و هر
 ضربه ای به ضربه ای.

او انتقام من و دوستانم و اهل بیتم و تابعین
 مرا بگیرد. زیرا اینان ما را فریب دادند و
 بما دروغ گفتند و ما را تنها نهادند. تو

پروردگار مائی، ما بتو توکل کرده ایم و بسوی تو بازگشته ایم و بازگشت بسوی تو خواهد بود. سپس فرمود: ابن سعد کجا است؟ او را نزد من بخوانید. عمر را خواستند، ولی دوست نداشت نزد امام علیه السلام بیاید. امام حسین به عمر بن سعد فرمود: آیا تو مرا می‌کشی؟ تو گمان میکنی ابن زیاد زنا زاده که پسر زناده هم هست تو را والی شهر ری و گرگان خواهد کرد. بخدا قسم تو بدین وسیله زندگی مبارکی نخواهی نمود. زیرا این مطلب عهد و پیمانی است که بسته شده. هر عملی که می‌خواهی انجام بده. زیرا تو بعد از کشتن من در دنیا و آخرت خوشی نخواهی دید! گویا: می‌بینم سرت در کوفه بر فراز نی نصب شده باشد و کودکان آن را هدف تیر اندازی قرار خواهند داد و آن را غرض و هدف خویشان قرار می‌دهند. عمر از سخن امام حسین «علیه السلام» در غضب شد و اعراض نمود. سپس باصحاب خود گفت: چه انتظاری در باره حسین دارید؟ بحسین حمله کنید! زیرا بیشتر از يك لقمه شما نخواهد بود. امام حسین «علیه السلام» هم اسب پیغمبر خدا را که نامش مرتجز بود خواست و بر آن سوار شد و یاران خود را برای جهاد در راه خدا آماده کرد.

حر بن یزید

شیخ مفید می‌نویسد: هنگامی که حر بن یزید دید آن گروه خونخوار برای جنگیدن با امام حسین مصمم شده‌اند به ابن سعد گفت: ای عمر! آیا تو با این مرد قتال خواهی کرد؟! ابن سعد گفت: آری بخدا قسم، کارزاری خواهم نمود که آسان‌تر آن سقوط سرها و بریدن دستها باشد.

حر گفت: آیا شما با آن پیشنهادی که امام حسین «علیه السلام» کرد موافق نیستید؟ عمر گفت: اگر امر بدست من بود چرا، می‌پذیرفتم، ولی امیر تو یعنی ابن زیاد زیر بار نمی‌رود. حر آمد تا در مکانی ایستاد. مردی از گروه او با او بود که او را قره بن‌قیس می‌گفتند. حر به وی گفت: ای قره آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟ گفت: نه. حر گفت: در نظر نداری که آبش بدهی؟ قره می‌گوید:

بخدا قسم من گمان کردم: حر در نظر دارد از لشکر ابن سعد کناره‌گیری نماید و در جنگ با حسین شرکت نکند، ولی دوست ندارد من از منظور او مستحضر گردم. من گفتم: من اسب خود را آب نداده‌ام، اکنون می‌روم که آبش دهم. حر از آن مکانی که بود بر کنار شد و رفت. بخدا قسم اگر حر مرا از منظور خود آگاه می‌کرد من نیز با او بسوی امام حسین «علیه السلام» می‌رفتم. حر همچنان اندک اندک رفت تا به امام حسین «علیه السلام» نزدیک شد. مهاجر بن- اوس به حر گفت: ای پسر یزید چه منظوری داری، آیا می‌خواهی حمله کنی؟ حر جوابی به او نداد، ولی بدنش به لرزه افتاد. مهاجر گفت: بخدا قسم این عمل تو انسان را دچار شك و ريبه می‌کند. به خدا قسم من هیچ وقت تو را این طور ندیده بودم. اگر به من گفته می‌شد: چه کسی شجاع‌ترین اهل کوفه است من تو را معرفی می‌نمودم، این چه وضعی است که من از تو مشاهده می‌کنم!؟

حر در جوابش گفت: به خدا قسم من اکنون خویشتن را در میان بهشت و جهنم می‌بینم. به خدا قسم من هیچ چیزی را بر بهشت مقدم نخواهم داشت، و لو این‌که قطعه قطعه و سوخته شوم! سپس

اسب خود را راند و پس از اینکه به امام حسین «علیه السلام» پیوست به آن حضرت گفت: یا ابن رسول الله! من همان کسی هستم که تو را از مراجعت جلوگیری کردم و در طریق با تو همراه و مراقب بودم و تو را در این مکان فرود آوردم. من گمان نمی‌کنم آن پیشنهادی که تو با این گروه خونخوار کردی بپذیرند. اینان تو را به این منزلت نمی‌رسانند.

به خدا قسم اگر من می‌دانستم این گروه کار تو را به این‌جا می‌رسانند که رسانده‌اند هرگز مرتکب این عملی که شدم نمی‌گردیدم. اکنون من از آن عملی که انجام داده‌ام توبه می‌کنم، آیا این توبه من پذیرفته می‌شود؟ (1) امام حسین «علیه السلام» در جوابش فرمود: آری، خدا توبه تو را قبول می‌کند.

اکنون پیاده شو. حرّ گفت: من برای تو سواری باشم بهتر است از این‌که پیاده باشم. می‌خواهم همین‌طور که بر فراز اسب خود هستم ساعتی برای تو جهاد نمایم. آخر الامر کار من به پیاده شدن موکول خواهد شد (یعنی شهید خواهم شد) امام «علیه السلام» فرمود: هر عملی که می‌خواهی انجام بده، خدا تو را رحمت کند.

حرّ در جلو امام حسین «علیه السلام» آمد و گفت: ای اهل کوفه! مادرانتان در عزای شما گریان شوند. این بنده نیکوکار خدا را دعوت کردید و او نزد شما آمده است. شما می‌خواستید مطیع وی شوید و جان‌های خود را بوسیله قتال در راه او فدایش کنید. اکنون به او هجوم آورده‌اید که وی را شهید نمایید، راه تنفس را بر او مسدود و از هر طرفی او را احاطه کرده‌اید تا مانع شوید و نگذارید متوجه شهرهای

وسیع خدا گردد. وی اکنون در دست شما نظیر اسیر را است، نمی‌تواند جلب منفعت کند یا ضرری را دفع نماید. آب جاری فرات که یهود و نصارا و مجوس از آن می‌آشامند. خوک و سگان آنان در آن آب می‌غلطند بروی او و زنان و کودکان و اهل عیالش بسته‌اید. اکنون ایشانند که تشنگی آنان را از پای در آورده است. بعد از حضرت محمد چقدر با ذریه او بد رفتاری کردید! خدا شما را در روز تشنگی یعنی روز قیامت سیراب نکند! گروهی از لشکر کفار به او حمله کردند و تیربارانش نمودند، وی برگشت و در مقابل امام حسین «علیه السلام» قرار گرفت. عمر بن سعد فریاد زد: ای درید! پرچم را نزدیک بیاور! پس از اینکه پرچم را نزدیک آورد عمر تیری به چله کمان نهاد و پرتاب کرد. سپس گفت: همه شاهد باشید، اول کسی که از این مردم تیراندازی کرد من بودم.

محمد بن ابو طالب می‌گوید: یاران ابن سعد عموماً یکی یک تیر انداختند. هیچ کدام از یاران امام حسین علیه السلام نبود مگر اینکه تیری از آنان ببدنش اصابت کرد. گفته شده: هنگامی که این تیر اندازی شروع شد. یاران امام حسین قلیل شدند در این حمله تعداد پنجاه نفر مرد کشته شدند.

سید بن طاوس می‌نویسد: امام حسین «علیه السلام» به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برای مرگی که بناچار باید آن را درک نمود قیام کنید.

زیرا تیرهایی که از طرف این گروه می‌آیند فرستادگان آنان می‌باشند بسوی شما. مدت یک ساعت از آن روز را حمله‌هایی به یک دیگر کردند

تا اینکه گروهی از اصحاب امام حسین «علیه السلام» شهید شدند.

در همین موقع بود که امام حسین «علیه

السلام» با دست مبارک خود به محاسن شریف خویشتن زد و فرمود: غضب خدا از این لحاظ بر یهود شدید شد که برای خدا فرزند قائل شدند! خشم خدا بر نصارا از این جهت زیاد شد که خدا را سومین خدا قرار دادند! غضب خدا از این نظر بر مجوس شدت یافت که آفتاب و مهتاب را مورد پرستش قرار دادند. خشم خدا بر گروهی شدید می‌شود که متفقا بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود کمر بسته‌اند. آگاه باشید به خدا قسم من جواب ایشان را نخواهم گفت تا اینکه خدا را در حالی ملاقات نمایم که بخون خود خضاب کرده باشم!

حتی از امام حسین سوال هم نمی‌کردند

قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الصَّبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهَدَلِيُّ عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَ بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُفْتِي فِي النَّمَلَةِ وَالْقَمَلَةِ صَفْ لَنَا إِلَهَكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع جَالِسًا نَاحِيَةً فَقَالَ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ فَقَالَ لَسْتُ بِإِيَّاكَ أَسْأَلُ فَقَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوءَةِ وَهُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَّاسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرُ فِي الْإِرْتِمَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمُنْهَاجِ ظَاعِنًا فِي الْإِعْوِجَاجِ ضَالًّا عَنِ السَّبِيلِ قَائِلًا غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ أَصِفْ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَعْرِفْهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرٌ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرٌ مُتَقَصِّصٌ يُوَحِّدُ وَ لَا

يُبَعِّضُ مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ⁹⁸

حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه که گفت در بین آن که ابن عباس مردم را حدیث میکرد ناگاه نافع بن ارزق به سوی او برخاست و گفت که ای پسر عباس در باب مورچه و شپش فتوی می دهی خدای خود را که تو او را می پرستی از برایم وصف کن پس ابن عباس به جهت تعظیم خدای عز و جل چشم در پیش افکنده و خاموش بود و حضرت حسین بن علی «علیهما السلام» در گوشه نشسته بود پس فرمود که ای پسر ارزق بنزد من آی نافع گفت که تو را سؤال نمی کنم ابن عباس گفت که ای پسر ارزق بدرستی که او از خاندان پیغمبری است و ایشان وارثان علم و دانشمند پس نافع ابن ارزق رو به جانب امام حسین «علیه السلام» آورد حضرت امام حسین «علیه السلام» باو فرمود که ای نافع بدرستی که هر که بنای دین خود را بر قیاس نهاد در همه روزگار پیوسته در غوطه خوردن باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد ای پسر ارزق خدای خود را وصف می کنم به آنچه خودش را به آن وصف کرده و او را می شناسم یا می شناسم بآنچه خودش را بآن شناسانیده بحاسها دریافته نمی شود و او را به مردم قیاس نمی توان کرد پس او نزدیکی است که نجسبیده و

دوری است که دوری ندارد بیگانگی پرستش می شود و او را پاره پاره فرض نمی توان کرد به آیات معروف است و به علامات موصوف نیست خدائی مگر او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است.

هماهنگی انبیا با خون حسین «علیهم السلام»

وَ رُويَ مُرْسَلًا أَنَّ آدَمَ لَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ لَمْ يَرَ حَوَاءَ - فَصَارَ يَطُوفُ الْأَرْضَ فِي طَلِيهَا فَمَرَّ بِكَرْبَلَاءَ - فَاعْتَمَّ وَ ضَاقَ صَدْرُهُ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ - وَ عَثَرَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ - حَتَّى سَالَ الدَّمُ مِنْ رِجْلِهِ فَزَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - وَ قَالَ إِلَهِي هَلْ حَدَّثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخَرَ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ - فَإِنِّي طَفْتُ جَمِيعَ الْأَرْضِ - وَ مَا أَصَابَنِي سُوءٌ مِثْلُ مَا أَصَابَنِي فِي هَذِهِ الْأَرْضِ - فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ مَا حَدَّثَ مِنْكَ ذَنْبٌ - وَ لَكِنْ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَلَدُكَ الْحُسَيْنُ ظُلْمًا - فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ - فَقَالَ آدَمُ يَا رَبَّ أَيْ كُونَ الْحُسَيْنُ نَبِيًّا قَالَ لَا - وَ لَكِنَّهُ سَبِطُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فَقَالَ وَ مَنْ الْقَاتِلُ لَهُ - قَالَ قَاتِلُهُ يَزِيدُ لَعِينُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - فَقَالَ آدَمُ فَأَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ يَا جِبْرَائِيلُ - فَقَالَ الْعَنُ يَا آدَمُ فَلَعْنُهُ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ - وَ مَشَى خَطَوَاتٍ إِلَى جَبَلٍ عَرَفَاتٍ فَوَجَدَ حَوَاءَ هُنَاكَ⁹⁹

روایت شده: هنگامی که حضرت آدم «علیه السلام» بزمین هبوط کرد حضرت حواء را ندید، آن حضرت برای یافتن حواء شروع به جستجو نمود. موقعی که عبور آن بزرگوار به کربلا افتاد بدون جهت اندوهگین و نفس در سینه اش تنگ شد!! وقتی

به محل شهادت امام «علیه السلام» رسید پای مبارکش صدمه دید و خون از آن جاری شد! سر مقدس خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! آیا گناهی از من سرزد که تو مرا عقاب کردی؟ زیرا من کلیه زمین را گردیدم و یک چنین مصیبتی را که در این زمین دیدم مشاهده ننمودم؟ خطاب رسید: یا آدم! گناهی از تو صادر نشده. ولی چون فرزندت حسین «علیه السلام» به ظلم در این زمین شهید می‌شود لذا خون تو جاری شد تا با خون حسین موافقت کرده باشد. حضرت آدم «علیه السلام» فرمود: آیا این حسین پیغمبر است؟ خطاب آمد: نه. ولی سبط حضرت محمد می باشد. حضرت آدم گفت: قاتل این حسین کیست؟ خطاب شد: یزید قاتل آن حضرت است که اهل آسمان ها و زمین او را لعنت خواهند کرد. حضرت آدم به جبرئیل گفت: من چه بگویم؟ فرمود: یزید را لعنت کن! حضرت آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد. سپس چند قدمی راه رفت تا به عرفات رسید و حضرت حواء را در آنجا یافت.

أَنَّ نُوحًا لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ طَافَتْ بِهِ
جَمِيعَ الدُّنْيَا - فَلَمَّا مَرَّتْ بِكَرْبَلَاءَ أَخَذَتْهُ الْأَرْضُ - وَ
خَافَ نُوحٌ الْعَرَقَ فَدَعَا رَبَّهُ وَ قَالَ - إِلَهِي طُفْتُ جَمِيعَ
الدُّنْيَا - وَ مَا أَصَابَنِي فَرْعٌ مِثْلُ مَا أَصَابَنِي فِي
هَذِهِ الْأَرْضِ فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ - وَ قَالَ يَا نُوحُ فِي هَذَا
الْمَوْضِعِ - يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ سِبْطُ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ -
وَ ابْنِ خَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ وَ مَنْ الْقَاتِلُ لَهُ يَا
جِبْرَائِيلُ - قَالَ قَاتِلُهُ لَعِينُ أَهْلِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ
أَرْضِينَ - فَلَعَنَهُ نُوحٌ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ - فَسَارَتِ السَّفِينَةُ
حَتَّى بَلَغَتِ الْجُودِيَّ وَ اسْتَقَرَّتْ عَلَيْهِ

39 - وَ رُوِيَ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ع مَرَّ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَ
هُوَ رَاكِبٌ فَرَسًا فَعَثَرَتْ بِهِ - وَ سَقَطَ إِبْرَاهِيمُ وَ شَجَّ

رَأْسُهُ وَ سَأَلَ دَمَهُ فَأَخَذَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ - وَ قَالَ إِلَهِي
 أَيُّ شَيْءٍ حَدَّثَ مِنِّي فَنَزَلَ إِلَيْهِ جَبْرَائِيلُ - وَ قَالَ يَا
 إِبْرَاهِيمُ مَا حَدَّثَ مِنْكَ ذَنْبٌ - وَ لَكِنْ هُنَا يُقْتَلُ سَبْطُ
 خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ - وَ ابْنُ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ فَسَأَلَ دَمَكَ
 مُوَافَقَةً لِدَمِهِ - قَالَ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَنْ يَكُونُ قَاتِلَهُ -
 قَالَ لَعِينُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ - وَ الْقَلَمُ جَرَى
 عَلَى اللُّوحِ بِلِغْنِهِ بَعْدَ إِذْنِ رَبِّهِ - فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى
 إِلَى الْقَلَمِ - أَنَّكَ اسْتَحَقَقْتَ الثَّنَاءَ بِهَذَا اللَّعْنِ -
 فَرَفَعَ إِبْرَاهِيمُ عَ يَدَيْهِ وَ لَعَنَ يَزِيدَ لَعْنًا كَثِيرًا -
 وَ أَمَّنَ فَرَسَهُ بِلِسَانِ فَصِيحٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لِفَرَسِهِ -
 أَيُّ شَيْءٍ عَرَفْتَ حَتَّى تُؤْمِنَ عَلَيَّ دُعَائِي - فَقَالَ يَا
 إِبْرَاهِيمُ أَنَا أَفْتَحُرُ بِرُكُوبِكَ عَلَيَّ - فَلَمَّا عَثَرْتُ وَ
 سَقَطْتُ عَنْ ظَهْرِي عَظَمْتَ خَجَلْتِي - وَ كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ مِنْ
 يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى .

40 - وَ رُوِيَ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ كَانَتْ أَعْنَامُهُ تَرَعَى بِشَطِّ
 الْفِرَاتِ - فَأَخْبَرَهُ الرَّاعِي أَنَّهَا لَا تَشْرَبُ الْمَاءَ - مِنْ
 هَذِهِ الْمَشْرَعَةِ مُنْذُ كَذَا يَوْمًا - فَسَأَلَ رَبَّهُ عَنْ سَبَبِ
 ذَلِكَ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ - وَ قَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ سَلْ عَنْكَ
 فَإِنَّهَا تُجِيبُكَ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ - فَقَالَ لَهَا لِمَ لَا
 تَشْرَبِينَ مِنْ هَذَا الْمَاءِ فَقَالَتْ بِلِسَانِ فَصِيحٍ - قَدْ
 بَلَّغْنَا أَنْ وَلَدَكَ الْحُسَيْنَ عَ سَبْطُ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُ هُنَا
 عَطْشَانًا - فَتَحْنُ لَا نَشْرَبُ مِنْ هَذِهِ الْمَشْرَعَةِ حَزْنًا
 عَلَيْهِ فَسَأَلَهَا عَنْ قَاتِلِهِ - فَقَالَتْ يَقْتُلُهُ لَعِينُ أَهْلِ
 السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ - وَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ فَقَالَ
 إِسْمَاعِيلُ - اللَّهُمَّ الْعَن قَاتِلَ الْحُسَيْنِ «عليه
 السلام»

41 - وَ رُوِيَ أَنَّ مُوسَى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ سَائِرًا وَ مَعَهُ
 يُوشَعُ بْنُ نُونٍ - فَلَمَّا جَاءَ إِلَى أَرْضِ كَرْبَلَاءَ انْخَرَقَ
 نَعْلُهُ - وَ انْقَطَعَ شِرَاكُهُ وَ دَخَلَ الْخَسَكُ فِي رِجْلَيْهِ - وَ
 سَأَلَ دَمَهُ فَقَالَ إِلَهِي أَيُّ شَيْءٍ حَدَّثَ مِنِّي - فَأَوْحَى
 إِلَيْهِ أَنَّ هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ - وَ هُنَا يُسْفَكَ دَمُهُ -

فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ فَقَالَ - رَبِّ وَ مَنْ يَكُونُ
 الْحُسَيْنُ فَقِيلَ لَهُ - هُوَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ
 عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى - فَقَالَ وَ مَنْ يَكُونُ قَاتِلُهُ فَقِيلَ هُوَ
 لَعِينُ السَّمَكِ فِي الْيَحَارِ - وَ الْوَحُوشِ فِي الْقَفَارِ وَ
 الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ - فَرَفَعَ مُوسَى يَدَيْهِ وَ لَعَنَ يَزِيدَ
 وَ دَعَا عَلَيْهِ - وَ أَمَّنَ يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ عَلَى دُعَائِهِ وَ
 مَضَى لِشَأْنِهِ

42- وَ رُوِيَ أَنَّ سُلَيْمَانَ كَانَ يَجْلِسُ عَلَى بَسَاطِهِ وَ
 يَسِيرُ فِي الْهَوَاءِ - فَمَرَّ ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ سَائِرٌ فِي
 أَرْضِ كَرْبَلَاءَ - فَأَدَارَتِ الرِّيحُ بَسَاطَهُ ثَلَاثَ دَوْرَاتٍ حَتَّى
 خَافَ السَّقُوطَ - فَسَكَنَتِ الرِّيحُ وَ نَزَلَ الْبَسَاطُ فِي أَرْضِ
 كَرْبَلَاءَ - فَقَالَ سُلَيْمَانُ لِلرِّيحِ لِمَ سَكَنْتِي - فَقَالَتْ إِنَّ
 هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ع - فَقَالَ وَ مَنْ يَكُونُ الْحُسَيْنُ
 فَقَالَتْ هُوَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ - وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْكَرَّارِ
 فَقَالَ وَ مَنْ قَاتِلُهُ - قَالَتْ لَعِينُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ
 الْأَرْضِ يَزِيدُ - فَرَفَعَ سُلَيْمَانُ يَدَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ دَعَا
 عَلَيْهِ - وَ أَمَّنَ عَلَى دُعَائِهِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ - فَهَبَّتِ
 الرِّيحُ وَ سَارَ الْبَسَاطُ

43- وَ رُوِيَ أَنَّ عَيْسَى كَانَ سَائِحاً فِي الْبَرَارِي وَ
 مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ - فَمَرُّوا بِكَرْبَلَاءَ فَرَأَوْا أَسْداً
 كَاسِراً قَدْ أَخَذَ الطَّرِيقَ فَتَقَدَّمَ عَيْسَى إِلَى الْأَسَدِ -
 فَقَالَ لَهُ لِمَ جَلَسْتَ فِي هَذَا الطَّرِيقِ - وَ قَالَ لَا
 تَدْعُنَا نَمُرُ فِيهِ فَقَالَ الْأَسَدُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ - إِنِّي لَمْ
 أَدْعُ لَكُمْ الطَّرِيقَ حَتَّى تَلْعَنُوا يَزِيدَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ
 «عليه السلام» - فَقَالَ عَيْسَى «عليه السلام» وَ مَنْ
 يَكُونُ الْحُسَيْنُ - قَالَ هُوَ سِبْطُ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ
 ابْنُ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ - قَالَ وَ مَنْ قَاتِلُهُ قَالَ قَاتِلُهُ
 لَعِينُ الْوَحُوشِ وَ الدُّبَابِ - وَ السَّبَاعِ أَجْمَعِ خُصُوصاً
 أَيَّامَ عَاشُورَاءَ - فَرَفَعَ عَيْسَى يَدَيْهِ وَ لَعَنَ يَزِيدَ وَ

دَعَا عَلَيْهِ - وَ أَمَّنَ الْحَوَارِيُّونَ عَلَى دُعَائِهِ - فَتَنَحَّى
الْأَسَدَ عَنْ طَرِيقِهِمْ وَ مَضَوْا لِشَانِهِمْ¹⁰⁰

روایت شده: وقتی حضرت نوح «علیه

السلام» بر کشتی سوار شد و تمام دنیا را گردش کرد و عبورش بکربلا افتاد زمین کشتی او را گرفت. نوح از غرق شدن خائف شد، لذا دعا کرد و گفت: پروردگارا! من کلیه زمین را گردیدم و دچار یک چنین جزع و فزعی که در این زمین گردیدم نشدم!! جبرئیل نازل شد و گفت: یا نوح! حسین که سبط خاتم الأنبیاء و پسر خاتم الاوصیاء است در این موضع شهید خواهد شد. نوح گفت: قاتل حسین کیست؟ فرمود: همان کسی است که اهل آسمانها و زمین او را لعنت خواهند کرد. حضرت نوح چهار مرتبه قاتل امام حسین را لعنت کرد، آنگاه کشتی حرکت نمود تا بر سر جودی استقرار یافت.

39- روایت شده: عبور حضرت ابراهیم «علیه السلام» که سوار بر اسب بود بکربلا افتاد. پای آن اسب بزمین گرفت و حضرت ابراهیم «علیه السلام» بنحوی سقوط کرد که سر مبارکش شکست و خون جاری شد. آن بزرگوار شروع کرد به استغفار و گفت: پروردگارا! چه گناهی از من سرزده؟ جبرئیل نازل شد و گفت: گناهی از تو سر نزده. ولی چون سبط خاتم الأنبیاء و پسر خاتم الاوصیاء

در اینجا شهید خواهد شد. لذا خون تو جاری شد تا با خون مقدس وی موافقت کرده باشد.

حضرت ابراهیم گفت: ای جبرئیل قاتل حسین کیست؟ فرمود: همان شخصی است که اهل آسمانها و زمین او را لعنت کرده اند و قلم بدون اجازه پروردگار بر لعن وی جریان یافت! آنگاه خدا به قلم وحی کرد: تو برای این لعنی که بر قاتل امام حسین کردی سزاوار ثناء و درود میباشی.

پس از این جریان ابراهیم «علیه السلام» دستهای خود را بلند نمود و یزید را فراوان لعن کرد و اسب آن حضرت با زبان فصیح آمین گفت! حضرت ابراهیم به اسب خود فرمود: مگر تو چه فهمیدی که برای دعای من آمین گفتی؟! گفت: یا ابراهیم من فخریه می‌کنم که تو بر من سوار شده‌ای، اما وقتی از پشت من سقوط کردی من بسیار خجل شدم و باعث این خجالت من یزید لعنة الله علیه شد!

40- روایت شده: که حضرت اسماعیل گوسفندان خود را بر لب فرات میچرانید. چوپان آن حضرت به او خبر داد: از فلان موقع بعد این گوسفندان از این شریعه آب نمی‌آشامند! حضرت اسماعیل دعا کرد و از سبب این موضوع جویا شد. جبرئیل نازل گردید و گفت: یا اسماعیل! این موضوع را از گوسفندان جویا شو! زیرا که علت این مطلب را برای تو خواهند گفت. وقتی آن بزرگوار به گوسفندان فرمود: چرا از این آب نمی‌آشامید؟! بزبان فصیح گفتند: بما این طور رسیده: فرزند تو که سبط حضرت محمد است در اینجا با لب تشنه کشته خواهد شد، لذا ما بعلت غم و اندوهی که برای آن بزرگوار داریم از این شریعه آب نمی‌آشامیم. حضرت اسماعیل راجع به قاتل امام حسین «علیه السلام» جویا شد، گوسفندان گفتند:

همان کسی است که اهل آسمان‌ها و زمین و عموم خلایق او را لعنت خواهند کرد. حضرت اسماعیل هم گفت: پروردگارا! قاتل امام حسین را لعنت کن!!

41- روایت شده: يك روز حضرت موسی و

هارون «علیهما السلام» در عبور بودند، وقتی به زمین کربلا عبور کردند نعلین حضرت موسی و بند آن پاره شد! و خار به پاهای مبارک آن حضرت رفت و خون جاری شد. حضرت موسی گفت: پروردگارا! چه گناهی از من صادر شده؟ خطاب آمد: چون حسین بن علی در اینجا شهید و خون مبارکش ریخته خواهد شد لذا خون تو در اینجا جاری شد که با خون او موافقت کرده باشد. موسی «علیه السلام» گفت: بار خدایا! این حسین کیست؟ خطاب شد: سبط محمد مصطفی و پسر علی مرتضی میباشد. گفت: قاتل او کیست؟ در جوابش گفته شد: او همان کسی است که ماهیان دریا و وحوش صحراء و پرندگان هوا وی را لعنت می‌نمایند حضرت موسی دست‌های خود را بلند نمود و یزید را لعنت و نفرین کرده هارون هم آمین گفت، آنگاه رفتند.

42- روایت شده: حضرت سلیمان بر فراز بساط

خود می‌نشست و در هوا گردش می‌کرد! در یکی از روزها که عبورش به کربلا افتاد باد بساط آن حضرت را سه مرتبه به نحوی بدور خود گردانید که آن بزرگوار ترسید سقوط نماید، آنگاه باد تسکین یافت و بساط آن حضرت در زمین کربلا فرود آمد! حضرت سلیمان بباد فرمود: چرا از رفتار ماندی؟ گفت: زیرا امام حسین در اینجا کشته خواهد شد. فرمود: حسین کیست؟ گفت: او سبط محمد مختار و پسر علی کرار میباشد. فرمود: قاتل وی کیست؟ گفت: یزید است که اهل آسمان‌ها

و زمین او را لعنت مینمایند. حضرت سلیمان دست‌های مبارک خود را بلند کرد و در حق یزید لعنت و نفرین نمود و جن و انس هم آمین گفتند. سپس باد بساط آن بزرگوار را حرکت داد!

43- روایت شده: حضرت عیسی «علیه السلام» با

حواریون در بیابانها گردش می‌کردند. یک روز که عبور آنان به کربلا افتاد با شیری درنده مواجه شدند که سر راه را گرفته بود، حضرت عیسی نزد

آن شیر آمد و گفت: برای چه بر سر این راه

نشسته‌ای و نمی‌گذاری ما عبور کنیم؟ آن شیر با زبان فصیح گفت: من نمی‌گذارم شما عبور کنید تا اینکه یزید را که قاتل حسین است لعنت نمائید!

حضرت عیسی فرمود: این حسین کیست؟ گفت: سبط

محمد است که نبی امی میباشد و پسر علی که ولی آن حضرت است. گفت: قاتل حسین کیست؟ گفت: قاتل

وی همان کسی است که وحوش و مگس و درندگان او را مخصوصا روز عاشورا لعنت میکنند. حضرت عیسی

«علیه السلام» دستهای خود را بلند کرد و در حق

یزید لعنت و نفرین نمود و حواریون هم آمین

گفتند. آنگاه آن شیر از سر راه ایشان دور شد و بدنبال کار خود رفتند

جایگاه اشک بر حسین «علیه السلام»

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ¹⁰¹
من کشته‌ام برای اشک، مؤمن یادم نکند جز آنکه گریه اش گیرد.

اشکی که در شیعه هست با ناراحتی‌های

عاطفی و احساساتی فرق اساسی دارد، اشک برای

حسین «علیه السلام» عامل رابطه انسان است با

مقاصد قدسی و لذات نه تنها شادی و نشاط را از شیعیان نمی‌گیرد، بلکه شادی و نشاط در زندگی شیعیان موج می‌زند. ولی نباید آن را با لذت‌گرایی یکی گرفت، زیرا تفاوت زیادی است بین آن شادی که با پرهیزکاری همراه است و روح معنوی دارد با آنچه امروز در غرب هست که لذت‌گرایی در آن مقصد و معبود شده است. در شیعه، شور زندگی با یادآوری غم غربت نسبت به عالم قدس همراه است و با فرهنگ مرگ آگاهی راه خود را از قهقهه‌های اهل غفلت جدا کرده و سعی دارد خود را در فرح حضور با حق حفظ کند و اشک بر حسین «علیه السلام» نوعی طلب آن فرح است و آن‌هایی که غم غربت در این دنیا را می‌شناسند می‌فهمند حزن مقدس چه حلاوتی دارد و مواظبانند گرفتار لذت‌گرایی و خوشگذرانی اهل دنیا نشوند و از ارتباط با حقایق وجودی عالم محروم گردند.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»¹⁰² برای شهادت حسین «علیه السلام» در قلوب مؤمنین حرارتی است که هرگز خاموش و سرد نمی‌شود.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ»¹⁰³ هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین گریه کند «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»¹⁰⁴

102 - مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318

103 - بحار الأنوار، ج 44، ص 293

104 - «ترجمه خصائص الحسینیة»، ص 47

«كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَرْتَبَةٌ لَا تَنَالُ إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»¹⁰⁵
 نایل نمی‌شود به آن مرتبه‌ای که برای او در نزد
 خدا در نظر گرفته شده مگر با شهادت.

مولانا حضرت سیدالشهداء اباعبدالله

الحسین «علیه السلام» می‌فرمایند: «خَطُّ الْمَوْتِ عَلَيَّ
 وَوَلَدِ آدَمَ - مَخَطُّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيْدِ الْفِتَاةِ»¹⁰⁶ مرگ
 را همچون گردنبندی زیبا بر گردن دختران جوان
 برای فرزند آدم تقدیر شده.

زهیر

قَالَ الْمُفِيدُ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ
 أَنْ يَتَّبِعَنِي وَ إِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ إِلَيَّ سَأَحَدُّكُمْ
 حَدِيثًا إِنَّا عَزَوْنَا الْبَحْرَ فَفَتِحَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ أَصَبْنَا
 غَنَائِمَ فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ أَفَرِحْتُمْ بِمَا فَتَحَ
 اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ أَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ فَقُلْنَا نَعَمْ فَقَالَ
 إِذَا أَدْرَكْتُمْ سَيِّدَ شَبَابِ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرِحًا
 بِقِتَالِكُمْ مَعَهُ مِمَّا أَصَبْتُمْ الْيَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ فَأَمَّا
 أَنَا فَاسْتَوِدِعْكُمْ اللَّهُ قَالُوا ثُمَّ وَ اللَّهُ مَا زَالَ فِي
 الْقَوْمِ مَعَ الْحُسَيْنِ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ؛¹⁰⁷

شیخ مفید می‌نگارد: زهیر به یاران خود

گفت: هرکسی از شما دوست دارد با من بیاید
 مانعی ندارد و کسی که دوست ندارد این آخرین
 دیدار است من برای شما يك داستانی می‌گویم و
 آن این است:

105 - «كشف الغمه»، ج 2، ص 20.

106 - بحار الأنوار، ج 44، ص 366

107 - بحار الأنوار، ج 44، ص 372

ما برای جهاد در دریا رفتیم و خدا پیروزی را نصیب ما نمود و غنیمتهائی بدست آوردیم.

سلمان فارسی به ما گفت: آیا از اینکه فاتح شدید و غنیمتهائی بدست آوردید خوشحال شدید؟ گفتیم: آری. فرمود: هر گاه بزرگ جوانان آل محمد «صلی الله علیه و آله» (یعنی امام حسین) را درك نمودید خوشنودی شما بجهت جهادی که در رکاب او می‌کنید بیشتر است از خوشحالی این غنیمتهائی که فعلاً بدست آورده‌اید. اکنون من شما را به خدا می‌سپارم. یاران زهیر گفتند: به خدا قسم

زهیر همچنان در میان یاران امام حسین «علیه السلام» بود تا اینکه شهید شد.

. ضحاک بن عبدالله مشرقی، با امام «علیه السلام» قرار گذاشت که در آخر فرار کند.

. سرجون بن منصور الرومی

-- وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» إِنَّ فُلَانًا يُوَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَقَالَ هَيْهَاتَ كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَّبِرْ مِنْ عَدُوِّنَا»¹⁰⁸

-- امام باقر «علیه السلام» فرمودند: وقتی این زیارت را با آدابش خواندی «كَتَبُ اللهُ لَكَ بِهَا أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْكَ أَلْفَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كُنْتَ مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى تَشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَ لَا تُعْرِفُ إِلَّا فِي الشَّهَادَةِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ وَ كَتَبَ لَكَ ثَوَابَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ رَسُولٍ وَ زِيَارَةَ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ

بُنَّ عَلِيٌّ عَ مُنْذُ يَوْمِ قُتِلَ»¹⁰⁹ خداوند متعال برای تو هزار هزار حسنه نوشته و هزار هزار گناه محو می‌فرماید و صد هزار هزار درجه مقام و مرتبه تو را بالا برده و تو را از کسانی قرار می‌دهد که با حضرت حسین بن علی «علیهما السلام» شهید شده‌اند و بدین ترتیب در درجه ایشان قرارت می‌دهد و شناخته نمی‌شوی مگر در زمره شهدائی که با آن حضرت شهید شده‌اند و ثواب تمام انبیاء و رسولان و کسانی که زیارت امام حسین علیه السلام را از زمان شهادتش تا به الآن نموده‌اند را برایت می‌نویسد.

رسول خدا «صلى الله عليه و آله» در موردش فرمودند: «إِنَّ لِحُسَيْنٍ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»؛¹¹⁰ مؤمنین در باطن يك معرفت نهفته نسبت به امام حسین «علیه السلام» دارند.

رسول خدا «صلى الله عليه و آله» فرمودند: «أَلَا وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ...»؛¹¹¹ بدانید که حسین «علیه السلام» دری است از درهای بهشت. روایت می‌فرماید: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»؛¹¹² در رابطه با شهادت حسین «علیه السلام» حرارتی در قلوب مؤمنین هست که هرگز فرو نمی‌نشیند.

109 - کامل الزیارات، ص: 176

110 - بحار الأنوار، ج 43، ص: 272.

111 - مقتل خوارزمی، ج 1، ص 145، نقل از ترجمه خصائص الحسينیه.

112 - مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318.